ایمانی منطبق با عقل و برهان

نوشتهٔ: پل لیتل / ترجمه: س. خاچکیان

مقدمه

اکنون در تاریخ بشر پرسشی ژرف‌تر از این که مستلزم جواب باشد عنوان نگردیده است: «آیا خدایی وجود دارد؟» این سؤالی است که هر انسان باید برای آن جوابی بیابد و این جواب بر بسیاری چیزها دلالت خواهد نمود. مارتیمر آدلر (۱). راجع به خدا در کتاب «عقاید عالی» مبحثی دارد و خودش درمورد این مبحث معتقد است در آن مبحث، تمام نوسندگان کتاب‌های معروف به استثنای برخی از ریاضیدانان و فیزیکدانان معرفی شده‌اند. این قسمت چه از نظر تعداد مأخذ و چه از نظر تنوع مطالب طولانی‌ترین فصل کتاب می‌باشد. دلیل این امر بسیار روشن است، اغلب برداشت‌های فکری و عملی بستگی به موضوع قبول یا رد وجود خدا دارد تا با موضوعات دیگر. وی سپس به شرح جنبه‌های علمی آن می‌پردازد» .مسئله کلی حیات بشر از این امر ناشی می‌شود که آیا انسان خود را وجود برتر هستی می‌داند یا به وجودی که مافوق او هست اعتقاد دارد و او را مورد تکریم یا محبت قرار می‌دهد؟ و اگر وجودی مافوق است آیا باید به مقابله در او درآمد یا در مقابلش سر تعظیم فرود آورد؟ در بین کسانی که به قدرت مافوق اعتقاد دارند این امر حائز اهمیت است که آیا این نیروی برتر فقط اسمش خداست، وجود فلسفی یا این که خدای زنده‌ای است که انسان او را با اعمال پرهیزکارانه و رسومات مذهبی می‌پرسند.» (۲).

فصل اول: آیا خدایی وجود دارد؟

تاکنون در تاریخ بشر پرسشی ژرف‌تر از این که مستلزم جواب باشد عنوان نگردیده است» :آیا خدایی وجود دارد؟» این سؤالی است که هر انسان باید برای آن جوابی بیابد و این جواب بر بسیاری چیزها دلالت خواهد نمود. مارتیمر آدلر (۱). راجع به خدا در کتاب «عقاید عالی» مبحثی دارد و خودش درمورد این مبحث معتقد است در آن مبحث، تمام نوسندگان کتاب‌های معروف به استثنای برخی از ریاضیدانان و فیزیکدانان معرفی شده‌اند. این قسمت چه از نظر تعداد مأخذ و چه از نظر تنوع مطالب طولانی‌ترین فصل کتاب می‌باشد. دلیل این امر بسیار روشن است، اغلب برداشت‌های فکری و عملی بستگی به موضوع قبول یا رد وجود خدا دارد تا با موضوعات دیگر. وی سپس به شرح جنبه‌های علمی آن می‌پردازد» .مسئله کلی حیات بشر از این امر ناشی می‌شود که آیا انسان خود را وجود برتر هستی می‌داند یا به وجودی که مافوق او هست اعتقاد دارد و او را مورد تکریم یا محبت قرار می‌دهد؟ و اگر وجودی مافوق است آیا باید به مقابله در او درآمد یا در مقابلش سر تعظیم فرود آورد؟ در بین کسانی که به قدرت مافوق اعتقاد دارند این امر حائز اهمیت است که آیا این نیروی برتر

فقط اسمش خداست، وجود فلسفی یا این که خدای زنده‌ای است که انسان او را با اعمال پرهیزکارانه و رسومات مذهبی می‌پرسند.» (۲).

نخست باید دانست که ممکن نیست خدا را با روش‌های علمی «ثابت» کرد. همان گونه که شما ناپلئون را نمی‌توانید به این شیوه ثابت کنید. دلیلش سرشت تاریخ و محدودیت‌های روش علمی می‌باشد. به عبارت دیگر برای این که بتوان امری را با روش‌های علمی «ثابت» کرد، لازم است که آن امر قابل تکرار باشد هیچ کس نمی‌تواند کشف تازه‌ای را براساس فقط یک بار آزمایش عرضه دارد، ولی طبیعت تاریخ این است که مواد آن غیرقابل تکرارمی‌باشد، به طوری که هیچ کس ابتدای آفرینش کائنات را برگرداند یا ظهور ناپلئون را موجب شود یا باعث تکرار قتل لینکلن گردد یا مصلوب شدن عیسی مسیح را فراهم آورد. ولی با این وجود می‌بینیم که «ثابت» نشدن این وقایع تاریخی به علت عدم تکرار آنها باعث نمی‌شود واقعت آنها تکذیب شود .در خارج از حوزه اثباتی علمی مسائل واقعی بسیاری وجود دارند، روش‌های علمی تنها درمورد مسائل قیاسی صادقند. مثلا هیچ کس هرگز وزنی برای میزان محبت و عدالت تعیین نکرده ولی افکار وجود این عوامل کار ابلهانه‌ای است. اگر در صدد باشیم خدا را از طریق روش‌های علمی ثابت کنیم درست مثل این است که بخواهیم برای اندازه‌گیری رادید اکتیویته از تلفن استفاده کنیم. به زبان دیگر این دو برای یکدیگر ساخته نشده‌اند. پس چه شواهدی برای اثبات وجود خدا هست؟ جالب توجه است که پژوش‌های اخیر علم انسان‌شناسی نشان داده است که امروزه در بین دورترین و عقب‌افتاده‌ترین قبایل بدوی یک ایمان کلی به خدا وجود دارد. در تاریخ کهن و افسانه‌های تمام ملل دنیا عقیده اصلی این بود که یک خدا وجود داشت و او آفریننده همه بود. چنین به نظر می‌رسد که حتی در ضمر کسانی که امروزه اعتقاد به چندین خدا دارند زمانی یک خدای اصلی وجود داشته است. پژوش‌های چند سال اخیر نمایشگر منسوخ شدن موضوع تکامل دین است. بر اساس اصول تکامل دین یکتاپرستی فقط اوج تکامل مذهب است که در ابتدا به صورت پرستش خدایان بوده است. ولی کاملا آشکارا است که پیشینیان در هر کجا که بودند به خدای مجید یکتا اعتقاد داشته‌اند (۳).

فعلا برای نتیجه‌گیری همین قدر کافی است بدانیم که اکثریت مردم در تمام زمان‌ها و همه مکان‌ها به یک نوع خدا یا خدایانی اعتقاد داشته‌اند اگر چه این امر به هیچ وجه یک دلیل نهایی نیست. ولی برای پاسخ به پرسش موردنظر طرح آن بی‌مورد نمی‌نماید. در ضمن نباید از رابطه علیت نیز غافل ماند، هیچ معلولی بدون علت نیست. انسان‌ها و حتی تمام کائنات معلول هستند و باید علتی داشته باشند. علت غائی‌ها علتی است که معلول دیگری نیست و آن خداست. برتراند راسل (Bertrand Russel) در کتاب خود «چرا مسیحی نیستم» حرف جالبی زده است .او می‌گوید وقتی بچه بودم در مقابل سؤالاتی که درمورد هستی می‌کرد جواب می‌شنید «خدا» و او با درماندگی می‌پرسید: «خوب چه کسی خدا را به وجود آورده است؟» و وقتی جوابی نمی‌شنید به قول خودش می‌گوید: تمام ایمان

من فرو می‌ریخت!» چه حماقتی! خدا ابدی است و از کسی زاده نشده است. اگر او مخلوق بود دیگر نمی‌توانست خدا باشد. برای گسترش این مبحث لازم است نظم و ترتیب عالم هستی نیز در نظر گرفته شود. هیچ کس قبول نمی‌کند که یک ساعت جیبی بدون دخالت سازنده‌ای باشعور به وجود آمده باشد و چقدر مشکل‌تر است انسان باور کند که عالم هستی با پیچیدگی‌های بی‌شمار خود اتفاقی به وجود آمده باشد؟ برای مثال بدن انسان بدون شک ارگانیسم حرت‌انگیز و پیچیده‌ای است، تشکیلات و پیچیدگی‌های آن بس عجیب است. آلبرت انیشتن که عموما او را به عنوان بزرگترین دانشمند زمان پذیرفته‌اند آنقدر تحت تأثیر ارگانیسم بدن انسان واقع شده بود که اظهار داشت: «دین من عبارت از ستایش خاضعانه در برابر روحی برتر و نامحدودی است که حتی خود را در جزئیات اندک که می‌توان آن را با فکر محدود خود درک کنیم آشکار ساخته است. وجود نیرویی کامل و مستدل که در جهان هستی پیچیده آشکار شده دایره عقیده مرا نسبت به خدا تشکیل می‌دهد» (۴). شواهد بسیاری وجود دارند که صحبت از طرح عالم هستی می‌کنند. نمی‌توان قبول کرد که میمونی در چاپ‌خانه بتواند حروف کتاب را بچیند. اگر نسخه‌ای از این کتاب را ببینیم فورا قضاوت خواهیم کرد که یک فکر متفکری مبادرت به چاپ آن کرده است. به همین ترتیب با در نظر گرفتن ویژگی‌های آب نمی‌توان این مایع حیات را اتفاقی و بدون خالق متفکر دانست .برنارد رم (Bernard Ramm)در نقل از کتاب L. J. Hender son برخی از این ویژگی‌ها را برمی‌شمارد:

"درجه گرمای آب بالا است. به همین دلیل واکنش‌های شیمیایی در بدن انسان نسبتا ثابت می‌ماند، اگر گرمای ویژه آب کمتر بود ما با کوچکترین فعالیتی که می‌کردیم «به جوش می‌آمدیم». اگر حرارت معمولی را ۱۰ درجه سانتی‌گراد بالا ببریم، واکنش آن دو برابر خواهد شد. در صورت فقدان این ویژگی آب زندگی انسان با خطر مواجه می‌شد .«اقیانوس‌ها به منزله ترموستات (دستگاه تعدیل گرما) دنیا هستند. وقتی آب از حالت مایع به یخ تبدیل می‌شود مقدار زیادی از دمای خود را از دست می‌دهد و برای بخار شدن به انرژی زیادی محتاج است. بنابراین اقیانوس‌ها گرمای آفتاب و سرمای یخبندان زمستان را مهار می‌کنند. اگر حرارت سطح کره زمین به وسیله اقیانوس‌ها به حالت تعدیل و در یک حد معین نگه داشته نمی‌شد، انسان در اثر سرمای زیاد یا گرمای فوق‌العاده هلاک می‌شد. «آب محلل کلی است؛ اسید و باز و نمک را حل می‌کند. در شیمی نسبتا بی‌خاصیت است به طوری که بدون این که در فعل و انفعالات شیمی دخالت کند به صورت کاتالیزر (واسطه) در آن عمل می‌کند. در خون حداقل ۶۴ ماده را به صورت محلول نگه می‌دارد. شاید اگر تعداد واقعی این مواد را می‌دانستیم باورمان نمی‌شد. اگر به جای آب حلال دیگری در کار بود، از این مواد خون تماما لجن تمیزی به وجود می‌آورد! بدون وجود این ویژگی آب زندگی آن طور که ما از آن برخورداریم وجود نمی‌داشت".(5)

آ. رندل شورت (A. Rendle Short) درمورد آب چنین اظهار نظر می‌کند: «بیش از نصف بدن اغلب حیوانات و نباتات را آب تشکیل می‌دهد. به آسانی تجزیه نمی‌شود، می‌تواند بسیاری از مواد را حل

کند، مواد خشک را با یکدیگر ترکیب می‌کند و آنها را نرم می‌سازد و در محلول نمک‌ها الکتریسیته است. آب در بدن جانداران نقش مهمی را ایفا می‌کند. در بین مایعات شناخته شده تقریبا فقط آب است که وقتی سردش کنند قبل از این که به نقطه انجماد برسد، در ۴ درجه سانتی‌گراد به حداکثر چگالی می‌رسد. این امر از دو نظر مهم است: یکی این که به موجب آن دریاچه‌ها و گودال‌های آب در سطح یخ می‌زنند نه از پایین به بالا در نتیجه ماهی‌ها می‌توانند در زمستان سرد به زندگی خود ادامه دهند. دوم این که ویژگی در آب‌های یخ بسته باعث ترکیدن سنگ‌ها می‌گردد، (و متأسفانه لوله‌های شهر ما هم از این نعمت بی‌بهره نمی‌مانند!) و در نتیجه آنها را به خاک تبدیل می‌کند، صخره‌ها و دره‌ها را صیقلی می‌دهد و باعث رشد گیاهان می‌شود. حرارت تبخیر آب در عین عناصر بی‌نظیر است. هنگامی که سطح آب در اثر تابش اشعه آفتاب گرم می‌شود، این خواص ویژه آب از ازدیاد دما جلوگیری می‌کنند» (۶) .

در خود زمین اثر طراحی مشهود است. اگر کوچکتر از این بود هوا در آن وجود نمی‌داشت) مانند مریخ و ماه)، اگر بزرگتر بود هیدروژن در هوا به حالت آزاد وجود می‌داشت (مانند مشتری و زحل). در فاصله‌ای که تا خورشید دارد اشتباهی نیست، حتی یک تغییر جزیی باعث می‌شد هوا بی‌اندازه گرم یا سرد بشود. ماه که احتمالا باعث تشکیل برآمدگی‌ها و پستی‌های روی زمین شده است در منظومه شمسی ما بی‌نظیر است و اساس آن با اساس سایر اقمار نسبتا کوچکتر فرق دارد .مایل بودن محور (زمین) سبب برقراری فصول چهارگانه شده و قس‌العهذا .

دونای (Du Nouy) می‌گوید: «احتمال تشکیل تصادفی یک مولکول پروتئین نمونه که از 3000 اتم ساخته شده به نسبت یک بر ۲/۰۲× ۱۰ به توان ۲۳۱ است که عملا صفر می‌شود. حتی اگر عناصر لازم را با سرعت نور به حرکت درآوریم باز ۱۰ به توان ۲۳۴ میلیارد سال لازم است که مولکول پروتئین (مورد احتیاج) زندگی به دست آید و دوران زندگی روی کره زمین در حدود ۲ میلیارد سال است» (۷).

برای ارائه مدارک بیشتر جهت اثبات طراحی زمین، قانون دوم ترمودینامیک را مثال می‌زنیم: رم (Ramm) در این مورد چنین شرح می‌دهد: «در دنیا برخی از قسمت‌ها گرمتر از سایر قسمت‌ها می‌باشد. انتقال گرما همواره از مناطق گرمتر (پایین) به طرف مناطق سردتر می‌باشد. هنگام جریان یافتن گرما از مناطق گرم به مناطق سردتر هوا به طور معتدل در دنیا پخش می‌شود. اگر از سن دنیا زیاد گذشته باشد قاعدتا الان باید انرژی به طور یکنواخت در دنیا پخش شده باشد. وجود اجسام داغ در دنیا نشان می‌دهد که هسته زمین در گذشته در زمان معین به آتش کشیده شده است. این امر باید هنگام آفرینش یا هنگام برخی عملیات آفرینش اتفاق افتاده باشد». با توجه به این حقایق می‌توان با Ramm هم عقیده شد و این نتیجه را اتخاذ کرد که ۱۱ باب اول کتاب پیدایش (نخستین کتاب، کتاب مقدس (تاکنون به این اندازه در تاریخ علوم شهرت نداشته است. امروزه از مدارکی

برخورداریم که توسط آن می‌توانیم به لحظه‌ای از زمان و برخی از وقایع که نمایشگر قدمت دنیای ما هستند اشاره کنیم. براساس اطلاعات ذی‌قیمیت موجود، تاریخ پیدایش دنیا را در حدود چهار الی پنج میلیارد سال قبل تخمین می‌زنند؛ نتیجه یک سلسله محاسبات نیز به همین رقم ختم شده است. با اطاعات ناچیز حاضر نمی‌توان از دانشمندان توقع داشت سند قطعی درمورد آفرینش ارائه دهند. ولی نباید این امر را محال دانست. چه شاید روزی برسد که ما از فیزیک، نجوم و فیزیک نجومی مدارک کافی جهت استدلال تاریخ دقیق پیدایش دنیا از دانشمندان حاصل نماییم. درضمن باید در نظر داشت که باب اول کتاب پیدایش مغایر با موازین علمی نیست (۸).

پولس رسول در این مورد می‌نویسد» :چون که آن چه از خدا می‌توان شناخت در ایشان ظاهر است، زیرا خدا این را بر ایشان ظاهر کرده است، زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش آدم به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد» (رومیان ۱: ۱۹ و ۲۰). داوود نبی در سه هزار سال پیش گفته است «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد» (مزمور ۱۹: ۱). متأسفانه تعصب اغلب اوقات روشن‌ترین قضایا را نادیده می‌گیرد. یک نمونه کاملا مشخص از تعصبی که اساس علمی ندارد، اظهار نظر J.W.N.Sullivanاست مبنی بر این که خدای یگانه جوهر اصلی نیست. مجله تایم هنگام فوت نامبرده نوشت که او یکی از چهار یا پنج تن از مفسرین علمی فیزیک برای مردم کم سواد دنیا بود. او گفته است که آغاز جریان تکامل سؤالی را مطرح می‌کند که هنوز هم بی‌جواب مانده است: جوهر حیات در این کره خاکی چیست؟ تا همین اواخر اکثر مردم به خلق‌الساعه (به وجود آمدن موجود زنده از غیر زنده) معتقد بودند. آنها فکر می‌کردند که مثلا از گوشت گندیده جانوران خود به خود ساده به وجود می‌آمدند. ولی آزمایشات دقیق به ویژه آزمایشات پاستور نشان داد که این برداشت نتیجه مشاهدات نادرست بوده است. این امر که فقط حیات می‌توانند حیات ببخشد، به صورت قانون کلی درآمد و عملا تا به حال ثابت شده که این تنها قضیه قابل قبول می‌باشد. ولی از آن جایی که این قضیه منجر به یک نوع عمل خارق‌العاده آفرینندگی می‌شود برخی از دانشمندان در قبول آن به اشکال برمی‌خورند. این قضیه در قلمرو فکری حاضر یک نوع استنباط ناخوشایند فلسفی ایجاد می‌کند و مخالف گرایشی است که علم برای فرض دوام هستی دارد. قضیه مزبور گسیختگی غیرقابل وصفی را در تسلسل علیت ایجاد می‌کند و به همین خاطر نمی‌تواند جزء موازین علمی باشد، مگر این که غیر قابل رد و ناچار از قبول آن باشیم. به همین دلیل است که اغلب دانشمندان ترجیح می‌دهند پیرو این عقیده باشند که زندگی به طریقی که هنوز ناشناخته است بر اساس قوانین فیزیکی و شیمی از ماده غیر آلی به وجود آمده است (۹).

در این جا با مواردی رو به رو هستیم که نشان می‌دهد چگونه برای انکار وجود خدا نیز ایمان لازم است. ایمان فرضی لازم برای اعتقاد به وجود خدا و نیز انکار وجود او می‌باشد. جالب‌تر آن که

شواهدی که راهنمای علمی بوده‌اند الان مسیر مخالفی را طی می‌کنند و علم قضیه مورد بحث را صرفا به خاطر این که ناخوشایند است رد می‌کنند! در این جا تذکر این که لازم است که گرچه در طبیعت آثار بسیاری از خدا وجود دارند با این وصف از طبیعت هرگز نمی‌توان به طور کامل از واقعیت وجود خدا و کیفیت وجود او پی برد. قرن‌ها پیش این سؤال مطرح شده بود که: «آیا عمق‌های خدا را می‌توان دریافت نمود، به کنه قادر مطلق توانی رسید» (ایوب ۱۱: ۷). جوابش خیر است! چه اگر خدا خود را بر ما مکشوف نسازد ما محکوم به سرگردانی و شک هستیم. واضح است که امروزه در بین ایمان‌داران به خدا، عقاید گوناگون درباره کیفیت وجود او هست. مثلا برخی خدا را مزاحم آسمانی می‌دانند که شادی مردم را به ماتم تبدیل می‌کند آنها او را کسی می‌دانند که از کرسی آسمان مردم را دید می‌زند تا ببیند چه کسی از زندگی‌اش لذت می‌برد و وقتی چنین شخصی را می‌بیند می‌زند «قطعش کن!». برخی دیگر فکر می‌کنند خدا پدربزرگ آسمانی است که بر تخت خود لم داده و دست به ریش خود می‌کشد و می‌گوید: «بچه هستند، چه کار می‌شود کرد؟»، این عده تصور می‌کنند که کارها در خاتمه خود به خود جور خواهد شد و هر کاری که الان بکنند مهم نیست و خدا همیشه همین رویه را نسبت به عموم مردم داشته است. در حالی که عده دیگری او را توپ آتشین می‌دانند و ما را جرقه‌های کوچکی که بالاخره به توپ ملحق خواهند شد و بالاخره عده‌ای نیز مانند انیشتن خدا را یک نیرو یا یک عقل می‌دانند.

هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) یکی از مبلغین «مذهب پوچی» گذشته پس از تحقیقات دقیق شاهده کرد که هیچ پرنده‌ای تا به حال از جو زمین خارج نشده است. بنابراین قیاس از مشاهدات خود نتیجه گرفت که امکان ندارد وجود فانی به ابدیت راه یابد. مشاهدات او درست بود؛ اما نتیجه‌ای که گرفت دور از حقیقت بود. او از یک امکان دیگر قضیه غافل ماند: ابدیت می‌تواند به فانی راه یابد و این البته کاری است که خدا انجام می‌دهد. به طوری که نویسنده عبرانیان تشریح می‌کند: «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد» (عبرانیان ۱: ۱ و ۲). سرتا سر تاریخ بشر روشنگر پیش‌قدم شدن خدا برای ایجاد رابطه با انسان است. مکاشفه کامل او عبارت بود از تجلی او در شخص عیسی مسیح. در این جا او به شکل شخصیت بشری که کامل درک ما باشد، در بین ما زندگی کرد. اگر شما بخواهید محبت خود را بهدسته‌ای از مورچگان ابراز دارید چه راهی را ابراز خواهید کرد؟ مسلما بهترین راه این است که مثل آنها مورچه شوید. فقط از این طریق می‌توانید وجود و چگونگی خود را به طرز کامل و مؤثر ابراز دارید. درست همین کار را خدا برای ما انجام داد . بهترین و روشن‌ترین جواب باری این سؤال که ما چگونه بدانیم که خدایی وجود دارد این است که خدا به کره خاکی ما وارد شده است؛ جواب‌های دیگر به منزله اثر و نشانی می‌باشند که به وسیله تولد، زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح تأیید می‌گردند.

دلیل دیگر واقعیت وجود خدا حضور روشن او در زندگی مردان و زنان امروز است. وقتی کسی به عیسی مسیح ایمان می‌آورد در وجودش تغییرات اساسی پیدا می‌شود و این تغییر نتیجتا در اجتماع او نیز به چشم می‌خورد. یکی از جالب‌ترین نمونه‌های این امر ارنست گاردن (Ernest Gordon) که اکنون کشیش دانشگاه "Princeton" می‌باشد نگاشته است. در کتاب خود خود (Valley of the Kwai) او شرح می‌دهد که چگونه در زمان جنگ جهانی دوم زندانی‌های ژاپنی در شبه جزیره مالی حیوان صفت شده، خوراکی‌ها را از دست رفقای خود که از گرسنگی می‌مردند می‌قاپیدند. در چنین وضع درمانده‌ای زندانیان فکر کردند بهتر است به مطالعه عهد جدید بپردازند. از آن جایی که "گاردن" فارغ‌التحصیل دانشگاه بود از او خواستند که آنها را راهنمایی کند .بر اساس گفته خودش او یک شکاک بود و نیز کسانی که او را به رهبری انتخاب کردند بی‌ایمان بودند. با مطالعه مطالب ساده و بی‌آلایش عهد جدید او و دوستانش عیسی مسیح را در زیبایی و قدرتش شناختند و به او ایمان آوردند .تغییر زندگی این گروه حیوان صفت به یک گروه مهربان، سرگذشت شگرف و نیرومندی است که نکایشگر واقعیت تجلی وجود خدا در شخصیت عیسی مسیح است .امروزه بسیاری با حالت‌های ساده‌تری این واقعیت را تجربه کرده‌اند .بنابراین شواهدی از قبیل آفرینش، تاریخ و دوران فعلی زندگی دلالت بر وجود خدا و شناسایی او با تجربه شخصی می‌کند.

توضیحات:

(۱)- .A.M یک نفر یهودی می‌باشد. در این کتاب از نوشته‌های نویسندگان غیرمسیحی نیز استفاده شده است.

(۲)- Alder, Mortimer. Volume 2, p. 561, Great Booksof the western world

(۳)- Zwemer Samuel. The Origin of Religion

(۴)- Barnett, Lincoln, The universe and Dr. Einstein. Page 95

(۵)- Ramm Bernard, The Christain view of Science and Scriptwe (page 148, 1955)

(۶)- Short, A. Rendle. Modera Discorery and the Bible. (page 39, 1949)

(۷)- Clark, R. E. D. Creation (page 20, 1946)

(۸)- Ramm

(۹)- Sullivan

فصل دوم: آیا معجزه امکان‌پذیر است؟

»آیا واقعا باور می‌کنید که یک ماهی بزرگ یونس نبی را زنده بلعیده باشد؟ و آیا فکر می‌کنید که مسیح واقعا پنج هزار نفر را با پنج نان و دو ماهی سیر کرده باشد؟» اینها نمونه سؤالاتی است که مردم این دوره و زمانه می‌پرسند. آنان معتقدند که داستان‌های کتاب مقدس را که در آنها صحبت از «معجزه» شده باید شیوه‌های جالبی دانست که برای بیان و تعبیر مفاهیم روحانی مورد استفاده قرار می‌گیرند و هرگز نباید این معجزات را واقعی تلقی کرد. بهترین راه برای جواب‌گویی به بسیاری از سؤالات آن است که از بحث درباره جزئیات دوری کرده و به مسائل اصلی توجه کرد. به ویژه این مطلب درباره مسائل معجزات نیز صادق است. کسی که معجزات برایش مسئله غیرقابل قبولی شده معمولا با یک معجزه ویژه‌ای سر و کار ندارد بلکه به طور کلی اشکال او خود معجزه است که امکان‌پذیر است یا نه. به طوری که با روشن ساختن مشکل ویژه وی، مسئله حل نخواهد شد. چون به تقدیر بحث برمی‌گردد به اصل کلی یعنی امکان معجزات. کسی که نمی‌تواند به معجزات اعتقاد پیدا کند، اصولا پیش‌گویی انبیا را نیز بی‌اساس می‌داند. تمام این مسائل از ضعف ایمان به خدا ناشی می‌شود. بنابراین خود معجزه یا پیش‌گویی انبیا گره کور مسئله نیستند، بلکه مفهوم کلی عقیده به وجود خداست، اگر وجود خدا برای ما مسئله حل شده‌ای باشد قبول معجزات کار آسانی است؛ زیرا خدا را قادر مطلق می‌دانیم. ولی اگر به وجود چنین خدایی معتقد نباشیم از پذیرش معجزات عاجز خواهیم بود و شاید هیچ وقت به مفهوم آن پی نبریم.

تأثیر این موضوع را وقتی بیشتر احساس کردم که با یک استاد ژاپنی درمورد الوهیت مسیح گفتگو می‌کردیم. دوست ژاپنی من می‌گفت» :برای من قبول این مسئله که یک انسان می‌تواند خدا شود فوق‌العاده مشکل است»، به اشتباه او پی برده گفتم: «همین طور است "کینیچی" من هم نمی‌توانم این امر را بپذیرم ولی می‌توانم قبول کنم که خدا انسان شده باشد». دوستم فورا متوجه اختلاف موضوع شد و دیری نپایید که به مسیح ایمان آورد .بنابراین مسئله اصلی این است که: «آیا خدای قادر مطلق که آفریننده هستی است وجود دارد؟» اگر معترف به وجود خدا باشیم چنان اشکالی برای قبول معجزات که از خدا واضع قانون طبیعی سرمی‌زند نخواهیم داشت. برای بحث پیرامون معجزات لازم است به این مسئله اساسی توجه شود. به نظر دیوید هیوم (David Hume) و دیگران معجزات عبارتند از تجاوز از قوانین طبیعی و بس. اگر این نظر درست باشد معنی آن این است که قانون طبیعی خداست و اگر خدای دیگری هم هست تابع قانون طبیعی است. در این صورت خدای مافوق طبیعت وجود ندارد .

در این عصر متحول علمی، مردم می‌کوشند به علم و قانون طبیعی جنبه نفسانی دهند، غافل از این که علم و قانون طبیعی صرفا نتایج غیر نفسانی مشاهدات و تجربیات می‌باشند، حتی مسیحیان نیز

به قانون طبیعی معتقدند؛ بدین صورت که موجودات تقریبا همیشه علت و معلول یکدیگرند. ولی این اعتقاد مانع دخالت حق و قدرت خدا در قانون طبیعی نمی‌گردد، به طوری که هر وقت و هر طور که خدا اراده کند در آن دخالت خواهد کرد. خدا در ماوراء و خارج از قانون طبیعی است و هیچ وقت خدا مقید به قانون طبیعی نمی‌شود. خدا علت‌العلل است .قوانین نمی‌توانند علت غائی موجودات باشند بلکه وقایع را بیان می‌کنند. به راستی «معجزه» چیست؟ این واژه را امروزه به طرز سبکی استعمال می‌کنند. اگر شاگرد تنبلی در امتحانات مدرسه قبول شود می‌گوید «معجزه شد» یا اگر تیم فوتبال ضعیفی با تیم قوی بازی کند و با زدن چند گل بازی را ببرد می‌گوییم» واقعا معجزه کردند!» این اصطلاح را وقتی بر زبان می‌رانیم که بخواهیم یک امر غیرعادی و غیر منتظره‌ای را بیان کنیم. پر واضح است که با بیان آن قصد نداریم اشاره به قدرت قادر مطلق بنماییم. در کتاب مقدس واژه «معجزه» به معنی دیگری آمده است. در این جا معجزه عبارت است از عملی که از خدا صادر می‌شود و در حالت طبیعی موجودات دخالت کرده، در آنها تغییر و تحول ایجاد کرده است.

درضمن در کتاب مقدس معجزات گوناگونی یافت می‌شوند که برخی از آنها را می‌توان از لحاظ «طبیعی» نیز بیان کرد. مثلا کنار رفتن آب‌های دریای سرخ به علت «طبیعی» بادهای شدید ارتفاعی بوده، که توده آب‌ها را به عقب رانده است. شاید این اتفاق بدون دخالت خدا هم ممکن می‌بود؛ ولی معجزه واقعی در این است که آب‌ها درست در لحظه‌ای که قوم اسرائیل به کناره دریا رسیدند از هم جدا شدند و وقتی به هم آمدند که مصریان وارد آب شده و اسرائیلی‌ها از آن بیرون آمده بودند. این است دخالت اعجازآور خدا! از طرف دیگر برای برخی معجزات دیگر نیز نمی‌توان علت «طبیعی» قائل شد. هیچ قانون طبیعی که ما می‌شناسیم نمی‌تواند چگونگی زنده شدن ایلعازر و رستاخیز مسیح را تشریح کند. درمورد بسیاری از معجزات شفا نیز همین طور است. سابقا سعی می‌کردند علت این شفاها را با شیوه‌های علم روان‌پزشکی (بسیکوسوماتیک (بشناسند. امروزه می‌دانیم بسیاری از امراض از فکر سرچشمه می‌گیرند؛ به طوری که هرگاه اختلال روانی بیمار برطرف شود، مرض جسمی او نیز بهبود می‌یابد. برخی از صاحب‌نظران علم طب تخمین می‌زنند که هشتاد درصد امراض اجتماع تحت فشار علل فکری و روانی دارند. بدین ترتیب درمورد بیمارانی که مسیح شفا می‌بخشد، علت مزبور صدق می‌کرد؛ ولی برخی از آنها نیز کاملا از این قانون مستثنی بودند، مانند شفای مبروص. مسلما نمی‌توان برای این مرض نیز علت روانی قائل شد. جذامیانی که التیام می‌یافتند صرفا از قدرت خدا فیض می‌بردند. مورد دیگر شفای امراض موروثی بود مانند شفای کور مادرزاد) به انجیل یوحنا باب ۹ مراجعه شود) این شخص کور زاده شده بود، بنابراین نه نقص او فکری و روانی بود و نه بازیابی بینایی وی!

مورد فوق مبین اشتباه و استدلال غلط نظریه دیگری است که بین متفکران جدید رایج است. گفته شده پیشینیان آدمیانی جاهل، زود باور و خرافاتی بوده‌اند. آنان بسیاری از اتفاقات را جزء معجزات

می‌دانستند در صورتی که با استفاده از علم جدید ما می‌دانیم که آنها معجزات نبوده‌اند بلکه پدیده‌هایی که مردم آن زمان از درکشان عاجز بوده‌اند. برای مثال اگر سوار جت شویم و بر سر قبیله بدوی به پرواز درآییم، ممکن است مردم قبیله بر زمین رفته این خدای پرنده فلزی آسمان را پرستش کنند و این پدیده را که ناظر آن هستند معجزه‌ای تلقی کنند .ولی ما می‌دانیم که هواپیما صرفا اختراعی است که در نتیجه کوشش‌های علمی دانشمندان ابداع گردیده است و هیچ معجزه‌ای در ساختن آن دخالت نداشته است .این فرضیه که معجزات کتاب مقدس پدیده‌های طبیعی بیش نیستند، در وهله اول ظاهرا حق به جانب می‌نماید، ولی پس از اندکی تأمل معلوم می‌شود که نمی‌توان آن را درمورد تمام معجزات صادق دانست. مثلا درمورد کور مادرزاد مردمی که شاهد شفای او بودند اظهار داشتند که تا آن زمان شنیده نشده که کور مادرزادی بینایی خود را بازیابد. ما هم امروزه به هیچ وجه نمی‌توانیم دلیل «طبیعی» معجزه مزبور را تشریح کنیم. آیا امروزه کسی می‌تواند چگونگی رستاخیز مسیح را از نظر قانون طبیعی بهتر از مردم آن زمان که هم زمان با وقوع حادثه بودند بیان کند؟ خیر!... ملاحظه می‌فرمایید که نمی‌توان از جنبه مافوق الطبیعه کتاب مقدس چشم پوشید. لازم به تذکر است که معجزات با قانون طبیعی متضاد نیستند، بلکه معجزات پیش‌آمدهای غیر عادی هستند که از خدا ناشی می‌شوند. «قوانین طبیعی نتایج کلی وقایع عادی هستند که آنها نیز از خدا صادر می‌شوند.» (۱)

بین متفکران مسیحی دو نظریه درمورد رابطه معجزات با قوانین طبیعی وجود دارد: گروه اول معتقدند که معجزات از قوانین طبیعی «عالی‌تری» برخوردارند که هنوز بشر به آنان دسترسی نیافته است. پر واضح است که با وجود اکتشافات جدید علمی هنوز بشر در کرانه اقیانوسی از ابهام و اسرار علمی ایستاده است. بر اساس این فرضیه وقتی دانش بشر افزون‌تر شود، آن‌گاه او خواهد دانست که این "معجزات" در واقع پدیده‌های قوانین طیعی عال‌تری بوده‌اند که قبلا برای او پوشیده بود. بر اساس فرهنگ علمی نوین در "قانون" ترتیب وجود دارد و قانون به طور یکنواخت عمل می‌کند. اگر معجزات را نتیجه "قانون"عالی‌تری بدانیم در آن صورت واژه قانون در تعریف فوق نمی‌گنجد. به نظر گروه دوم متفکران مسیحی، معجزه عبارت است از آفرینش عملی مؤثر و عالی که از قدرت مافوق طبیعه خدا ناشی می‌شود .این عقیده از نظریه اولیه صحیح‌تر می‌نماید. معجزاتی که درکتاب مقدس ذکر شده‌اند بر خلاف داستان‌های اعجازآوری که در کتب بت‌پرستان و سایر ادیان یافت می‌شوند بی‌معنی و خیالی نیستند و در آنها کلمات بی‌ربط و پراکنده و بی‌دلیل مشاهده نمی‌شود بلکه کلماتی در آنها هست که ترتیبی روشن و هدفی معین در آنها به چشم می‌خورد. معجزات کتاب مقدس به سه دوره تقسیم می‌شوند:

خروج (مهاجرت قوم اسرائیل)، انبیایی که اسرائیل را هدایت می‌کردند، زمان مسیح و کلیسای نخستین هدفی که این معجزات داشته‌اند همواره عبارت بوده از تحکیم ایمان و تأیید پیام و پیامبر و

یا ظاهر ساختن محبت خدا به وسیله تسکین و درمان درد و مرض. لازم به ذکر است که این معجزات مانند نمایش جادوگران جهت سرگرم ساختن مردم به کار نمی‌رفتند. معجزات هیچ گاه در جهت احراز شهرت و سود و قدرت انجام نمی‌گرفتند. به طوری که درمورد آزمایش مسیح در بیابان ملاحظه می‌شود. شیطان کوشش می‌کرد مسیح را وا دارد تا قدرتش را برای احراز این عوامل به کار برد ولی مسیح با صرحت پیشنهاد او را رد کرد. مسیح بارها برای تأیید پیام خود از معجزات استفاده می‌کرد. هنگامی که با درخواست یهودیان مبنی بر این که او مسیح موعود بود یا نه جواب داد که: «به شما گفتم ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود به جا می‌آورم آنها برای من شهادت می‌دهند. (یوحنا ۱: ۲۵). باز او می‌فرماید اگر درمورد ادعاهای او شک دارند لااقل به سبب «آن اعمال» به وی ایمان داشته باشند) یوحنا ۱۴: ۱۱). خدا پیام رسولان تازه کار را به وسیله نشانه‌ها و معجزات تأیید می‌کرد. اغلب این سؤال پیش آمده که «اگر خدا در آن زمان معجزات نشان می‌داد چرا حالا این کار را نمی‌کند؟ اگر من معجزه می‌دیدم حتما ایمان می‌آوردم». مسیح به این مسئله جواب داده است؛ مرد ثروتمندی که در جهنم عذاب می‌کشید به ابراهیم التماس کرد تا وی را رخصت دهد تا نزد پنج برادر خود رفته آنان را از عذاب جهنم آگاه سازد تا آنان مانند او گرفتار آن نشوند. ولی ان شخص اسرار می‌کرد که اگر از مردگان کسی زنده شود، برادرانش بر اثر معجزه ایمان می‌آورند. ابراهیم جوابی به خواهش این مرد داد که امروز هم می‌تواند پاسخی بر بسیاری از سؤالات در این مود باشد: «موسی و انبیا را دارند اگر کسی موسی و انبیا را نشنود اگر کسی هم از مردگان نیز برخیزند هدایت نخواهند پذیرفت.(باور نخواهند کرد) (انجیل لوقا باب ۱۶).

امروزه هم بسیاری پایه استدلال خود را آن چنان بر منطق خشک قرار داده‌اند که به هیچ وجه امکان معجزات را قبول ندارند. از آن جایی که می‌دانند معجزات وجود ندارند، هیچ نوع شهادت و مدرکی ولا هرقدر هم که بزرگ باشد آنها را قانع نخواهد کرد که حتی یک معجره اتفاق افتاده است. زیرا فقط دلیل طبیعی برای اقامه حجت می‌پذیرند. امروزه مشاهده معجزات برای ما ضروری نیست، زیرا مدرک معتبر وقوع معجزات گذشته در دست است. چنان که "رم" اظهار می‌دارد: «اگر معجزات قابل لمس و درک مادی باشند، می‌توانند مورد شهادت قرار گیرند. اگر به اندازه کافی تأیید شوند، شهادت نوشته شده درباره آنها همان اصالت مدرکی را دارد که تجربه مشاهده واقعی دارا است.» هر دادگاهی در دنیا بر مبنای شهادت معتبر شفاهی یا کتبی عمل می‌کند.«اگر یوحنا بر زنده شدن ایلعازر گواه بوده و در حالی که حافظه‌اش جهت یادآوری موضوع آمادگی داشته با صداقت به نگارش واقعه پرداخته باشد باید نوشته او را طوری تلقی کرد که گویا ما خود شاهد واقعه بوده‌ایم» (۲). سپس Rammبرای این که ثابت کند که معجزات از شواهد کافی برخوردارند دلیلی چند برمی‌شمارد که در این جا به طور خلاصه آنها را بیان می‌کنیم:

۱- معجزات بسیاری در حضور مردم انجام گرفته است. این معجزات در خلوت و فقط در حضور دو

سه نفر که فقط خبرگزاران آنها بودند به وقوع نپیوسته است. بنابراین همیشه فرصت پژوهش و سنجش معجزات وجود داشته است و عجیب این که مخالفان مسیح هرگز واقعیت معجزات او را انکار نکرده‌اند بلکه آنها معجزات او را یا به شیطان نسبت می‌دادند و یا این که درصدد از بین بردن شواهد برمی‌آمدند، به طوری که درمورد زنده شدن ایلعازر می‌خوانیم: «آن‌گاه رؤسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند زیرا بسیاری از یهود به سبب او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند) «یوحنا ۱۲: ۱۰ و ۱۱) .

۲- برخی از معجزات در حضور بی‌ایمانان انجام می‌گرفت. معمولا درمورد معجزاتی که به وسیله گروه‌های مذهبی و غیره به وقوع می‌پیوندند گفته شده که اگر در جمع آنها اشخاص شکاک و کافر وجود داشته باشد معجزه انجام نمی‌گیرد درصورتی که درمورد مسیح این چنین نبود .

۳- معجزات عیسی از انواع مختلف و از زمان‌های گوناگون برخوردار بودند. تسلط او بر عناصر طبیعت را در معجزه تبدیل آب به شراب، قدرتش بر مرض در شفا اشخاص جزامی و نابینا و قدرت وی بر دیوها در اخراج آنها از افراد ملاحظه می‌کنیم. مسیح از قدرت دانایی مافوق طبیعت نیز برخوردار بود به طوری که فهمید نتنائیل بر زیر درخت انجیر نشسته بود •بدون این که او را دیده باشد) (یوحنا ۱: ۴۳- ۵۱). قدرت آفرینندگی وی توانست پنج هزار نفر را با چند ماهی و نان سیر کند و با زنده ساختن ایلعازر و دیگران قدرت خود را بر مرگ نیز نشان داد.

۴- شهادت معتبر اشخاص شفا افته در دسترس ماست. همان طور که در بالا اشاره شد درمورد ایلعازر هیچ گونه احتمال درمان از طریق» پسیکوسوماتیک» یا هر نوع درمان دیگر وجود ندارد.

۵- نباید به خاطر معجزات افراطی بت‌پرستان از اهمیت معجزات کتاب مقدس کاسته شود. «در ادیان غیر مسیحی معجزات هر دین مورد قبول همان دین است، به خاطر این که خود دین به وسیله آنان پذیرفته شده است. اما در مسیحیت معجزات جزء لاینفک دین محسوب می‌شود. به طوری که کتاب مقدس شرح می‌دهد قوم اسرائیل در نتیجه معجزاتی چند در صحنه تاریخ ظاهر شد، اعطای شریعت موسی از عجایب مافوق الطبیه بود و اغلب انبیا به دلیل داشتن قدرت معجزه به عنوان پیامبران خدا شناخته می‌شدند. مسیح نه فقط موعظه می‌کرد بلکه معجزات نیز به عمل می‌آورد و رسولان وی نیز از انجام دادن معجزات غافل نبودند. در هر صورت معجزه صحت دن مسیح را تصدیق می‌کرد» (۳) .

سی. اس. لوئیس اظهار می‌دارد: «به نظر من اگر معجزات از اصول آیین هندو و تا اندازه‌ای از اصول اسلام حذف شود لطمه‌ای به آنها وارد نخواهد شد ولی اگر چنین امری درمورد مسیحیت که خود سرگذشت معجزه بزرگ است انجام گیرد دیگر چیزی از آن باقی نخواهد ماند و مفهوم کلی خود را از

دست خواهد داد» (۴). باید متذکر شد معجزاتی که در سایر کتب نگارش یافته‌اند از ترتیب و شأن و انگیزه‌ای که در معجزات کتاب مقدس مشاهده می‌شود برخوردار نیستند و به ویژه مانند معجزات کتاب مقدس مدارک موثقی ندارند. تا اندازه‌ای درمورد مدارک معتبر تاریخی کتاب مقدس بعدا صحبت خواهد شد. اگر این پژوهش‌ها برای کشف مدارک تاریخی معجزاتی که در کتب بت‌پرستان نگاشته شده به عمل آید، دیری نخواهد پایید که بی‌اعتبار بودن آنها معلوم خواهد شد. پر واضح است که اثبات بدل بودن سایر معجزات، تأثیری در معجزات کتاب مقدس ندارد و ساختگی بودن بعضی معجزات نمی‌تواند دلیل قلابی بودن تمام معجزات باشد. همان طوری که کشف چند سکه بدل دلیل بر قلابی بودن تمام سکه‌های دنیا نیست. برخی کوشیده‌اند معجزات را به عنوان داستان‌های اغراق‌آمیز جلوه دهند. چون معتقدند که انسان در تعریف یک واقعه که خود از آن متأثر است معمولا دقت کافی به خرج نمی‌دهد، بنابراین واقعه‌ای را که از نظر یک انسان ناظر معتبر به حساب می‌آید نمی‌توان مصون از خطا دانست در نتیجه معجزات کتاب مقدس نیز که به وسیله ناظران واقعه نگارش یافته از دقت کافی برخوردار نیستند و نتیجه خطای باصره می‌باشند، پس آنها را می‌توان از سایر مطالب کتاب مقدس حذف کرد.

طرز استدلال فوق با ذکر مثالی از طرز کار دادگاه به آسانی تکذیب می‌شود. در یک دادگاه با وجود جایزالخطا بودن انسان هنوز هم شاهدان عینی در ارائه اطلاعات رل اساسی ایفا می‌کنند و گرچه (مثلا درمورد تصادف) شاهدان حادثه در تعریف جزئیات صحنه تصادف از نظر سرعت خودرو، زمان تصادف و غیره با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، ولی نمی‌شود به خاطر این اختلاف نظرها به کلی حادثه تصادف را منکر شد. به طوری که رم اظهار می‌دارد خودروهای آسیب‌دیده و سرنشینان مصدوم دلایل انکارناپذیری هستند که به وسیله آنها همگی اتفاق افتادن تصادف را تصدیق می‌کنند (۵). در بحث‌های نظیر موضوع معتبر نبودن شهادات شاهدان عینی باید از محدودیت‌های بحث برای تکذیب آن استفاده کرد .به طوری که گاهی چنین بحث‌های نادرست خود نظریات خودشان را رد می‌کنند .مثلا کسانی که می‌کوشند به وسیله پژوهش‌های خود معتبر نبودن شهادت انسان را ثابت کنند مجبورند همین نظریه خود را نیز بی‌اعتبار و بی‌ارزش بدانند، چون این نظریه را از طریق آزمایشات و شهادت انسانی کسب کرده‌اند، در صورتی که شهادت انسانی به نظر آنها مطرود است. عقیده غلط دیگری که گاهی رواج پیدا می‌کند آن است که معجزات انجیل را بتید از کتاب حذف کرد به خاطر این که آنها به وسیله شاگردانی که به مسیح ایمان داشتند بیان شده است نه به وسیله اشخاص «خارجی»! ولی آیا این شاگردان نبودند که شاهد عینی صحنه معجزات بودند؟

بحث بر سر این نیست که نگارندگان معجزات شاگرد مسیح بوده‌اند بلکه این که آیا آنان واقعیت را نوشته‌اند؟ به طوری که ملاحظه شد شهادت شاهدان عینی بهترین مدرک هستند است، و شاگردان حتی تا پای مرگ نیز کشانده شدند ولی هیچ‌گاه برخلاف آن چه دیده بودند سخن نگفتند. امروزه در

یک دادگاه هیچ وقت واقعیت امر را تنها از عوامل خارجی کسب نمی‌کنند، و نیز از گوش دادن به شاهدان عینی از جمله مصدومین حادثه به علت این که شهادتشان ممکن است از روی «تعصب» باشد خودداری نمی‌کنند. در هر مورد مسئله اصلی صداقت است نه نزدیکی و داشتن ارتباط با حادثه. از مطالب فوق چنین برمی‌آید که مسئله وجود معجزات، بحثی است فلسفی و نه علمی، زیرا علم فقط می‌تواند مدعی شود که معجزات در گردش معمول طبیعت اتفاق نمی‌افتد ولی هرگز نمی‌تواند آنها را نهی کند زیرا قوانین طبیعی هیچ چیز را سبب نمی‌شود و در نتیجه چیزی را نیز نهی نمی‌کنند، بلکه فقط شرح واقعه هستند، مسیحیت حتی قانون طبیعی را در برمی‌گیرد. «نظمی و ترتیبی که در امور روزانه طبیعت مشاهده می‌شود جزء اساسی معجزات الهی به شمار می‌روند. اگر نظم طبیعی وجود نمی‌داشت آشکار ساختن معجزات مانند وضع قوانین طبیعی غیر ممکن می‌بود « .(۶) این علم نیست که امکان معجزات را انکار می‌کند بلکه فلسفه است. یک عالم مانند هر شخص دیگری فقط می‌تواند بپرسد آیا مدارک معجزات از نظر تاریخی معتبرند؟

به طوری که ملاحظه شد معجزات کتاب مقدس جزء لاینفک رابطه ما با خدا می‌باشند نه ضمیمه‌ای که اهمیت چندانی ندارد .مسئله احتمال معجزات تماما به قبول وجود خدا بستگی دارد، به طوری که اگر دومی مورد قبول باشد اولی نیز پذیرفته شده است .ناظم نظم جهان واضع قادر مطلق قوانین طبیعی است که در ضمن قدرت، خود را با انجام دادن کارهای مافوق الطبیعه نیز آشکار می‌سازد .

توضیحات:

(۱)- Hawthorne, J. N. Questions of Science, and Faith, P. 55 London: Tyndale Press 1960

(۲)- Ramm, pp 140

(۳)- Ramm.

(۴)- Lewis, C. S. Miracles.

(۵)- Ramm

(۶)- Ramm

فصل سوم: چرا خدا اجازه می‌دهد رنج و بدبختی..

چرا خدا اجازه می‌دهد رنج و بدبختی دامنگیر انسان شود؟

در این فصل به یکی از مسائل پیچیده عصر خود می‌پردازیم. مسائل مهم‌تر و بغرنج‌تر از مسائل معجزات نیز وجود دارند مانند: چرا مردم بی‌گناه باید رنج بکشند؟ چرا برخی اطفال معصوم نابینا به دنیا می‌آیند؟ و یا چرا امیدهای زندگی این قدر زود از بین می‌روند؟ چرا این همه مردم بی‌گناه و اطفال معصوم باید قربانی جنگ‌ها شوند؟ ظاهرا قضیه از دو حال خارج نیست: یا خدا قادر مطلق است ولی نیکوی مطلق نیست و یا او نیکوی مطلق است، ولی آن قدر قدرت ندارد که جلوی بدبختی را بگیرد و در نتیجه قادر مطلق نیست. عموما مردم خدا را سبب و مسئول تمام بدبختی‌ها می‌دانند. به این مسئله نمی‌توان جواب ساده‌ای داد، و یا تنها با اظهار نظری آن را حل کرد. «غم دل‌سوخته را دل دلند و بس» ولی به هر تقدیر لازم است چند نکته را به خاطر سپرد. هچ وقت نباید فراموش کرد که خدا انسان را به طور کامل آفرید و در او بدی وجود نداشت. انسان قدرت انتخاب داشت که خدا را اطاعت کند و یا با اراده او مخالفت ورزد. اگر انسان از فرمان خداسرپیچی نمی‌کرد، هیچ وقت مشکلی پیش نمی‌آمد. او در جوار خدا زندگی بی‌انتهایی را می‌گذراند و از وجود خدا و آفرینش او لذت می‌برد. نقشه خدا در ابتدای آفرینش انسان همین بود. در واقع نسل آدم نیز نافرمانی می‌ورزد. به وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به گناه موت و به این گونه موت بر همه مردم تاری گشت از آن جایی که همه گناه کرده‌اند» (رومیان ۵: ۱۲). نکته لازم به تأکید این است که انسان مسئول گناهش است نه خدا.

اغلب مردم می‌پرسند چرا خدا ما را طوری نیافرید که گناه نکنیم؟ در جواب باید گفت که خدا می‌توانست ما را آن چنان بیافریند، اما در آن صورت ما ماشین می‌شدیم نه انسان. آیا شما خوشتان می‌آمد که با یک عروسک کوکی ازدواج کنید؟ هر صبح و هر شب کوکش می‌کردید و صدایی از آن بیرون می‌آمد که «دوستت دارم» و بدین وسیله دیگر مشاجره و دعوا و حرکتی که شما را ناراحت بکند وجود نمی‌داشت! با این وجود چه کسی می‌خواهد با چنین موجودی زندگی کند؟ زندگی بدون عشق و محبت!؟ محبت ارادی است که خدا می‌توانست ما را انسان ماشینی بیافریند و آن وقت ما انسان آزاد نمی‌شدیم .به هر تقدیر خدا صلاح دید ما را همین طور که هستیم خلق کند و ما هم باید واقعیت را بپذیریم. در ضمن باید دانست که خدا اگر بخواهد می‌تواند بدی را ریشه‌کن سازد. ارمیای نبی می‌گوید: «از رأفت‌های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت‌های او بی‌زوال است» (ارمیا ۳: ۲۲). زمانی خواهد رسید که او بدی را از بین خواهد برد. شیطان با تمام کارهایش تا ابد محکوم خواهد شد .در ضمن محبت خدا و فیض او در دنیا حکم‌رانست و هنوز فرصت بخشش گناهان و رحمت الهی وجود دارد. اگر خدا اقدام به سرکوب نمودن بدی نماید آن را به طور کامل انجام خواهد داد. ما می‌خواهیم جنگ نابود شود ولی مایل نیستیم خود ما هم نابود شویم. اگر خدا بخواهد بدی را

هم اکنون ریشه‌کن کند، آن را به طور کامل به عمل خواهد آورد به این ترتیب که گناهان و دروغ‌های شخص، کمی محبت، غفلت ما از انجام دادن کارهای نیک، نیز شامل آن خواهد شد .

فرض کنید که خدا دستور بدهد که امشب در نیمه‌های شب تمام بدی‌ها از بین برود؛ چند نفر از ما نصف شب زنده خواهیم ماند؟ البته خدا چاره‌ای برای مسئله بدی اندیشیده است. او بهترین و باارزش‌ترین و مؤثرترین شیوه را در این مورد به کار برده، فرزند خود را داده تا به خاطر مردم بدکار بمیرد. به این وسیله راه نجاتی برای انسان مهیا ساخته تا از قصاص حتمی خدا به علت گناه و شرارتش رستگار شود. باز به این وسیله وقتی انسان با عیسی مسیح رابطه شخصی ایجاد می‌کند قدرت بدی درهم خواهد شکست. مرگ فداکارانه مسیح جواب نهایی است به مسئله بدی در قیاس انفرادی. بنا به اقتضای هستی، حرکات و اعمال افراد بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. هیچ کس مستقل و جدا از دیگران نیست .در بازی شطرنج اگر پس از هر حرکت مهره قانون بازی عوض شود، مفهوم بازی از بین خواهد رفت و شطرنج، بازی بی‌معنی خواهد شد. همان گونه اگر روابط موجود بین افراد تغییر کند، زندگی مفهوم خود را از دست می‌دهد. بحث درمورد سرچشمه بدی‌ها انتها ندارد، و هیچ کس نمی‌تواند جواب کامل به این مسئله بدهد. این مسئله جزء «چیزهای مخفی (است که) از آن یهوه خدای ما است) «تثنیه ۲۹: ۲۹).

بدی واقعیتی است محض که با آن رو به رو هستیم و به ناچار باید با آن دست به گریبان شویم. یک قسمت از اشکال کار در این است که معنی کامل واژه "خوب" را نمی‌دانیم و وقتی آن را با خدا نسبت می‌دهیم مرتکب اشتباه می‌شویم. "هیو اون هاپکینس (Hugh Evan Hopkins) "اظهار می‌دارد که "جان استارت میل (John Stuart Mill) "در مقاله معروفش بنام» طبیعت» به طور روشن مسئله را پیش می‌کشد که متفکران هر دوران دست به گریبان آن بوده‌اند. اگر در قانون آفرینش عدالت حکم‌فرما می‌بود و آفریننده نیز قدرت تام می‌داشت باید هر کسی به اندازه بدکاری و نیکوکاری خود از بدبختی و خوشبختی که در دنیا وجود دارد برخوردار گردد، یکی بدشانس و دیگری خوش شانس نمی‌شد، شانس و استثنا در چنین دنیایی وجود نمی‌داشت بلکه افراد مانند نقش‌آفرینان تئاتر سوژه اخلاقی کاملی را عرضه می‌داشتند .با وجود کلیه تئوری‌های گوناگونی که تا به حال افراطیون مذهب و فلسفه درمورد «خوبی» ابراز داشته‌اند هیچ قدرتی در طبیعت قادر نیست در یک زمان هم نیکو باشد و هم قادر مطلق.

اشکال اساسی مسئله در این عقیده است که خدای «نیک» هر کس را بر اساس شایستگی‌اش پاداش می‌دهد و برای خدا «قادر مطلق» هیچ اشکالی در این مورد وجود ندارد، این واقعیت که پاداش و تنبیه به معنی خوش‌بختی و بدبختی به طور عادلانه به مردم می‌رسد، بعضی‌ها را بر آن می‌دارد که به نیکی یا قدرت خدا شک کنند. ولی اگر خدا بر اساس کردار هر شخص با وی رفتار می‌کرد خدای نیکی می‌شد؟ اگر با شما این طور رفتار می‌کرد چه؟ انجیل آن طور که در عهد عتیق راجع به آن

پیش‌گویی شده و در عهد جدید مشاهده می‌شود نیکوی خدا را نه فقط در عدالت او بلکه در محبت، رحمت و مهربانی وی نیز ظاهر می‌سازد. چقدر باید متشکر باشیم که «با ما موافق گناهان ما عمل ننموده و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است. زیرا آن قدر که آسمان از زمین بلندتر است به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است» (مزمور ۱۰۳: ۱۰ و ۱۱). گاهی مفهوم نیک بودن خدا بر عقیده غلطی که براساس آن خوش‌بختی بزرگترین خوبی زندگی است پایه‌گذاری شده است. در این مورد خوش‌بختی را راحتی دانسته‌اند. ولی باید دانست که خوش‌بختی واقعی و اصلی و ژرف بالاتر از یک لحظه خوشی و لذت زودگذر است .

زحمت باعث سلب خوش‌بختی واقعی نمی‌گردد. خدای دانای مطلق می‌داند که گاهی برای اصلاح شخصیت ما لازم است زحماتی در زندگی ما ایجاد شود و اگر از این زحمات شانه خالی کنیم خوشی بزرگتری را از دست خواهیم داد. پطرس در این خصوص می‌گوید» :و خدای همه فیض‌ها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل، کامل و استوار و توانا خواهد ساخت» (اول پطرس ۵: ۱۰). برای این که منظور "میل" از «پاداش عادلانه» خدا را بفهمیم، کافی است نگاهی به مذهب هندو بیافکنیم. قانون «کاراما» می‌گوید هر عملی که در زندگی امروز انجام می‌گیرد، در واقع نتیجه اعمال زندگی قبلی است. کوری، فقر، گرسنگی، نقص عضو، طرد از فرقه خود و سایر بدبختی‌های اجتماعی، تنبیه کارهای زشتی است که شخص در زندگی قبلی آنها را به عمل آورده است و در ضمن هر نوع کوشش جهت کاستن و از بین بردن این دردها و بدبختی‌ها به منزله دخالت بی‌جا و توهین به روش منصفانه خدا خواهد بود. این عقیده هندوها یکی از علل عقب‌ماندگی آنان در طول تاریخ بوده است. گرچه عده‌ای از هندوهای روشن‌فکر در صدد پیشرفت و تحول اجتماع خود برآمده‌اند، با این وصف برای آنان خیلی دشوار است که این ایده جدید را با تعلیمات قدیمی «کارما» که اساس افکار و زندگی هندوها را تشکیل می‌دهد، وفق دهد. «کارما» به سادگی و وضوح رنج و بدبختی را نتیجه کارهای زشت گذشته شخص می‌داند.

آیا مسیحیت نیز رنج و بدبختی را تنبیه الهی می‌داند؟ معمولا اولین سؤالی که شخص معذب و بدبخت از خود می‌کند این است که چه بدی به مردم کرده‌ام که به این روز افتاده‌ام؟ و اغلب عکس‌العمل دوستان شخص آشکارا یا در نهان نشان می‌دهد که آنان نیز دوست معذب خود را مستحق این تیره‌بختی می‌دانند. رفتار دوستان ایوب با وی روشن‌گر این موضوع است. درد ایوب با شنیدن اظهارات دوستانش دوچندان شد. از تعلیمات عهد جدید و عهد عتیق چنین برمی‌آید که گرچه درد و رنج ممکن است تنبیه خدا باشد ولی مواردی نیز پیش می‌آید که درد و رنج هیچ بستگی به گناه شخص ندارد. به طوری که نباید انتظار داشت که هر گناهی که از انسان سرمی‌زند فورا به این صورت تنبیه شود. کسانی که فکر می‌کنند خدا احساسات لطیفی دارد و پدری است که هیچ وقت بچه‌هایش را مجازات نمی‌کند بهتر است به این آیه کتاب مقدس توجه کنند: «آن چه آدمی بکارد

همان را درو خواهد کرد» (غلاطیان ۶: ۷). و بیهوده عقاید غلط و متکبرانه به خدا اتخاذ نکنند. خدا مریم را به خاطر شک کردن به قدرت رهبری برادرش موسی که خدا او را رهبر ساخته بود، به جذام مبتلا ساخت. خدا جان پسر داوود را که ثمره رابطه نامشروع وی با بتشبع بود گرفت. در این مورد باز هم نمونه‌هایی یافت می‌شود .

در عهد جدید مرگ حنانیا و سفیره به علت دروغ‌گویی و ریاکاری نمونه تکان‌دهنده‌ای است. در این موارد علل بدبختی گناه است ولی نه در تمام موارد. چنان که خود مسیح نیز صریحا به این مطالب اشاره کرد .شاگردان مسیح آشکارا از فلسفه «بدبختی به علت گناه» دفاع می‌کردند. به طوری که وقتی یک روز به فردی که نابینا به دنیا آمده بود رو به رو شدند فورا درصدد کشف جرم برآمدند که ببینند خود شخص نابینا گناه کرده است یا والدینش که به این درد مبتلا شده است. ولی مسیح به آنان گفت هیچ کدام مسئول این بدبختی نیستند. «بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود» (یوحنا ۹ : 31).وقتی خبر رسید که به دستور پیلاطوس عده‌ای از ساکنان جلیل به قتل رسیده‌اند مسیح اظهار داشت که گناه جلیلی‌هایی که کشته شدند از گناه کسانی که زنده ماندند بزرگتر نبود و باز درمورد ۱۸ نفری که در اثر سقوط برج سیلوآم بر آنان کشته شده بودند فرمود گناه آنان بزرگتر از گناه سایر ساکنان اورشلیم نبود. در هر دو مورد مسیح خطاب به شنوندگانش گفت: «اگر توبه نکنید همگی شما هم چنین هلاک خواهید شد» (لوقا ۱۳: ۱- ۳). بنابراین کاملا واضح است که اگر تراژدی و دردهای زندگی خود یا دیگری را صرفا تنبیه خدا بدانیم قضاوت عجولانه و نادرستی کرده‌ایم. به علاوه بر اساس اظهارات هاپ کینس (Hopkins) از وقایع کتاب مقدس کاملا پیداست که درموردی که بدبختی به علت گناه بروز می‌کرد برای شخص معذب مسئله کاملا روشن بود که درد او درواقع تنبیه است .

در حقیقت بر اساس اصول کلی کتاب مقدس خدا بعد از دادن اخطار تنبیه می‌کند. در سراسر عهد عتیق مشاهده می‌شود که بارها خدا شفاعت کرده مردم را از تنبیه آگاه می‌سازد. مردم فقط موقعی تنبیه می‌شدند که بعد از شنیدن اخطار به آن توجهی نمی‌کردند. خدا به طور قاطع می‌فرماید: «من از مردن مرد شریر خوش نیستم... ای خاندان اسرائیل بازگشت نمایید. از طریق‌های بد خویش بازگشت نمایید چرا بمیرید» (حزقیال ۳۳: ۱۱ .(همین مطلب در عهد جدید نیز به چشم می‌خورد، چه صحنه تکان‌دهنده‌ای از محبت و صبر خدا! مسیح برای اورشلیم گریه می‌کند. نای اورشلیم، اورشلیم... چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید» (متی ۲۳: ۳۷). پطرس نیز به طور واضح می‌گوید» :خداوند... نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به تو گرایند» (دوم پطرس .(9 :3 در مقابل سؤال «چه طور ممکن است خدای نیکو مردم را به جهنم بفرستد؟» باید جواب داد که از یک نظر خدا هیچ کس را به جهنم نمی‌فرستد .بلکه هرکس خودش، خودش را روانه جهنم می‌کند. خدا منتهای کوشش را نموده و هر چه را برای بخشیده

شدن، رستگاری، پاکی و آمادگی ما برای بهشت لازم بود مهیا ساخته است و تنها یک کار مانده و آن این است که ما این هدیه را بپذیریم. حال اگر هدیه را رد کنیم خدا هم مطابق انتخاب و تصمیم ما با ما رفتار خواهد کرد. بهشت برای کسی که نمی‌خواهد در آن زندگی کند دوزخ است .گرچه گاهی تنبیه خدا همراه درد و ناراحتی است ولی موارد احتمال دیگری ممکن است در این امر دخیل باشد.

چنان که قبلا ملاحظه شد انسان باعث بروز گناه و مرگ در دنیا است و نباید فراموش کرد درد و رنجی که امروز در دنیا است به ظور قابل ملاحظه‌ای به سبب گناه انسان ایجاد شده است. بعضی اوغات غفلت در بنای عمارات باعث فرو ریختن آن هنگام طوفان شدید می‌گردد و در نتیجه خسارت مالی و جانی به بار می‌آورد. چند نفر تا به حال قربانی جنایت رانندگی افراد مست شده‌اند؟ خیانت، دروغ، دزدی، نفس‌پرستی که روشنگر ویژگی‌های اجتماع امروزی ما هستند حصاد تلخ درد و رنج را درو می‌کند .نمی‌توان در این مورد خدا را مقصر دانست. به تمام بدبختی‌هایی که از گناه انسان سرچشمه می‌گیرند فکر کنید، چقدر زیاد هستند! انسان در این دنیا تنها نیست. به وسله مکاشفه خدا می‌دانیم دشمن نیز وجود دارد که بنا به اقتضای زمان به صورت‌های مختلف آشکار می‌شود. بسته به موقعیت و هدفی دارد که ممکن است به صورت فرشته نور یا شیر غران خود را ظاهر سازد. اسم این دشمن شیطان است او کسی است که باعث درماندگی ایوب شد. مسیح در مثال بذر خوب و کرکاس اشاره کرد که کار دشمن است (متی ۱۳: ۲۸). شیطان از خراب کردن غفلت خدا و ایجاد بدبختی لذت فراوانی می‌برد. گرچه خدا به او اختیاری محدود داده است ولی با این وجود شیطان نمی‌تواند به کسی که رابطه نزدیک با خدا دارد لطمه وارد نمی‌کند. «با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد» (یعقوب ۴: ۷). این آیه به ما اطمینان می‌بخشد. بنابراین شیطان نیز مسبب برخی امراض و بدبختی‌ها در دنیای امروز ما است.

برای جواب سؤال «چرا خدا به شیطان اجازه می‌دهد چنین مصیبت‌هایی را عارض انسان سازد؟» بهتر است به جوابی که "رابینسون کروسو" به "فرایدی" داد دقت کنید. آقای فرایدی می‌گوید: «خیلی خوب، تو می‌گویی که خدا که این قدر قدرت دارد و عظیم است آیا نمی‌تواند قوی‌تر از شیطان باشد؟» آقای فرایدی باز می‌پرسد: «اگر این طور است پس چطور خدا شیطان را نابود نمی‌کند که دیگر نتواند به شرارت ادامه دهد؟» کروسو جواب می‌دهد: «بهتر است این را هم بپرسید که وقتی من و تو گناه می‌کنیم چرا خدا ما را نمی‌کشد؟». وقتی پیرامون دردها و آلام وارده تعمق می‌کنیم، خواه مادی و خواه معنوی باید این نکته مهم را به خاطر بسپاریم که خدا قدرت دوردست و نامعینی نیست که به انسان و ناراحتی‌های او توجهی نداشته باشد. او نه فقط از درد انسان خبر دارد بلکه آن را احساس می‌کند. هیچ درد یا ناراحتی دامنگیر ما نمی‌شود، مگر این که از قلب و دست‌های خدا گذشته باشد. هر قدر ناراحتی ما دردناک باشد باید به خاطر داشته باشیم که خدا بیشتر از ما درد احساس می‌کند. سخنان اشعیای نبی وقتی سخنان مسیح را پیش‌گویی می‌کند بسیار تسلی‌آمیز

است. «خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده» (اشعیا ۵۳: ۳) و نویسنده عبرانیان می‌افزاید: «زیرا که چون خود عذاب کشیده تجربه دید استطاعت دارد که تجربه‌شدگان را اعانت فرماید» (عبرانیان ۲: ۱۸) و «رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعف‌های ما بشود بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه» (عبرانیان ۴: ۱۵). مسئله شیطان و بدبختی از مسائل رایج ما است. به ویژه با ظهور بمب‌های اتمی و هیدروژن این مسئله به صورت حادی درآمده است .باید اذعان کرد که جواب قطعی و ساده‌ای نداریم ولی اصولی چند وجود دارند .

نخست، این که براساس اظهارات ج. بی. فیلیپس بدی جزء لازم اراده انسان که عطای خطیر خداست می‌باشد. خدا می‌توانست ما را به شکل ماشین بیافریند، اما در آن صورت از آزادی و انتخاب محروم بودیم که بدیهی است دیگر انسان نمی‌بودیم. به کار بردن آزادی انتخاب در مسیر بدی که ما آن را «سقوط «انسان می‌نامیم، دلیل اصلی وجود بلا و بدبختی در دنیا است و انسان مسئول آن می‌باشد نه خدا. خدا می‌توانست جلوی گناه را بگیرد ولی با این عمل همه ما را از بین می‌برد. جالب توجه است که منظور مسیحیت واقعی دخالت در قدرت اختیار انسان نیست، بلکه ایجاد تمایل و رضایت خاطر جهت انجام خوبی و اجتناب از بدی.

دوم، بیشتر دردهای دنیا در اثر تصمیمات شریرانه‌ای است که مردم اتخاذ می‌کنند، جنایت آدمیان روشنگر این حقیقت است. چه بدبختی‌هایی که در نتیجه تصمیمات غلطی که در امور دولتی و شغلی گرفته می‌شود دامنگیر اشخاصی می‌گردد که هویتشان برای شخص تصمیم گیرنده کاملا ناشناخته است. حتی گاهی بلاهای طبیعی نیز در اثر خطای انسان صورت می‌گیرد وقتی که به اخطار خطر جز و مد، آتشفشان و طوفان و ... توجهی نمی‌کند .

سوم، برخی از زحمات نه همه آنها به مشیت خدا به جهت قصاص و تنبیه عارض می‌شود .ان مورد احتمالی را باید همیشه در نظر داشت. خدا اغلب این زحمات را به منظور اصلاح و ایجاد شخصیت واقعی در انسان مجاز می‌داند و خود شخص که در زحمت است می‌داند که به خاطر عملش این زحمات را می‌کشد .

چهارم، خدا دشمن سنگدلی چون شیطان دارد. گرچه شیطان در صلیب مسیح شکست خورده است ولی اجازه دارد تا روز داوری به خراب‌کاری خود ادامه دهد. از مکاشفات و تجربیات پیداست که در دنیا نیروی شیطانی وجود دارد که قوی‌تر از نیروی انسان است .

پنجم، خدا خود متحمل دردناکترین فاجعه شده است و با قیمتی بی‌نهایت سنگین یعنی با دادن پسر خود تلخی درد را چشیده است. وقتی خداوند عیسی مسیح را با آغوش باز قبول کنیم آن‌گاه نتایج بدی و مصیبت برای همیشه از ما رخت برمی‌بندد. گناه ما بخشیده می‌شود و ما از زندگی تازه‌ای

برخوردار می‌شویم و وقتی روح‌القدس صورت مسیح را در ما می‌بندد، آن‌گاه نیرویی کسب می‌کنیم تا آن چه را که در دست است انتخاب کنیم.

شاید مشکل‌ترین آزمایش ایمان مسیحیان این باشد که قبول کنند خدا نیکوست. چون اغلب مسائلی پیش می‌آید که ظاهرا خلاف این حقیقت را ثابت می‌کنند. هلموت ثلک اهل هامبورگ به این مطلب اشاره می‌کند که وقتی با ذره‌بینی به تکه پاچه‌ای اشاره می‌کنیم قسمتی از پاچه که در وسط قرار می‌گیرد روشن‌تر و قسمتی که در اطراف پارچه قرار دارد تار به نظر می‌رسد. در حالی که روشن بودن اطراف پارچه بستگی به اطراف پارچه دارد که ما آن را تماشا می‌کنیم .او می‌گوید زندگی مانند این پارچه است که به علت حوادث و اتفاقاتی که از آنها سر درنمی‌آوریم تیره و تار است. ولی برای مقابله به آنها باید به مرکز صلیب مسیح چشم بدوزیم. ما نباید با توجه به یکایک مشکلات به طور مجزا درمورد نیکویی خدا قضاوت کنیم. او به طور اشکال شخصیت خودش را بر صلیب به ما تجلی نموده است. «او که پسر خود را دریغ نداشت بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید» (رومیان ۸:۳۲).

خدا هرگز از ما انتظار ندارد هر چیز را بفهمیم، کافی است به او اعتماد کنیم؛ همان گونه که ما انتظار داریم بچه ما به محبت ما اعتماد داشته باشد ولو این که نداند چرا او را نزد دکتر می‌بریم و از ما قدردانی نکند. هنگامی وجود ما از آرامش برخوردار می‌شود که درک کنیم از پیچیدگی‌ها و اراده خدا فقط قادریم چند تار نخ را ببینیم نه تمام آن را. آن موقعی به راحتی نفس می‌کشیم و با خوشحالی سر تأیید فرود می‌آوریم که «به جهت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند همه چیز برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند» (رومیان ۸: ۸). در هنگام زحمت گاهی اتفاق می‌افتد که عکس‌العمل‌ها (نه خود زحمات) باعث می‌شود برکت بیابیم و یا نیابیم. همان آفتابی که کره را آب می‌کند باعث سفت شدن گل هم می‌شود .هرگاه با فیض خدا بتوانیم صحنه کامل زندگی را از راه عدسی‌های ایمان به خدا مشاهده کنیم آن‌گاه با حبقوق نبی هم صدا شده می‌گوییم: «اگر چه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موها یافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعه‌ها آذوقه ندهد و گله‌ها از آغل منقطع شود و رمه‌ها در طویله‌ها نباشند لیکن من در خداوندم شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود) «حبقوق ۳: ۱۷ و ۱۸).

فصل چهارم: آیا علم با کتاب مقدس مغایر است؟

جواب‌هایی که به سؤال فوق داده شده به جای این که موضوع را روشن کند آن را مشکل‌تر ساخته است. بیشتر تضادهای ظاهری بین علم و کتاب مقدس از آن جایی سرچشمه می‌گیرند که اولا از قول کتاب مقدس مطالبی را بیان می‌کنند که هیچ در آن یافت نمی‌شود، ثانیا وقایع را از نظر فلسفی تفسیر می‌کنند که این تفسرها کاملا از خود واقعیت مجزا هستند. یک قسمت از اشکال مسئله را مسیحیان خوش قلب اما ساده‌لوح تشکیل می‌دهند که کتاب مقدس را اشتباه تعبیر می‌کنند. یکی از اشتباهات تاریخی و نابخشودنی، زمان‌سنجی کتاب مقدس بود که طی آن اسقف جیمس آشر (James Ussher) (1581- 1656)از معاصران شکسپیر محاسباتی با نسب‌نامه‌های کتاب مقدس انجام داد و نتیجه گرفت که دنیا در سال ۴۰۰۴ قبل از میلاد به وجود آمده است. بسیاری از غیر مسیحیان از جمله فیلسوف معروف «لرد برتراند راسل» خیال کرده‌اند مسیحیان واقعا معتقدند به خلقت عالم در سال ۴۰۰۴ قبل از میلاد. چند وقت پیش هنگامی که از اردوی دانشگاهی یکی از ایالات غربی امریکا دیدن می‌کردم به یک دانشجوی غیر مسیحی برخوردم. او داشت به سؤالات ورقه تستی درس جواب می‌داد که درمورد تمدن غربی بود. یکی از سؤالات این بود: «آیا بر اساس تعلیمات کتاب مقدس دنیا در سال ۴۰۰۴ قبل از میلاد به وجود آمده؟» به او گفتم حدس می‌زنم استاد شما مایل است جواب بلی را برای این سؤال انتخاب کنید! جواب داد همین طور است. از جیبم یک کتاب مقدس درآوردم و گفتم ممکن است بگویید در کجای کتاب مقدس این مطلب نوشته شده است؟ جوان از این که نتوانست به سرعت تاریخ خلقت را در صفحه اول کتاب پیدایش بیابد تعجب کرد. دوست مسیحی همراهم سعی کرد او را یاری دهد و گفت «در صفحه ۳ است» هر دوی آنها برای اولین بار فهمیدند که تاریخ اسقف آشر که در بسیاری از کتاب مقدس‌های انگلیسی یافت می‌شود جزء متن اصلی کتاب مقدس نیست.

از سوی دیگر برخی از دانشمندان تمایل به گفتن مطالبی دارند که با واقعیت فاصله زیاد دارد، این مطلب بیان شده در واقع تفسیرهای فلسفی از اطلاعات اصلی می‌باشند که هیچ وقت به اندازه خود اطلاعات حائز اهمیت نیستند. متأسفانه شنونده یا خواننده این مطالب، در فکر خود کمتر می‌تواند واقعیتی را از تفسیرها تمیز دهد. معمولا گفته‌های یک دانشمند مورد قبول می‌افتد، حتی اگر مطالبی خارج از تخصص خود بگوید باز مردم به گفتارهای وی همان احترامی را قائل می‌شوند که نسبت به اظهارات وی در زمینه تخصص وی قائل بودند. مثلا آنتنی استاندن (Anthony Standen) اظهارات ر. اس .لول استاد دیرین‌شناسی دانشگاه "Yale" را چنین بازگو می‌کند: «از زمان داروین به بعد فرضیه تکامل به طور روزافزونی مورد تأیید عموم قرار گرفته است و صاحب‌نظران و روشن‌فکران هیچ تردیدی ندارند که تکامل راه حل منطقی و قابل درک مسئله خلقت است. گرچه از روش و چگونگی عمل اطمینان کامل نداریم ولی می‌توان یقین حاصل نمود که عمل تکامل با قوانین بزرگ

طبیعی تطابق داشته که هنوز برخی از این قوانین برای بشر پوشیده است، و شاید هم اصلا قابل درک نباشد» (۱). این مطلب این سؤال را مطرح می‌کند که اگر برخی از قوانین طبیعی هنوز ناشناخته هستند چگونه می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که اصلا چنین قوانینی وجود خارجی دارند؟ و اگر بعضی از آنها قابل فهم بشر نیستند چطور می‌دانیم که آنها با منطق سازگار هستند؟

اگر کسی گفته‌های کتاب مقدس و وقایع علمی را آن طور که هست قبول کند از بحث و جدل مصون خواهد ماند. مورد دیگری که اغلب باعث اختلاف شده این است که آیا آن چه که به وسیله روش‌های علمی قابل اثبات نیستند، قابل قبول و واقعی هستند یا خیر؟ برخی دانسته یا نادانسته بر این عقیده‌اند که اگر اثبات یک قضیه به وسیله روش‌های علمی در یک آزمایشگاه امکان‌پذیر نباشد آن قضیه درست نیست و نمی‌توان آن را معتبر تلقی کرد. «کشفیات علم» در واقع «هدف» قرار گرفته و در نتیجه کامل و بی‌عیب تلقی می‌شوند و مطالبی که باید با ایمان پذیرفت مورد سؤظن می‌باشند. ولی خوش‌بختانه علاوه بر روش‌های علمی و آزمایشگاهی شیوه‌های دیگری نیز وجود دارد که به وسیله آنها می‌توان به واقعیت و دانش اصیل دست یافت. چگونگی عاشق شدن دختر و پسری را در نظر بگیرید. مطمئنا این مرحله در یک آزمایشگاه و به وسیله برق و باطری انجام نمی‌گیرد بلکه کسانی که این تجربه را داشته‌اند می‌توانند بگویند عاشق شدن واقعیت دارد یا خیر. به طوری که قبلا اشاره شد روش‌های علمی صرفا برای وقایعی مفید است که جنبه فیزیکی دارند. خدا واقعی است، جدا از دنیای طبیعی که علم آن را مورد پژوهش قرار داده است. پژوهش‌های تجربی انسان شامل خدا نمی‌شود. او وجودی است که شخصیت خود را در محبت ظاهر ساخته تا انسان بتواند او را بشناسد .

ایمان زیانی به درک واقعیت وارد نمی‌سازد .در واقع خود علم بر فرضیه‌هایی استوار است که قبل از هر نوع تحقیق قبول آن فرضیات مستلزم داشتن ایمان می‌باشد. برای مثال یکی از این فرضیات این است که عالم هستی از نظم و ترتیبی برخوردار است و علم آن حساب‌شده است. لازم به ذکر است روش‌های علمی که امروز در دنیا رایج است در قرن شانزدهم وسیله جمعی از مسیحیان ابداع گردید. آنان مبانی یونانی را که مبنی بر شرک بوده و کائنات را بی‌نظم و متغیر می‌دانستند رد کردند و اذعان داشتند که عالم هستی از نظم برخوردار است و می‌توان آن را مورد مطالعه قرار داد زیرا خالقی دانا آن را به وجود آورده است. آنها پژوهش‌های خود را ادامه دادند در حالی که مطمئن بودند از افکار خدا پیروی می‌کنند. فرض تأیید نشده دیگری فقط به وسیله ایمان باید آن را پذیرفت عبارت است از اطمینان به حس درک بشر به طوری که باید با ایمان قبول کرد که حواس ما بستگی و شایستگی انتقال واقعیت هستی را دارند و ما را مستعد درک واقعیت مشاهدات خودمان می‌گردانند. بنابراین مسیحیان معتقدند که علم وسیله‌ای است جهت درک اصالت چیزهای مادی و نیز واقعیت‌های معنوی ولی راه‌های دیگری نیز برای کشف حقیقت وجود دارند. یک مسیحی مانند یک عالم، با ایمان و فرض

سرو کار دارد. به طوری که این رویه او با عقل و منطق هیچ منافات ندارد. پر واضح است که مسیحیان دانشمند بسیاری در دنیا زیست می‌کنند و آنان خود را متفکرین اسکتسوفرنیک (نوعی اختلال روانی) به حساب نمی‌آورند بلکه معتقدان بنیان‌گزار مسیحی علم جدید. لازم به تذکر است که علم قادر نیست چیزهایی را که مورد سنجش آن قرار می‌گیرند ارزیابی کند. بسیاری از پیشروان علم متوجه شده‌اند که در خود علم چیز قابل توجهی نیست که آنان را در اجرای مقاصدشان یاری دهد. علم هیچ‌گاه تضمین نمی‌کند که انرژی هسته‌ای در راه تخریب شهرها به کار می‌رود یا برای ریشه‌کنی سرطان. ارزیابی و تشخیص از قدرت علم خارج است.

به علاوه علم فقط قادر است چگونگی یک عمل را بیان کند نه چرای آن را و به همین جهت به وسیله علم نمی‌توان فهمید در عالم هستی منظوری هست یا خیر. مقدار زیادی از اطلاعات گوناگون موجود مبتنی بر مکاشفه است، به طوری که مکاشفه اطلاعات ما ناقص خواهد بود. کتاب مقدس اغلب چگونگی مطالب را شرح نمی‌دهد ولی به وضوح چرای آن را ذکر می‌کند. این بدان معنی نیست که مطالب کتاب مقدس از نظر تاریخی و علمی درست نیستند، بلکه نشانه این است که کتاب مقدس اهمیت تاریخی و علمی نیز دارد. بعضی‌ها اشتباها عقیده به خدایی را جهت تشریح مفهوم زندگی و اسرار حیات که هنوز برای بشر پوشیده است لازم دانسته‌اند و دانشمندان بی‌ایمان نیز در جواب به این عقیده اشتباها اظهار می‌دارند «صبر کنید و کمی دیگر به ما وقت بدهید تا از طریق علم و چگونگی عمل دنیای هستی را برایتان روشن سازیم.» پیروان این عقیده نمی‌دانند که خدا علاوه بر این که آفریننده است نگه‌دارنده و گرداننده نیز می‌باشد. «او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (کولسیان ۱: ۱۷). عالم هستی از هم خواهد پاشید اگر خدا آن را نگه ندارد. دانستن این که چگونه عالم هستی نگه‌داری می‌شود با خود عمل نگه‌داری آن فرق می‌کند. امروزه درباره امکان به وجود آمدن موجود زنده در لوله‌های آزمایشگاه صحبت زیادی می‌شود. بعضی از مسیحیان ساده‌لوح می‌ترسند اگر این واقعه باورنکردنی اتفاق بیافتد خدا از تخت خود به زیر خواهد افتاد. ولی اگر هم چنین پیش‌امدی به وقوع بپیوندد چه نتیجه‌ای عاید می‌شود؟

چه مطلبی ثابت خواهد شد جز این که زندگی خود به خود ظاهر نشده بلکه حاصل مغز متفکری است. حتی ساده‌لوح‌ترین شخص نیز خواهد فهمید که این «زندگی» نوین به طور اتفاقی و با تأثیر متقابل عوامل به وجود نیامده بلکه زاده فکر و تلاش فرساینده در محیط تحت مراقبت جدی بوده است و بدین وسیله به وجود خدا معترف می‌شود. حتی با وجود چنین زندگی نوین آزمایشگاهی باز این سؤال پیش خواهد آمد که عناصر به کار رفته در موجود زنده آزمایشگاهی از کجا آمده است؟ مقول‌ترین جواب این است که خدا آنها را آفریده است. اگر انسان واقعا بتواند مثل خدا فکر کند نباید آفرینش موجود زنده آزمایشگاهی را غیر عملی بداند ولی در این صورت نباید انسان را خدا تلقی کند. درمجامع فرهنگی به احتمال قوی هیچ مسئله‌ای بیشتر از فرضیه تکامل مورد بحث و جدل قرار

نمی‌گیرد. عده‌ای معتقدند اگر شخص نظریه آفرینش را به طور کامل نپذیرد کافر و پیرو تئوری تکامل است. هرگاه واژه «تکامل «به کار می‌رود باید دانست منظور چیست. چون تکامل خود از چندین نظریه تشکیل شده است .

نخستین نظریه فلسفه ضد مسیحی و طبیعی فرضیه تکمل است، تکامل به عنوان فرضیه از رشته زیست‌شناسی به سایر رشته‌ها نیز سرایت کرده است به طوری که برای بسیاری به صورت فلسفه زندگی درآمده که از آن برای توجیه تاریخ و اجتماع و دین استفاده می‌کنند. هیچ یک از مسیحیان این فرضیه تکامل را که توسعه پدا کرده به فلسفه زندگی تبدیل شده است قبول ندارد و آن را کاملا رد می‌کنند. باید دانست که تمام افرادی که به نحوی به فرضیه تکامل اعتقاد دارند از این دسته نخست نیستند، چنان که برخی از آنان این فرضیه را به شکل روحانی آن می‌پذیرند و بنا به تفسیر نوین تامستیک تکامل روش کار خدا است و بدون وجود خدا تکامل نیز وجود ندارد .

پیروان نظریه بعدی به تکاملی معتقدند که طی آن زندگی و عقل به طور معجزه‌آسا ظاهر شده‌اند و زندگی از بدو پیدایش به درجات عالی رسیده‌اند، منتهی ان درجات عالی در اثر تکامل اتفاقی به وجود نیامده‌اند بلکه پدیده‌ای نو ظهور و ناگهانی بوده‌اند .

برخی مسیحیان پیرو طریق تکامل الهی هستند چون به نظر آنان بین تکامل و اعتقادات مذهبی اختلافی وجود ندارد .

غرض از ارائه انواع مختلف فرضیه تکامل این بود که بدانید تمام آنها تکاملی را که وجود خدا را انکار کند نیستند. در بحث تکامل باید از دو مطلب افراطی بر حذر بود. یکی آن که فرض تکامل قطعا به اثبات رسیده و باید آن را پذیرفت و دیگر این که تکامل فقط فرضی است فاقد شواهد و مدارک اثبات. تئوری‌های علمی مبتنی بر درجه عالی احتمالاتی هستند که بر اطلاعات موجود پایه‌گزاری شده‌اند و به هیچ وجه مطلق و قطعی نیستند. علاوه بر ان علم هم چون قطاری است که دائم در حرکت می‌باشد به طوری که شناخت‌های دیروز آن امروزه از فرضیه‌های طرد شده به شمار می‌آیند. به همین دلیل نباید هر نوع فرضیه تکامل را شناخت نهایی زیست‌شناسی دانست. باز به همین دلیل «اثبات» کتاب مقدس به وسیله علم کار خطرناکی است. اگر کتاب مقدس را با علم امروزه وفق دهیم پس از ده سال دیگر وقتی علم تغییر کند کتاب مقدس چه سرنوشتی خواهد داشت؟ پس باید عکس این قضیه انجام شود یعنی علم را با کتاب مقدس وفق داد .دانشمندان متفکر تکامل، پیچیده بودن موضوع را می‌پذیرند ولی معتقدند که با وجود برخی اختلافات ظاهری و مطالب نامفهوم باید «تکامل» را قبول کرد .

برای بیان نکته بالا لازم می‌دانیم این مقاله جالب را بازگو کنم که کرکوت دانشمند فرضیه تکامل عقیده دارد که بسیاری از دانشمندان امروزی بدون این که زحمت پژوهش به خود بدهند تسلیم مطالب درسی به ویژه فرضیه تکامل در زیست‌شناسی می‌شوند. دانشمند نامبرده چنین اظهار می‌دارد: «کار من در چند سال اخیر تدریس دانشجویان در جنبه‌های مختلف زیست‌شناسی بوده است. معمولا در کلاس از آنان درباره شواهد فرضیه تکامل سؤال می‌کنم و اغلب یکی به نمایندگی دیگران جواب می‌دهد که... بله استاد شواهد آن را می‌توان در دیرین‌شناسی، آناتومی، رویان‌شناسی، اصول طبقه‌بندی و جغرافی پیدا کرد «.دانشجوی مذکور جواب کلمات را پشت سرهم طوطی‌وار بر زبان می‌راند و سپس می‌نشیند و با نگاهی پیروزمندانه به اطراف آمادگی خود را برای سؤال مشکل‌تر اعلام می‌کند، مثلا سؤالی مانند: «ماهیت شواهد انتخاب طبیعی در این زمینه چیست؟» ولی در عوض من به سؤال خود درمورد تکامل ادامه می‌دهم .از او می‌پرسم: «فکر می‌کنی بهترین جواب به مسئله چگونگی هم‌بستگی حیوانات تکامل باشد؟» جواب می‌دهد: «البته! چرا که نه! هیچ جواب دیگری وجود ندارد مگر جواب دینی که آن هم به طوری که فهمیده‌ام خداپرستان امروزی قبولش ندارند«.

»بنابراین به این علت به فرضیه تکامل اعتقاد داری چون فرضیه دیگری در این مورد وجود ندارد؟» «اوه نه استاد. همان طوری که گفتم به علت شواهد موجود آن را قبول می‌کنم.» از او می‌پرسم: «آیا کتابی درمورد مدارک تکامل خوانده‌ای؟» «بله آقا» و سپس شروع می‌کند بر شمردن اسامی نویسندگان معروف کتب درسی.

"البته کتاب داروین جای خود دارد."

"آیا کتاب داروین را خوانده‌ای؟"

"بله آقا ولی نه همه‌اش را"

"۵۰ صفحه اول را چطور؟"

"بله شاید کمی هم کمتر از آن"

"صحیح پس به همین اندازه مطالعه شواهد کامل تکامل را به دست آورده‌ای؟"

"بله استاد"

"خوب حالا اگر بخواهی واقعا وارد یک بحث بشوی نه فقط باید نکاتی را که علیه موضوع مورد بحث هستند بدانی بلکه باید از جنبه‌های مخالف آن نیز اطلاع داشته باشی"

"بله استاد همین طور است"

"خیلی خوب. پس لطفا چند مورد از مدارکی که علیه تکامل هستند ذکر کن"

"ولی استاد چنین مدارکی وجود ندارند"

به این جا که می‌رسیم گفتگو ما بسیار جدی می‌شود دانشجو طوری به من خیره می‌شود که انگار می‌خواهد مرا به بی‌انصافی متهم کند. ناراحتی او وقتی اوج می‌گیرد به وی می‌فهمانم که فقط با حفظ

کردن و بازگو کردن جدیدترین مطالب علمی نمی‌توان دانشمند شد و این که با این رفتار خود او هم مانند دانشجویان مذهبی خواهد شد که مورد تمسخر واقع می‌شوند. به این ترتیب هر مطلبی را که نمی‌توانند با منطق درک کنند با ایمان آن را قبول می‌کنند و هرگاه از آنها سؤال شود فورا به یک «کتاب خوب» اشاره می‌کنند مانن کتاب داروین. جالب است که اغلب فقط عنوان این کتاب‌ها را خوانده‌اند. کتاب‌هایی که بیشتر از همه مورد بحث قرار می‌گیرند عبارتند از کتاب مقدس، اصل انواع، ماتراليسم و یالکتیک و یا .(Das Kapital) به دانشجویان توصیه کردم که به مطالع شواهدی که برله و علیه تکامل هستند بپردازند و آنها را به صورت مقاله‌ای درآورد. پس از یک هفته دانشجو با مقاله‌اش نزد من آمد. دانشجویان معمولا مقالات خوبی می‌نویسند چون می‌دانند من به آسانی متقاعد نمی‌شوم .پس از این که مقاله مزبور در کلاس خوانده شد از او پرسیدم که چرا شواهدی بر علیه تکامل ذکر نکرده است؟ با لبخند جواب داد: «استاد، چندین کتاب را زیر و رو کردم ولی هیچ مدرکی علیه تکامل در کتاب‌های علمی پیدا نکردم .البته سراغ کتاب‌های مذهبی نرفتم چون می‌دانم آنها مورد نظر شما نبودند» «بله همین طور است من مدارک علمی خواسته بودم» «ولی استاد حتی یک مورد هم پیدا نکردم و این خود امتیازی است برای فرضیه تکامل .«

به او متذکر شدم که فرضیه تکامل فرضیه جدیدی نیست و او می‌تواند به کتابی از **Radi** تحت عنوان «تاریخ فرضیه‌های زیست‌شناسی» رجوع کند. پس از این که دانشجویان اسم کتاب را برای مراجعه یادداشت کردند، به آنان گفتم: «قبل از این که کسی فرضیه تکامل را به عنوان بهترین روش برای توجیه حیات موجودات زنده عصر جدید بپذیرد، لازم است قبلا نتیجه عقیده‌ای را تحقیق کند. اغلب اوقات این فرضیه مثلا اشاره به تکامل به تکامل اسب‌ها می‌کند و چون در این مورد ویژه قابل قبول شناخته شده بدون این که دلیلی ارائه دهند. نتیجه می‌گیرند که فرضیه فوق درمورد سایر حیوانات نیز صادق و قابل قبول است». به هر تقدیر، در بحث تکامل ۷ نکته را باید در نظر گرفت که اغلب علمای تکامل فقط به نکته آخری توجه دارند و بقیه را به حساب نمی‌آورند.

نخست، این که موجودات بی‌جان، موجودات جان‌دار تولید کرده‌اند یعنی خلق‌الساعه واقعیت دارد.
دوم، خلق‌الساعه فقط یک بار اتفاق افتاده است.
سوم، ... ویروس‌ها، باکتری‌ها، گیاهان و حیوانات رابطه متقابل با یکدیگر دارد.
چهارم، ... جانوران تک سلولی تولیدکننده جانوران چند سلولی بوده‌اند.
پنجم، ... تیره‌های مختلف بی‌مهرگان رابطه متقابل با یکدیگر دارند.
ششم، ... مهره‌داران از بی‌مهرگان به وجود آمده‌اند.
هفتم، ... مهره‌داران و ماهی‌ها، دوزیستان را به وجود آورده‌اند و دوزیستان خزندگان و خزندگان پرندگان و پرندگان پستان‌داران را به وجود آورده‌اند .گاهی این ترتیب به صورت دیگری نیز بیان می‌شود. یعنی پستان‌داران جدید و خزندگان از یک دسته هستند.

"به نظر من طرفداران تئوری تکامل این هفت فرض را برای شروع بحث تکامل لازم و معتبر می‌دانند و در واقع تئوری عمومی تکامل از این فرضیات تشکیل یافته است. " اولین نکته‌ای که می‌خواهم یادآور شوم این است که (این هفت نکته به خودی خود ارزش تحقیق تجربی ندارند)، آنها فقط روشنگر یک سری حوادثی هستند که امکان دارد در گذشته اتفاق افتاده باشد. بنابراین گرچه می‌توانیم شباهتی بین آنها و شرایط زندگی امروزی یافت ولی این شباهت دلیل بر این نیست که این فرضیات باید در گذشته اتفاق افتاده باشند. تمام آنها مدارک احتمالی برای تغییر موجودات می‌باشند. به طوری که نسبت دادن اصل خزندگان امروزی به پستان‌داران، چگونگی تغییر و تکامل پستان‌داران را روشن نمی‌سازد. متأسفانه ما خود نیز نمی‌توانیم این تغییر را فراهم آوریم؛ بلکه برای فرضیات خود باید از قرائن و اماره محدود استفاده کنیم و من الان قصد دارم این قرائن را بررسی کنم .بر اساس اظهارات» **Ramm** هنوز منشأ غیر آلی زندگی نامعلوم است. شاید این منشأ فرض شده باشد، ولی هنوز درستی آن به اثبات نرسیده است و هنوز مسئله بعضی انواع که پس از گذشت میلیون‌ها سال بدون تغییر و تحول مانده‌اند، به قدرت خود باقیست. کشفیات نوینی نیز که در زمینه زمین‌شناسی به دست آمده مشکل دیگری را پیش آورده است.» این همه مجهولات در بحث تکامل را نمی‌توان ناچیز انگاشت. مسئله دیگری نیز در تکامل وجود دارد، اختلافی است که بین این تئوری و قانون دوم ترمودینامیک جریان دارد.

بر اساس قانون مزبور «در تغییر یا تبدیل انرژی‌ها گرچه تمام مقدار انرژی باقی می‌ماند، ولی مقدار کارایی و توانایی انرژی رو به تحلیل می‌رود.» تکامل با قانون دوم ترمودینامیک سازگار به نظر نمی‌رسد. عالم هستی رو به زوال است و نه رو به بنا چنان چه رم می‌گوید: «ما به طور آشکارا با دو تئوری (۱) بازیابی انرژی و (۲) عدم بازیابی انرژی مواجه هستیم. اگر انرژی غیر قابل وصول باشد با مسئله تکامل رو به رو می‌شویم. تا این لحظه هیچ مرحله‌ای از تئوری بازیابی انرژی ثابت نشده است.» بیشتر مسائل و اختلافات تکامل متوجه تعریفی است که از انواع می‌شود. اگر واژه» نوع» را که امروزه در علم به کار می‌بریم با واژه «جنس» در اول پیدایش یکی بدانیم در آن صورت مسئله ثابت بودن انواع پیش می‌آید و به همین دلیل «انواع آن طور که آن را تعریف می‌کنند با «جنس» کتاب مقدس سازگار نیست. حتی هنری. م . ماریس که مخالفین سرسخت تکامل است می‌گوید لازم به تذکر است «که ... کتاب مقدس ثابت بودن انواع را ذکر نمی‌کند. به همین دلیل ساده کسی نمی‌داند معنی اصلی «انواع «چیست.«

مهم‌ترین مسئله زیست‌شناسان امروزه این است که «انواع» از چه چیز تشکیل می‌شود. بر اساس پژوهش‌هایی که ژن‌شناسی به عمل آورده به طور قطع ثابت شده که تغیرات کروموزونی، تغیرات ژنی، جفت‌گیری دو جنس مختلف باعث پیدایش دگرگونی‌های مشخص جدیدی در گیاهان و حیوانات

گردیده است که حتی در اغلب رده‌بندی‌های جدید از آنها به عنوان «انواع جدید» نام برده می‌شود. به هر تقدیر تمام قرائنی که در زمینه ژن وجود دارد به طور قطع ثابت می‌کند که این تغییرات محدود هستند و نمی‌توانند همواره «نوع» جدیدی را عرضه دارند. کتاب پیدایش صرفا اظهار می‌دارد که هر دسته «موافق جنس خود» تکثیر پیدا می‌کنند و هیچ تعریفی از خود «جنس» نمی‌کند، فقط می‌افزاید که جنس‌های مختلف نباید با هم پیوند داده شوند (چون در این صورت دیگر قادر به تولید مثل جنس خود نخواهند بود). بنابراین کتاب مقدس درمورد ثابت بودن گروه‌های بزرگ و تغییرات گروه‌های کوچک‌تر آن طور که کشفیات نوین ابراز می‌دارند نظری ندارد. در همین زمینه **Russell Mixter** اظهار می‌دارد: «من که پیرو آفرینش موجودات هستم اصل انواع مختلف را یک نمی‌دانم.» او مخالف تکاملی است که به وسیله آن همه چیز از یک منشأ می‌باشند **Carnell**. نیز مانند نامبرده معتقد است که جنس‌هایی که به وسیله خدا آفریده شدند، دست‌خوش تغیرات گردیدند. البته دامنه این تغیرات محدود است **Carnell**. می‌گوید: «یک نفر که پیرو بقا است ممکن است بدون این که اصل اعتقاد خود را از دست بدهد اصول "بقای انواع" را رد کند.» مجددا تأکید می‌شود که ناهماهنگی که ظاهرا بین علم و کتاب مقدس موجود است در واقع اختلافی است که به علت برداشت‌های گوناگون از واقعه اصلی به وجود آمده است.

مطالبی که به منزله فرض واقعه از طرف شخصی عرضه می‌شود اغلب به عنوان خود واقعه تلقی می‌گردد. مثلا مردی اطلاع حاصل میطکند که همسرش با مرد دیگری با اتومبیل در شهر گردش می‌کردند. برداشت مرد مزبور که همسرش را می‌شناسد از این خبر با آن چه مردم درباره آن می‌اندیشند کاملا متفاوت است. بنابراین اختلاف‌هایی که به وجود می‌آیند به این خاطر نیست که واقعه‌ها مختلفند بلکه در نتیجه نظریات و برداشت‌های گوناگونی است که از اصل واقعه به عمل آمده است. درمورد هر چه که می‌خوانیم و می‌شنویم باید از خود بپرسیم نظر این شخص چه بوده است؟ و آنطگاه نتیجه‌گیری کنیم. در علم و هر چیز دیگر قاطعیت مطلق وجود ندارد. نظر به این که هنوز مسائلی مطرح است که راه حلی بر آنها عرضه نشده نمی‌توان هیچ اختلاف اساسی بین علم و کتاب مقدس قائل شد.

توضیحات:

(۱)- **Standen, Anthony. Sience is a Sacred Cow, p. 106 New York: EP. Dutton, 1962**

فصل پنجم: آیا کتاب مقدس کلام خداست؟

سؤال فوق مسئله مهمی است که امروزه اغلب مورد بحث و مشاجره محافل قرار می‌گیرد. کتاب مقدس کلام خداست و دراین مورد عقیده شخص نمی‌تواند از اعتبار آن بکاهد. با این وصف موضوع اصلی در رستگاری شخص توسل به ایمان به مسیح است نه نظر او پیرامون کتاب مقدس. پس از این که شخص به مسیح ایمان می‌آورد سؤال منطقی که درمود کتاب مقدس می‌پرسد این است : »نظرمسیح درمورد این کتاب چه بوده؟« به طوری که بعدا ملاحظه خواهید کرد کاملا روشن است که عیسی مسیح کتاب مقدس را کلام مقتدر خدا می‌دانست. کسی که پیرو مسیح است قاعدتا باید از او اطاعت کرده نظریه او درمورد کتاب مقدس تقبل نماید. ولی چطور می‌توانیم برای این سؤال ژرف پاسخی بیابیم؟ در حالی که مطالب و ادعاهای خود کتاب مقدس در این مورد جزء دلایل محسوب نمی‌شوند با این وجود آنها جزء اطلاعات پرارزشی هستند که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد. در دوم تیموتاؤس ۳: ۱۶ می‌خوانیم که: «تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته شود.» واژه «الهام» در این جا به معنی عام کلمه به کار نرفته است. وقتی می‌گوییم شکسپیر برای نوشتن نمایشنامه‌های بزرگ خود و بتهون جهت تصنیف سنفونی‌های عالی خود «الهام» می‌گرفتند، منظور چیز دیگری است.

ولی واژه‌ای که در این آیه «الهام» ترجمه شده در اصل به معنی «ناشی از نفس خدا» می‌باشد، و بدین وسیله اشاره به خود نوشته می‌کند به نویسندگان. این نکته اساسی را باید همواره در نظر داشت. در پطرس 20 :1 و ۲۱ گفته دیگر مهمی می‌یابیم: «هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد بلکه مردم به روح‌القدس مجذوب شده از جانب خدا سخن گفتند.» به طوری که ملاحظه می‌فرمایید در این آیات نیز تأکید شده است که کتاب مقدس از خدا سرچشمه گرفته است. لازم است بدانیم که نویسندگان کتاب مقدس صرفا ماشین‌های تحریر نبوده‌اند که خدا کلیدهای آنان را زده تا پیغام خود را تحریر کرده باشد. برخی به اشتباه فکر می‌کنند که معنی الهام در کتاب مقدس این است که خدا کلام خود را دیکته کرده است. در این که هر نویسنده‌ای برای خود سبک ویژه‌ای داشته شکی نیست به طوری که شیوه نویسندگی ارمیا با سبک اشعیا فرق دارد و همین طور شیوه‌هایی که یوحنا و پولس به کار می‌برند از یکدیگر متمایز است. درست است که خدا انسان‌ها را به عنوان عامل به کار می‌برد ولی آنها را آن چنان هدایت و کنترل می‌کرد که آن چه را که "او می‌خواست نوشته شود" آنها نوشتند. سایر ادعاهای کتاب مقدس درمورد این که کلام خدا می‌باشد در لا به لای متون ان به چشم می‌خورد. انبیا سخنان دهان خدا بودند و وقتی آنها سخن می‌گفتند از این امر آگاهی کامل داشتند. در عهد عتیق بارها به این عبارت

که از قول آنها نقل شده برمی‌خوریم: «کلام خدا بر من نازل شد» داوود نبی می‌گوید: «روح خداوند به وسیله من تکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید) «دوم سموئیل ۲۳: ۲) .

ارمیا می‌گوید: «آن‌گاه خداوند دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت اینک کلام خود را در دهان تو نهادم» (ارمیا ۱: ۹). عاموس فریاد برمی‌آورد که: «خداوند یهوه تکلم نموده است کیست که نبوت ننماید» (عاموس ۳: ۸). بسیار جالب توجه است که نویسندگان عهد جدید از عبارات عهد عتیق به عنوان کلام خدا یاد می‌کنند تا سخنان یک نبی. برای مثال پولس می‌نویسد « کتاب چون پیش دید که خدا امت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرد به ابراهیم شهادت داد که جمیع امت‌ها از تو برکت خواهند یافت» (غلاطیان ۳: ۸). در موارد دیگر از خدا به عنوان خود کتاب مقدس نامبرده شده است. مثلا «تو آن خدا هستی ... که به زبان پدر ما و بنده خود داوود گفتی چرا امت‌ها هنگامه می‌کنند و قوم‌ها به باطل می‌اندیشند؟» (اعمال رسولان ۴: ۲۴ و ۲۵ و مزمور ۲: ۱). بنیامین وارفیلد متذکر می‌شود که نمونه‌های فوق که نشان می‌دهند چگونه از کتاب مقدس به عنوان خود خدا صحبت می‌شود و بالعکس از خدا به عنوان کتاب مقدس سخن به میان می‌آید فقط می‌توانند نمایشگر فکر نگارنده‌ای باشند که برابر بودن متن کتاب مقدس با سخنان خدا برایش مطلبی عادی است. در نتیجه به کار بردن اصطلاح «کتاب می‌گوید و خدا می‌گوید» به جای «کتاب مقدس، کلام خدا می‌گوید...» امری عادی شد. بنابراین وجود دو عبارت مزبور در کنر یکدیگر روشن‌گر برابری کامل «کتاب مقدس» با «سخن گفتن خدا» می‌باشد.(۱)

پرواضح است که نویسندگان عهد جدید نیز مانند نویسندگان عهد عتیق ادعای نبوت کرده‌اند. مسیح فرمود یحیی تعمیددهنده نبی بود و حتی بزرگتر از نبی (متی .(15 -9 :11 به طوری که گوردن کلارک اظهار می‌دارد «او برتر از تمام پیامبران عهد عتیق بود. با این وجود کوچکترین نبی عهد جدید بزرگتر از یحیی بود. مگر انبیای عهد جدید کمتر از پیشینیان از خدا الهام گرفتند؟» (۲ .(پولس ادعای رسالت کرد «اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارند اقرار بکند که آن چه به شما می‌نویسیم احکام خداوند است» (اول قرنتیان ۱۴: ۳۷). پطرس درمورد نوشته‌های پولس می‌گوید: «هم چنین در سایر رساله‌های خود این چیزها را بیان می‌نماید که در آنها بعضی چیزها است که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب (مقدس) تحریف می‌کنند تا به هلاکت خود برسند» (دوم پطرس ۳: ۱۶). از این که او نامه‌های پولس را در سطح سایر کتب مقدس می‌انگارید نتیجه می‌شود که همان مقام رسالت را که کتاب مقدس داراست برای این نوشته‌ها نیزقائل است.

ولی مهم‌تر از همه اینها نظریه‌ای است که مسیح درمورد کتاب مقدس ارائه داده است. او راجع به آن چه عقیده‌ای داشت؟ و چگونه آن را به کار می‌برد؟ جواب این سؤالات در واقع جوابی است که کلام مجسم شده خدا مسیح به آنها می‌دهد. بدون شک سخن او در این باره عالی سند مطمئنی است

برای کسانی که او را چون خداوند خود پذیرفته‌اند. مسیح خداوند درمورد عهد عتیق چه نظری داشت؟ او با تأکید اظهار می‌دارد که «هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل شود همزه‌ای یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه مواقع شود» (متی ۱۸:۵). او اغلب با به کار بردن عبارت «مکتوب است» از عهد عتیق به عنوان آخرین منبع موثق نقل قول می‌کرد. چنان که در کشمکش او با شیطان در بیابان مشاهده می‌شود. مسیح خود و حوادث مربوط به زندگی‌اش را با انجام یافتن عهد عتیق یکی می‌دانست (متی ۲۶: ۵۴ و ۵۶). محتملا مسیح با بیان این جمله پذیرش و تأیید قطعی خود را نسبت به عهد عتیق ابراز داشت، «ممکن نیست کتاب محو گردد» (یوحنا ۱۰: ۳۵). پذیرفتن عیسی به عنوان نجات‌دهنده و مسیح خداوند با نپذیرفتن عهد عتیق به عنوان کلام خدا متضاد و بسیار ناسازگار می‌باشد و نیز این امر به منزله مخالف با کسی است که او را خدای ابدی و خالق کائنات می‌دانیم. برخی را عقیده بر این است که مسیح به خاطر سازش با عقیده مردم زمان خود چنین نظری را درمورد عهد عتیق بیان فرمود. مردم عهد عتیق را کتاب معتبر می‌دانستند بنابراین اگر چه مسیح از عقیده عمومی پیروی نمی‌کرد ولی به خاطر این که جای وسیع‌تری برای تعلیماتش در بین مردم باز کند از آن تمجید می‌کرد.

قبول این فرض خالی از اشکال فراوان نیست. نحوه استفاده مسیح از عهد عتیق سطحی و غیر ضروری نبود زیرا کاملا اعتبار آن را تأیید و تصدیق نموده آن را اساس تعلیمات خویش درمورد شخصیت و رسالتش قرار داده است. اگر او چنین اعتقادی به کتاب مزبور نمی‌داشت محکوم به فریب‌کاری می‌شد و تعلیماتش اکثرا بر پوچی و خیال پایه‌گذاری می‌شدند. علاوه بر این چرا او که در موارد جزئی با تعصب مردم زمان خود به شدت به مخالفت می‌پرداخت در این مورد با آنها از در سازش درآمده است. مخالفت او درمورد روز سبت نمونه بارزی از این امر است. حتی باید سؤال اساسی‌تری را مطرح کرد به این عنوان که اگر اساس کار او بر سازش نهاده شده باشد چگونه می‌توان دریافت چه وقت او با جهالت و تعصب مردم سازش می‌کند و چه موقع نمی‌کند؟ در این جا به شرح چند مورد می‌پردازیم که پذیرش کتاب مقدس به عنوان کلام خدا کمک شایانی می‌کند. کسانی که کتاب مقدس را کلام خدا می‌دانند اغلب مورد تهمت قرار می‌گیرند که کتاب مقدس را «بدون تعبیر و دربسته» قبول می‌کنند .معمولا این سؤال را از آنها می‌کنند که «آیا کتاب مقدس را بدون نعبیر و به طور تحت‌الحفظ قبول دارید؟» و این سؤال بی‌شباهت به این یکی نیست که «آیا دیگر زنتان را کتک نمی‌زنید؟» برای کسی که بخواهد قبول کند یک جواب بلی یا خیر کافی است .

هرگاه سؤال مزبور پرسیده می‌شود باید در نظر داشت که منظور از مطالب واقعی کتاب مقدس که احتیاج به تعبیر و تمثیل ندارد چیست؟ وقتی گفته می‌شود که باید وقایع کتاب مقدس را بدون تعبیر، آن طور که نوشته شده است قبول کرد منظور این نیست که استعمال حالات مختلف کلمه (کنایه، تمثیل و...) را در کتاب مقدس انکار کرد. وقتی اشعیا می‌گوید» :درختان صحرا دستک

خواهند زد» (اشعیا ۵۵: ۱۲) و یا سراینده مرامیر که» کوه‌ها مثل قوچ‌ها به جستن درآمدند» (مزمور ۱۱۴: ۴ و ۶). غرض این نیست که شخص که کتاب مقدس را آن طور که نوشته شده واقعی می‌انگارد. آیات مزبور را نیز «بدون تعبیر» و واقعی تعبیر می‌کند. در کتاب مقدس نظم، نثر و سبک‌های ادبی گوناگون به چشم می‌خورد. ما معتقدیم که مطالب کتاب مقدس باد طوری تفسیر شوند که منظور نویسندگان را برای خوانندگان بیان کنند. در مطالعه روزنامه نیز این اصل وجود دارد، و نیز تمییز مطالبی که به کنایه، تمثیل و استعاره و... به کار رفته از موضوعاتی که بدون تفسیر باید پذیرفت کار بسیار آسانی است. کسانی که مطالب کتاب مقدس را به طور واقعی نمی‌پذیرند مخالف عقیده فوق هستند و بارها کوشش نموده‌اند قصد روشن مطالب را به تعبیری دیگر بیان کنند، بدین ترتیب که وقایعی را که در کتاب مقد نگاشته شده‌اند (برای مثال سقوط مقام آدم و معجزات) صرفا داستان‌های غیر واقعی می‌دانند که برای تشریح و بیان امور ژرف روحانی به کار رفته‌اند.

پیروان عقیده مزبور معتقدند همان طور که عبارت «غازی را که تخم طلایی می‌گذارد نکش» را در افسانه‌های ایسوپ نمی‌توان به طور عملی و بدون استعاره پذیرفت .همان گونه نیز برای فهمیدن و لذت بردن از مطالب کتاب مقدس لازم نیست حتما آنها را وقایع تاریخی بدانیم. برخی نویسندگان معاصر حتی درمورد صلیب و رستاخیز عیسی مسیح نیز همین نظریه را دارا هستند. بنابراین باید دانست که منظور از عملی و واقعی بودن مطالب کتاب مقدس چیست تا بدین وسیله از ارتکاب اشتباهات فاحش جلوگیری شود. عبارت دیگری که باید به طور روشن توضیح داده شد «مصون از خطا بودن» (کتاب مقدس) است. منظور از این عبارت این چه هست و چه نیست؟ با دادن توضیح روشن در این مورد، می‌توان از اشتباهات بسیاری دوری جست. از تحمیل معیارهای علمی و تاریخی دقیق و صحیح قرن بیستم به نویسندگان کتاب مقدس باید خودداری کرد. برای مثال کتاب مقدس وقایعی را از نظر عام مشاهده (Phenomenalogically) یعنی آن طور که دیده می‌شوند بیان می‌کنند. از طلوع و غروب خورشید صحبت می‌کند در حالی که امروزه کاملا آشکار است که خورشید به راستی طلوع و غروب نمی‌کند، بلکه این زمین است که به دور خورشید می‌چرخد. ولی حتی خود ما این واژه‌های "طلوع" و "غروب" را در قرن پیشرفته علمی خود به کار می‌بریم زیرا ساده‌ترین شیوه برای بیان امری است که مشاهده می‌کنیم. لذا نباید از کتاب مقدس ایراد بگیریم در حالی که از آن چه که مشاهده می‌شود سخن می‌گوید. این شیوه بیان برای مردم تمام دوره‌ها و فرهنگ‌ها روشن و قابل فهم بوده است .

در ادوار پیشین تا این حد در مسائل تاریخی دقت نمی‌شد. اغلب به عوض ارقام دقیق اعداد روند عرضه می‌گردید. وقتی مأمور شهربانی تعداد افرادی را در جمعیتی برآورد می‌کند می‌دانیم که آمار او تقریبی است ولی با این وجود برای مقصودی که او دارد کافی است. برخی از اشتباهاتی که مشاهده می‌شود هنگام نگارش نسخه‌ها به وجود آمده است، به همین خاطر برای تحقق بخشیدن به متن

اصلی نیاز به کار دقیقی داریم. راجع به این موضوع در فصل بعد مفصلا بحث خواهم کرد تا بدانیم مدارک کتاب مقدس اصالت دارند یا خیر. مسائل دیگری نیز وجود دارد که هنوز جواب آماده‌ای برای آنها نداریم. باید صریحا این مطلب را اعتراف کنیم و در نظر داشته باشیم که در گذشته بارها به مجرد دسترسی به اطلاعات، بیشتر مسائل حل شده‌اند. لذا منطقی‌ترین کار این است که هرگاه با مشکلاتی این چنین برخورد می‌کنیم آنها را به حال خود بگذاریم و با اعتراف به محدودیت فعلی منتظر مدارک جدید احتمالی باشیم تا این گره کور را باز کنیم. وجود مشکلات مانع پذیرفتن کتاب مقدس به عنوان کلام خدا نمی‌باشند. کارنل لپ مطلب را چنین بیان می‌کند:

»بین علم و مسیحیت توافقی وجود دارد و عجیب است که کمتر کسی به آن توجه دارد. همان طور که مسیحیت تمام مطالب کتاب مقدس را الهی و روحانی می‌داند، علم هم معتقد است که منطق و نظم در طبیعتد حکم‌فرماست. هر دوی آنها فرضیه هستند، تمام قسمت‌های این فرضیه‌ها از مدارک برخوردار نیستند، بلکه بیشتر قسمت‌های آنها برای اثبات خود شواهدی دارند. علم به فرضیه‌ای متکی است که بر اساس آن تمام طبیعت حالت مکانیکی دارد ولی در عین حال بر اساس اصل «نامعلومی» هایزنبرگ الکترون‌های اسرارآمیز دائم به اطاف پرتاب می‌شوند. حال علم چگونه فرضیه مزبور را که صحبت از مکانیکی بودن کل طبیعت می‌کند ثابت خواهد کرد، در حالی که می‌بینیم که این قانون درمورد تمام پدیده‌های طبیعی صدق نمی‌کند؟ جواب این است که چون در بیشتر پدیده‌های طبیعی نظم و ترتیب به چشم می‌خورد صلاح بر این است که فرض شود که تمامی طبیعت از نظم و ترتیب برخوردار است» (۳).

از جمله شواهدی که ثابت می‌کند کتاب مقدس کلام خداست تعداد قابل ملاحظه‌ای پیش‌گویی‌ها انجام یافته‌ای است که در این کتاب به چشم می‌خورد. این پیش‌گویی‌ها غیر از سخنان پوچ و کلی طالع‌بینان جدید است، «بخت بلند است، یک مرد خوشگل به زندگیتان وارد می‌شود و ...». این نوع پیش‌گویی‌ها را به راحتی می‌توان سؤتعبیر کرد. ولی اغلب مطالب پیش‌گویی شده کتاب مقدس به طور قطعی و معین عرضه شده و از تصدیق و راستگویی پیامبران نیز برخوردار است .خود کتاب مقدس نیز می‌گوید انجام یافتن پیش‌گویی‌ها گواهی می‌دهد که آنها کلمات انبیای خدا هستند (ارمیا ۲۸: ۹). انجام نیافتن پیش‌گویی روشن‌گر نادرست بودن آن است، «و اگر در دل خود گویی سخنی را که خداوند نگفته است چگونه تشخیص نماییم، هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن می‌گوید اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد این امری است که خداوند نگفته است بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است پس از او نترس» (تنثیه ۱۸: ۲۱ و ۲۲). اشعیا هویت انبیای کاذب را با توجه به انجام نیافتن پیش‌گویی آنها تشخیص می‌دهد،» آن چه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده برای ما اعلام نمایید، چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا تفکر نموده آخر آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید و چبزهایی را که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما از

خدایانید باری نیکویی یا بدی را به جا آورید تا ملتفت شده با هم ملاحظه نماییم» (اشعیا ۴۱: ۲۲ و ۲۳).

نبوت‌ها به چند نوع هستند. یک دسته از آنها از آمدن مسیح خبر می‌دهند. گروه دیگر درمورد وقایع ویژه تاریخی هستند و سومین گروه از یهودیان سخن می‌گویند .جالب توجه است که شاگردان مسیح بارها پیش‌گویی‌های عهد عتیق را نقل قول می‌کردند تا نشان دهند که عیسی مسیح پیش‌گویی‌های صدها سال را دقیقا انجام داده است. در این جا فقط به ذکر چند مورد انگشت‌شمار که گلچینی است از این پیش‌گویی‌ها می‌پردازیم. یکی از مطالب جالب کتاب مقدس قسمتی است که مسیح به ذکر نبوت‌هایی که درمورد خود به عمل آمده می‌پردازد. پس از گفتگو با دو شاگرد در راه عمواس به آنها گفت: «ای بی‌فهمان و سست‌دلان از ایمان آوردن به آن چه انبیا گفته‌اند... و پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود» (لوقا ۲۴: ۲۵ و ۲۷). اشعیا ۵۲ 13 :تا ۵۳: ۱۲ نمونه عالی است که درمورد مسیح پیش‌گویی شده است. در این نبوت احتمال وقوع و عدم وقوع به حدی است که درمورد شخص دیگری نمی‌توانست انجام گیرد. پیش‌گویی‌های زندگی، طرد شدن رسالت، مرگ، تدفین و عکس‌العمل مسیح نسبت به جریان غیرمنصفانه دادگاه را در برمی‌گیرد. میکا ۵: ۲ نمونه جالبی است از پیش‌گویی راجع به مسیح و نیز از یک واقعه تاریخی: «تو ای بیت‌لحم افراته اگر چه در هزاره‌های یهود کوچک هستی از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکم‌رانی خواهد نمود و طلوع‌های او از قدیم و از ایام ازل بوده است.«

پیش‌گویی‌ها نه فقط درمورد مسیح موعود بوده، بلکه با پادشاهان، ملل دنیا و شهرها نیز سر و کار داشته‌اند .شاید جالب‌ترین آنها پیش‌گویی راجع به شهر صور باشد (حزقیال ۲۶). در این قسمت از کتاب مقدس به تفصیل جزئیات خرابی صور، نابودی کامل آن و نیز این که این شهر دیگر هرگز بنا نخواهد شد شرح داده شده است. چگونگی ترتیب انجام یافتن این پیش‌گویی با حمله نبوکدنصر و یورش بی‌رحمانه اسکندر کبیر از جمله پدیده‌هایی است که روشن‌گر دقت و درستی پیش‌گویی‌های کتاب مقدس می‌باشد. بالاخره نوبت می‌رسد به نبوت‌های شگرف درمورد قوم اسرائیل. مجددا به ذکر پاره‌ای از این پیش‌گویی‌ها اکتفا می‌شود. پراکنده شدن ملت یهود به وسیله موسی و هوشع پیش‌گویی شده بود: «خداوند تو را پیش روی دشمنانت منهزم خواهد ساخت ... و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد» (تثنیه ۲۸» .(25 :خدای من ایشان را ترک خواهد نمود چون که او را نشنیدند پس در میان امت‌ها آواره خواهند شد» (هوشع ۹: ۱۷). زجر و خفت قوم نیز پیش‌گویی شده بود: «ایشان را در تمامی ممالک زمین مایه تشویش و بلا و در تمامی مکان‌هایی که ایشان را رانده‌ام عار و ضرب‌المثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت» (ارمیا ۲۴: ۹). ارمیا ۳۱ درمورد احیای قومیت اسرائیل به طرز شگفت‌انگیزی پیش‌گویی نموده است. این پیش‌گویی برای قرن‌ها غیر عملی تلقی

شده بود. به هر حال برخی وقایع عصر ما ممکن است تکمیل این پیش‌گویی‌ها باشد یا لااقل قسمتی از آنها .

تمام صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که استقلال مجدد قوم اسرائیل در سال ۱۹۴۸ از وقایع سیاسی شرگف عصر ما به حساب می‌آید. هیچ کس نمی‌تواند منکر تأثیر نیروی پیش‌گویی باشد که به وقوع پیوستن است. اغلب پیش‌گویی‌ها به هیچ وجه نمی‌توانستند پس از وقوع حادثه نوشته شوند. بنابراین به قدر کافی مدارک وجود دارند که شخص بتوانند براساس آنها به کتاب مقدس اعتقاد پیدا کند که کلام خدا هست. علاوه بر این اسناد مفید سرانجام شهادت روح‌القدس باعث می‌شود شخص به کتاب مقدس به عنوان کلام خدا اعتقاد پیدا کند. وقتی کسی به بررسی مدارک می‌پردازد و کتاب مقدس را مطالعه می‌کند، چنان که "گاردن کلارک" می‌گوید حقیقت کلام خدا بودن کتاب مقدس «بر او طلوع می‌کند». این درک و شناخت به وسیله روح‌القدس به وجود می‌آید. ولی منظور روح‌القدس از این کار این است که دلایلی برای ایمان آوردن ارائه بدهد و نیز پیام کتاب مقدس را توضیح دهد. دو شاگردی که در راه عمواس بودند گفتند: « آیا دل در درون ما نمی‌سوخت؟» این تجربه‌ای است که توسط روح‌القدس ما نیز از آن برخوردار می‌شویم و اعتقاد پیدا می‌کنیم که کتاب مقدس کلام خداست؛ جان‌های ما از آن تغذیه می‌شود و دیگران را نیز شریک فیض آن می‌کنیم.

توضیحات:

(۱)- **Warfield, B. B. The Inspiration and Authority of The Bible, pp 299 ff. New York: Oxford University Press I927**

(۲)- **Clark, Gordon. Can I Trust My Bible, pp I5- I6 Chicago: Moody press, I 963**

(۳)- **Carnell, E. J. A Introduction of Christian Apologetics, p. 208 Grand Rapids: wm. B Eerdmans, 1950**

فصل ششم: آیا اسناد کتاب مقدس، معتبر هستند ؟

چندی پیش مجله معتبری، مقاله‌ای منتشر ساخت تا نشان دهد که در کتاب مقدس اشتباهات بی‌شماری وجود دارد. از کجا بدانیم کتاب مقدس که پس از قرن‌ها و با ترجمه‌های متعدد و گوناگون که بدست ما رسیده است، فقط سایه‌ای کمرنگ از اصل آن نمی‌باشد؟ چه مدرکی هست که نشان بدهد پیغام اصلی کتاب مقدس در اثر حذفیات و آرایش‌های ترجمه از بین نرفته است؟ آیا دقیق بودن یا نبودن مطالب کتاب مقدس از نظر تاریخی برای ما تفاوتی دارد؟ بدون شک مهمترین مساله، پیغام و رسالت کتاب مقدس است. به هر صورت مسیحیت در اعماق تاریخ ریشه دوانیده است. عیسی مسیح جزء کسانی بود که رومیان آنها را سرشماری کردند. اگر وقایع تاریخی کتاب مقدس درست نباشند، درستی سایر مطالب آن نیز که براین وقایع استوارند با اشکالات جدی روبرو می‌شوند. بنا بر این لازم است بدانیم که امروز واقعا از مدارکی برخورداریم که مردم دو هزار سال پیش از آن اطلاع داشتند . چطور می‌دانیم کتاب‌های کتاب مقدس همان کتبی هستند که الهام خدا تشخیص داده شده است و کتب دیگری نباید به آنها اضافه گردد؟

این سئوالات دارای ارزش واقعی است . اگر کتاب مقدس را کلام الهام خدا می‌دانیم در این صورت اثبات درستی نسخه های آن عملی در خور اهمیت است، به موجب این عمل که (نقد نسخه ای) نامیده می‌شود،درستی نسخه ها بررسی می‌گردد، به زبانی دیگر، نسخه‌های خطی کهن تا چه اندازه دقیق رونویسی شده اند. به بررسی مختصر اطلاعاتی که از عهد عتیق و جدید داریم می‌پردازیم. بدیهی است نسخه برداران نه فقط در کار خود بسیار دقیق بوده، بلکه بسیار متدین هم بوده‌اند. از آنجایی که نسخه برداران می‌دانستند با کلام خدا سر و کار دارند، بی‌شک توجه و دقت زیادی در این مورد به خرج می‌دادند. اگر چه قدیمی‌ترین رونوشت کامل عبری عهد عتیق موجود در حدود ۹۰۰ میلادی تهیه گردیده، ولی از قراین پیداست که نسخه آن لااقل از سال ۱۰۰ تا 200 میلادی با دقت و امانت نگهداری شده است. مقارن تاریخ مزبور،متن عبری به زبان لاتین و یونانی نیز ترجمه شده است. مقایسه این ترجمه ها ثابت میکند که در رونویس کردن متن عبری، در این زمان، دقت زیادی به عمل آورده اند. نسخه ای که قدمت آن را به سال ۹۰۰ میلادی اسناد می‌دهند، به « نسخه مصورتک (Massoretic Text) » معروف است زیرا نتیجه کار کاتبان یهودی است که « مصورتی‌ها » نامیده می‌شدند. کلیه نسخه‌های حاضر که از متن عبری این دوره تهیه گردیده، با یکدیگر توافق کامل دارند، و نمایشگر ممارست و مهارت کاتبان هستند.

اما چگونه می‌توان به دقت و درستی این متن در قبل از دوره « مصورتی » پی برد، زیرا تاریخ یهود در این زمان بسیار آشفته بود. به همین خاطر مشکل به نظر می‌رسد که کاتبان در این موقعیت بحرانی با دقت کار خود را انجام داده باشند؟ در سال ۱۹۴۷ دنیا با بزرگترن کشف باستانشناسی قرن روبرو شد. در غارهای وادی دریای مرده کوزه های کهن پیدا شدند که حاوی طومارهایی بودند که به

طومارهای دریای مرده معروف شدند. براساس نوشته های این طومارها، گروهی از یهودیان در بین سالهای ۱۵۰ قبل از میلاد الی ۷۰ میلادی در محلی بنام قومران زندگی می‌کردند. آنها از انجمن مشترکی برخوردار بودند که مانند صومعه اداره می‌شد. علاوه بر کار در مزارع، آنها وقت خود را صرف مطالعه و رونویسی کتب مقدس می‌کردند. سپس آنها طومارهای چرمی خود را در کوزه‌هایی گذاشته آنها را در غارهائی که در مجاورت پرتگاه های جنوبی دریای مرده بود پنهان ساختند.این نسخه ها تحت توجهات الهی بی‌گزند ماندند، تا این که در ماه فوریه یا مارس سال ۱۹۴۷ تصادفاً بوسیله چوپانی صحراگرد کشف شدند. به دنبال این کشف تصادفی، یک سری جستجوهای دامنه دار آغاز شد، که منجر به کشف غارهای دیگری گردید. در این غارها نیز طومارهایی چند وجود داشت. کشف اخیر شامل قدیمی ترین نسخه کامل خطی از کتاب اشعیا است که تا به حال بدست آمده، به علاوه قطعاتی از کتب عهد عتیق. علاوه بر اینها یک نسخه نیز که شامل اشعیا باب ۳۸ الی ۶۶ است پیدا شده است. کتب سموئیل نیز به صورت نسخه پاره، با دو فصل کامل از کتاب حقوق بدست آمده است و نیز تعدادی نوشته های دیگر که مربوط به کتاب مقدس نیستند کشف شده که شامل قوانین جوامع کهن میباشند.

این کشف برای اشخاصی که نسبت به درستی متن عهد عتیق شک دارند، ارزش فراوان دارد. با یک حرکت سوق‌الجیشی، پرده از اسرار دوران هزار ساله نسخه‌ها با برداشته شده است. مقایسه طومارهای دریای مرده با نسخه مصورتیک، اطلاع بیشتری در مورد دقت، یا عدم دقت انتقال مطالب در فاصله زمانی تقریباً ۱۰۰۰ سال کسب می‌کنیم. نتیجه مفید این مقایسه چیست ؟ با مقایسه نسخه خطی قومران که مربوط به اشعیا ۳۸ – ۶۶ می باشد با نسخه مصورتیک، پژوهشگران باین نتیجه رسیده‌اند. که این نسخه با نسخه مصورتی شباهت بی‌حدی دارد. مقایسه اشعیا ۵۳ نشان می‌دهد که این نسخه فقط ۱۷ حرف از نسخه مصورتیک تفاوت دارد که از بین آنها ۱۰ حرف به خاطر اختلاف املاء است .مانند واژه « honor » در زبان انگلیسی که « honour » نیز نوشته می‌شود، و در اصل معنی هیچ تغییری بوجود نمی‌آورند. ۴ مورد دیگر اختلافات بسیار جزئی هستند، چون استعمال حروف ربط، که اغلب به سبک نویسندگی مربوط می‌شود. سه حرف دیگر کلمه ای را تشکیل می‌دهند که در عبری به معنی «نور» است و در آیه 11 آمده است. از ۶۶ کلمه ای که در این باب از کتاب اشعیا به کار رفته، تنها این کلمه با اشکال روبرو شده، که آن هم معنی‌عبارت را به هیچ وجه تغییر نمی‌دهد. این نمونه‌ای است از نسخه خطی کامل آن (۱) شواهد کهن دیگری نیز هستند که بر دقت نویسندگان نسخه مصورتی شهادت می‌دهند. یکی از آنها ترجمه یونانی عهد عتیق است که به سپتیوجنت (Septuagint) معروف است. گاهی از آن به عنوان (70) LXX نیز یاد شده، زیرا شایع بود که توسط ۷۰ نفر از علمای یهود در شهر اسکندریه ترجمه شد. صحیح ترین تاریخ تحریر این نسخه در حدود ۲۰۰ میلادی تخمین زده می‌شود.

تا قبل از کشف طومارهای دریای مرده، این سئوال باقی بود که چه وقت و چرا نسخه LXX با نسخه مصورتیک اختلاف پیدا کرد. ولی الان جای هیچ شکی باقی نیست که نسخه مصورتیک از سال 200 قبل از میلاد به بعد هیچ گونه تغییر مهمی نکرده است. در بین طومارهای کشف شده، طومارهائی وجود دارند که نمایشگر یک نوع زبان عبری هستند که شباهت زیادی با زبانی دارد که در ترجمه LXXبچشم می‌خورد. به ویژه طومار کتاب سموئیل کاملاً شبیه متن LXX است . این طور پیداست که LXX ترجمه تحت‌اللفظی بیش نیست و نسخه‌های خطی، ترجمه‌های اصیل هستند. مدرک قدیمی دیگر، یک نوع نسخه‌ای است مانند نوشته‌ای که سامریان به کار می‌بردند .نسخه‌هائی از طومارهای قدیمپ پنج کتاب موسی امروزه در نابلوس فلسطین نگهداری می‌شود. طومارهایی که در سال ۲۰۰ قبل از میلاد وجود داشتند، از سه سبک مختلف برخوردار بودند. مساله ای که برای ما پیش آمده این است که نسخه اصلی عهد عتیق جزو کدام یک از این سبک ها بوده است ؟ می‌توان در این مورد با نتیجه گیری ر. لرد هاریس R. Laird Harris موافقت کرد که « اینک می‌توانم اطمینان حاصل کنم که حتی در سال ۲۲۵ قبل از میلاد نویسندگانی که عهد عتیق را رونویسی می‌کردند در کار خود دقت کافی به خرج داده اند. در آن زمان بیش از دو یا سه سبک نگارش جهت رونویسی وجود نداشت. با این وجود اختلاف این سبکه نگارش آن قدر سطحی بود که می‌توان نتیجه گرفت که رونویسان قدیمی‌تر نیز در نگارش نسخه های بیشتر از عهد عتیق، با وفاداری و دقت کار خود را انجام داده اند. به راستی کفر محض است اگر نخواهیم قبول کنیم که عهد عتیق امروزی با عهد عتیق که عزرا برای تعلیم شریعت به کسانی که از اسارت بابل برگشته بودند بکار می‌برد شباهت کامل ندارد. » (۲).

در مورد عهد جدید چطور؟ باز هم براساس قرائن متقاعد می‌شویم که نسخه‌ای که در دست داریم هیچ اختلاف اساسی با نسخه اصلی کتاب عهد جدید که بوسیله انسان‌ها نوشته شده ندارد .دانشمند عالی مقام ف. جی. ا. هارت F. J. Hort اظهار داشته که به غیر از اختلاف جزئی دستوری یا املائی سبک نگارش، تفاوت‌هایی که در متن نسخه‌های متعدد به چشم می‌خورد ممکن است فقط در یک هزارم تمام عهد جدید تاثیر بگذارد. عهد جدید به زبان یونانی نگارش یافت. بیش از ۴۰۰۰ نسخه خطی که جنس آنها از مواد گوناگونی بوده تا به امروز باقی مانده‌اند. در ابتدای دوره مسیحی، معمولا برای نوشتن از پاپیروس استفاده می‌کردند. پاپیروس از جنس نی بود و دوام بسیار داشت. در ۵۰ سال اخیر بقایای اسنادی که بر روی پاپیروس نوشته شده بود کشف گردید، از این زمره هستند بقایای نسخه‌های عهد جدید .دومین وسیله‌ای که برای نگارش قرار می‌گرفت عبارت بود از پوست حیوانات، چون پوست گوسفند و بز که با سنگ پا صیقل داده می‌شدند. از این وسیله تا اواخر قرون وسطی استفاده می‌شد، تا این که کاغذ جایگزین آن گردید. تاریخ اسناد عهد جدید نشان می‌دهند که آنها مقارن زمان معاصرین مسیح نوشته شده‌اند . در زمان نگارش این اسناد، افرادی می‌زیستند که هنوز

سخنان مسیح در گوش آنها طنین انداز بود.حتی اغلب رساله‌های پولس از برخی اناجیل قدیمی ترند (۳).

شواهد روشنی وجود دارند که به موجودیت عهد جدید در زمانهای قدیم دلالت می‌کنند، هرگاه اسناد عهد جدید را با سایر مدارک قدیمی که بدون هیچ اشکالی پذیرفته شده‌اند مقایسه کنیم، بر ارزش عهد جدید بیشتر پی می‌بریم . بروس (Bruce) اظهار می‌دارد که تنها ۹ یا ۱۰ نسخه خطی خوب از کتابی درباره « نبرد گلیک (Gallic War) « قیصر باقی مانده است. قدیمی‌ترین نسخه این کتاب در حدود ۹۰۰ سال پس از زمان قیصر نوشته شده است. « تاریخ توسیدیدس » (در حدود ۴۶۰ – ۴۰۰ قبل از میلاد) بوسیله ۸ نسخه خطی که قدیمی‌ترین آنها از ۹۰۰ میلادی تجاوز نمی‌کنند و مقداری پاپیروس که به آغاز عصر مسیحیت تعلق دارد، به ما شناسانیده شده است. این امر در مورد « تاریخ هرودت» (در حدود ۴۸۰ – ۴۲۵ قبل از میلاد) نیز صادق است. با این وجود، هیچ دانشمند محقق ادبیات یونان باستان به بحثی که براساس سندیت هرودت و توسیدیدس مبنی نباشد توجهی نخواهد کرد. فقط با این دلیل که نسخه‌های خطی کتب این دو مورخ که قابل استفاده ما می‌باشند بیش از ۱۳۰۰ سال پس از نسخه‌های اصلی نگارش یافته‌اند (۴). برخلاف مدارک فوق، دو نسخه عالی از عهد جدید موجود است که به قرن چهارم تعلق دارد. مهمتر از این دو نسخه بقایای پاپیروس هستند که حتی ۱۰ الی ۲۰۰ سال قبل از آنها نوشته شده‌اند .شاید قدیمی‌ترین مدرک موجود بقایای پاپیروس دست خطی باشد که شامل (یوحنا ۳۱:۸-۳۳ و۳۷) است. قدمت آن را در حدود ۱۳۰ میلادی تخمین می‌زنند. سایر شواهد و قرائن عهد جدید را می‌توان در منابع دیگر جستجو کرد. این منابع شامل نقل عبارات انجیل و اشاراتی هستند که چه پیروان و چه دشمنان مسیحیت به عمل آورده‌اند. پدران کلیسا، که اکثراً بین سالهای ۹۰ و ۱۰۰ میلادی قلم فرسائی می‌کرده‌اند. با بیشتر کتب عهد جدید آشنائی داشتند.

از پژوهش‌های اخیر آشکار گردیده که مدرسه گروه ناستیک‌های وابسته به ولنیتنوس نیز با بیشتر کتاب‌های عهد جدید آشنایی داشته است (۵). علاوه بر اینها دو مدرک دیگر نیز جهت سندیت کتب عهد جدید موجود است. نخستین مدرک نسخه‌های خطی هستند که از یونانی به سایر زبان‌ها ترجمه شده‌اند. در این بین، سه گروه حائز اهمیت هستند: ترجمه‌های سریانی، ترجمه‌های مصری یا قبطی، و ترجمه‌های لاتینی. با مطالعه دقیق این ترجمه‌ها به اسرار نسخه‌های خطی اصلی یونانی که مرجع این ترجمه‌ها بوده دست یافته‌اند. سرانجام نوبت به شهادت کتاب‌های نماز می‌رسد. در آنها درس‌هایی بود که در مجالس عمومی کلیسا قرائت می‌شد. در اواسط قرن بیستم بیش از ۱۸۰۰ تا از این دروس طبقه بندی شده‌اند. درس‌هایی از اناجیل، اعمال رسولان و رسالات در آنها وجود دارند .گرچه این کتاب‌ها در قرن ششم پدیدار شدند، ولی احتمالاً نسخه اصلی آنها قدیمی‌تر و با ارزشتر بوده است. اگرچه در اثر چند بار رونویس کردن عهد جدید تغییرات بسیاری در آن بوجود آمده است، لیکن

بیشتر این تغییرات جزئی هستند. علم انتقاد نسخه‌های قدیمی که بسیار دقیق است، ما این نسبت به نسخه حقیقی عهد جدید مطمئن می‌سازد.

سر فردریک کنیان متخصص شهیر دست‌خطهای قدیمی اظهار می‌دارد که «فاصله زمانی بین تاریخ انشای نسخه اصلی و قدیمی‌ترین نسخه موجود به قدری ناچیز است که می‌شود آن را نادیده گرفت و دیگر هیچ جای شک باقی نیست که کتاب مقدس همان طوری که نوشته شده به مرور زمان به ما رسیده است، اصالت و تمایلات کلی کتب عهد جدید را می‌توان ثابت شده تلقی کرد.» سؤال دیگری که به مسئله معتبر بودن نسخه‌های موجود همانند است این است که «چگونه می‌توان دانست کتاب‌هایی که باید جزء کتاب مقدس می‌شدند همین کتبی هستند که ما در کتاب مقدس خود داریم؟» این یک پرسش مربوط به شرعی بودن کتاب مقدس است. درمورد هر یک از کتب عهد عتیق سؤالات علی حده‌ای نیز مطرح شده‌اند. کلیسای پرتستانت همان کتب عهد عتیق را که یهودیان دارند قانونا قبول دارند، چنان که مسیح و شاگردان نیز آن را پذیرفتند. کلیسای کاتولیک رومی پس از شورای «ترنت» در سال ۱۵۴۶، ۱۴ کتاب» آپوکریفا» را به آن کتب افزود. کتاب مقدس انگلیسی همان ترتیب Septuagint را داراست (ترجمه متن عهد عتیق به زبان یونانی). کتاب مقدس عبری برخلاف طبقه‌بندی کتب مقدس انگلیسی به سه گروه تقسیم شده‌اند: تورات (پیدایش تا تثنیه) که به پنتیوخ نیز معروف است، انبیا که شامل انبیای پیشین (یوشع، داوران، سموئیل و پادشاهان) و انبیای بعدی (اشعیا، ارمیا، حزقیال و ۱۲ کتب دیگر از هوشع تا ملاکی) و سایر نگارش‌ها که شامل بقیه کتب عهد عتیق ما هستند یعنی کتب: اشعار، (ایوب، زبور داود، امثال سلیمان و غیره).

کتب فوق هنگامی از احترام خاصی برخوردار شدند که مردم آنها را به عنوان نوشته‌های کسانی که از خدا الهام گرفته بودند دانستند به طوری که ای. جی .یانگ می‌گوید: «وقتی که کلام خدا نوشته شد به صورت کتاب مقدس درآمد و از آن جایی که سخنان خدا بودند از احترام مطلق برخوردار گشتند. چون کلام خدا بود در نسخه کتاب شریعتی نیز شد. موضوع شریعتی بودن کتاب مقدس خود نمایشگر الهامی بودن آن است، بنابراین فرقی است بین مقامی که عهد عتیق به علت الهامی بودنش از آن برخوردار است و احترامی که اسرائیل نسبت به آن قائل است.» این امر را می‌توان درمورد نوشته‌های دنیا مشاهده کرد. شریعت به وسیله او ارائه شد و سپس انبیای بعد از او آنها را به عنوان فرامین خود خدا محترم داشتند. از آن زمان به بعد این کتب نزد مردم محترم بوده است .مردم از شریعت غافل بودند ولی رهبران روحانی اسرائیل مقام آن را به رسمیت می‌شناختند. همین امر باعث شد عزیا بفهمند شریعت چقدر مورد غفلت قرار گرفته و به خود بلرزد (دوم پادشاهان ۲۲: ۱۱). از بررسی نوشته‌های انبیا آشکار می‌گردد که آنها اطمینان داشتند که آن چه می‌گفتند کلمات معمولی نبوده بلکه از قدرتی برخوردار بوده‌اند. عبارات «خداوند چنین می‌گوید» و» کلام خدا بر من نازل شده گفت» در پیام آنها متداول بود. گرچه معلوم نیست بر چه اساسی قدر و منزلت این نوشته‌ها

پذیرفته شده ولی به هر تقدیر در پذیرش آن هیچ شکی باقی نیست. در قرن اول مسیحیت متداول بود که لااقل برخی از این نوشته‌ها را از بیانات روح‌القدس تلقی کنند .

در ابتدای عصر مسیحیت واژه «کتب» به ترکیبی از نوشته‌های الهامی از خدا اطلاق می‌شد که مقام آن کاملا به رسمیت شناخته شده بود. مسیح این واژه را در همین معنی به کار می‌برد و وقتی می‌گفت «ممکن نیست که کتاب محو گردد» شنوندگان معنی کلام او را کاملا درک می‌کردند. جالب است که مسیح و فریسیان درمورد مقام عهد عتیق هیچ اختلافی با یکدیگر نداشتند. مشاجره آنها بر سر این بود که فریسیان رسوم و عقاید خود را بر آن افزوده بودند و آنها را نیز جزء کتاب مقدس محسوب می‌داشتند. در شورای ژامنیا (Jamnia) که در سال ۹۰ میلادی تشکیل شد بحث غیر رسمی درمورد شرعی بودن کتاب مقدس درگرفت، معلوم نیست که در این شورا تصمیمات قطعی اتخاذ گردید یا نه. ولی این طور که پیداست بحث بر سر این نبود که کتاب‌هایی به آن چه که قبلا به عنوان الهام خدا تشخیص داده شده بودند اضافه کنند بلکه این که برخی از آنها را حذف کنند یا خیر .به زبان دیگر آنها کتب عهد عتیق را به عنوان کلام خدا به رسمیت شناخته بودند. لازم به تذکر است که کتب «آپوکریفا» هیچ وقت جزء کتب الهامی یهود پذیرفته نشده و مسیحیان قرن‌های نخستین و یهودیان هرگز آن را قسمتی از کتاب مقدس الهام شده محسوب نداشته‌اند. این امر با مطالعه نگارش‌های یوسفوس مورخ یهودی و نوشته‌های اگوستین اسقف اعظم افریقای شمالی در «هیپو «آشکار می‌شود.

جالب توجه است که نویسندگان عهد جدید حتی یک بار هم مطلبی را از آپوکریفا در کتب خود نقل نکرده‌اند. کتب آپوکریفا ادعا نمی‌کنند که کلام خدا یا نگارش‌های پیامبران می‌باشند. ارزش و مندرجات آنها از نوع دیگری است. برخی از آنها مثل مکابیس اول محتملا در حدود صد سال قبل از میلاد مسیح نگارش یافته و ارزش تاریخی دارند. در حالی که دیگر کتب آن از ویژگی‌های افسانه‌ای برخوردارند و ارزش کمتری دارند. گرچه این کتب در ابتدا جزء LXX ترجمه تورات به یونانی نبودند ولی بعدا به آن اضافه شدند و بدین طریق توسط ژروم "Jerume" جزء) "Vulgate" ترجمه لاتینی کتاب مقدس) درآمدند. ولی خود ژروم فقط کتبی را برگزید که در شریعت عبری بودند و بقیه را کتبی دانست که تنها ارزش کلیسایی داشتند. بعدا همین شخص در زمان اصلاحات با آخرین تصمیم شورای ترنت مبنی بر قائل شدن مقام شریعتی برای» آپوکریفا» به مخالفت برخاست. مهم‌تر از همه مسیح ۳۹ کتب عهد عتیق را تماما به عنوان کلام الهام شده خدا قبول داشت. ولی کتب عهد جدید چطور؟ همان طوری که درمورد عهد عتیق گفته شد، کتاب‌های عهد جدید نیز به علت الهامی بودنشان در شمار کتب شرعی می‌باشند نه به خاطر این که عده‌ای به آن» رأی» داده‌اند تا به این مقام پذیرفته شود.

به هر تقدیر سرگذشت به رسمیت شناخته شدن عهد جدید به عنوان کتب شرعی بسیار جالب است .

نوشته‌های عهد جدید دارای یک مرجع اقتدار هستند. پولس و پطرس با علم به این حقیقت رساله می‌نوشتند. پطرس به طرز ویژه‌ای از رساله پولس به عنوان کتاب مقدس نام می‌برد (دوم پطرس ۳: ۱۵ و ۱۶). یهودا آیه ۸ معتقد است که دوم پطرس ۳: ۳ از سخنان رسولان هستند. پدران اولیه کلیسا چون پولیکارپ، ایگناتوس، و کلمنت مقام رسمی تعدادی از کتب عهد جدید را تأیید می‌کنند .یورش عقاید غلط ضد مذهبی در اواسط سده دوم موجب شد مفهوم اصالت کتب مقدس در فکر مسیحیان زنده شود تا کتب رسمی را از کتبی که هویت مشخصی نداشتند تمیز دهند. «ایرینوس» و سپس «اوسبیوس» در سده سوم در نوشته‌های خود موضوع را روشن‌تر کرده‌اند. به قرار اطلاع انتخاب و تنظیم کتب مقدس در سده چهارم صورت گرفت. در مشرق بر اساس رساله «آتاناسیوس» (۳۶۷میلادی) فرق محسوسی بین مندرجات کتب مقدس که منبع اصلی تعلیمات مذهبی به شمار می‌رفتند و سایر نوشته‌ها که ایمان‌داران اجازه خواندن آنها را داشتند به چشم می‌خورد، در غرب در سال ۳۹۷ میلادی بر اساس تصمیم شورای کلیسایی که در کارتاژ تشکیل شد، کتب عهد جدید تنظیم و تدوین گردید. در آن زمان سه معیار کلی جهت سنجش نوشته‌ها وجود داشت که معلوم می‌کردند چه نوشته‌هایی پیام واقعی رسولان هستند و کدام نگارش‌ها شرعی نیستند .

نخست آیا می‌توان نوشته‌ای را به طور مستقیم به یک رسول نسبت داد؟ اناجیل مرقس و لوقا از این قانون مستثنی بودند و آنها را نوشته‌هایی می‌دانستند که حاصل همکاری نزدیک رسولان با نویسندگان بودند. موضوع دوم جنبه کلیسایی آن بود یعنی به رسمیت شناختن کتابی به وسیله یک کلیسای معروف و برجسته یا اکثریت کلیساها. سوم سنجیدن آن با معیارهای تعالیم صحیح. اطلاعات مذکور مفید و جالب توجه هستند، ولی آخرین آزمایش شرعی بودن کتاب مقدس مانند الهامی بودن آن به شهادت روح‌القدس در قلب ایمان‌داران بستگی دارد. در دوران ناپایدار ما چه عالی است که انسان بر صخره‌ای چون کتاب مقدس بایستد! خداوند ما می‌گوید» :آسمان و زمین زائل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زائل نخواهد شد .«!

توضیحات :

(۱)- **Harris, R. Laird. How Reliable is The old Testament Text? Can I Trust My Bible? P. 124. Chicago: Moody Press, 1963.**

(۲)- **West Cott, B. F. and Hort, F. J. A. eds, New Testament in Original Greek Vol 2 p. 2. 1881**

(۳)- **See p. 43**

(۴)- **همان کتاب صفحه ۱۶ و ۱۷**

(۵)- **همان کتاب صفحه ۱۹**

فصل هفتم: باستان‌شناسی در خصوص کتاب مقدس

باستان‌شناسی در خصوص کتاب مقدس چه می‌گوید؟

با وجود این همه مدارک معتبر که بیش از پیش برای صحت کتاب مقدس ارائه می‌شود مع‌الذالک بین مردم شایع است که عده‌ای زیاد به حقانیت کتاب مقدس تردید دارند. تا قبل از سده نوزدهم منقدین درمورد درستی بسیاری از اسناد تاریخی عهد عتیق مشکوک بودند به عقیده آنان وقایع عهد عتیق غیر واقعی و زاده تخیل بوده‌اند. ولی سده حاضر از کشفیات بی‌سابقه‌ای برخوردار است و این اکتشافات در بیشتر موارد پیش‌آمدهای مذکور در عهد عتیق را تصدیق و تأیید می‌کنند. اظهار نظر دانشمندان در این خصوص قابل توجه است. دکتر آلبرایت (W. F. Albright) استاد بازنشته دانشگاه هاپکینز (Johns Hopkins) اظهار می‌دارد که «بدون شک علم باستان‌شناسی تاریخ معتبر و قدیمی عهد عتیق را مورد تأیید قرار داده است.» (۱). میلر بروز از دانشگاه یل معتقد است که» به طور کلی اکتشافات باستان‌شناسی بی‌تردید اعتماد ما را بر حقانیت وقایع کتاب مقدس می‌افزاید. عده‌ای از باستان‌شناسانی که در سرزمین فلسطین به کاوش پرداخته‌اند، الان با نظر احترام به کتاب مقدس می‌نگرند» (۲). و نیز می‌افزاید «علم باستان‌شناسی در چندین مورد نظریات منتقدین جدید را رد نموده، ثابت می‌کند که در بسیاری از موارد این نظریات زاده فرضیات نادرست و مصنوعی تاریخی است. این مطلب کمک بزرگی است و نباید آن را نادیده گرفت .(3) «فردریک کنیون (Sir Frederic Kenyon) رئیس سابق موزه بریتانیا می‌نویسد: «بنابراین با توجه به انتقادات خردکننده‌ای که در نیمه دوم سده نوزدهم از بعضی قسمت‌های عهد عتیق به عمل می‌آمد، برحق است بگوییم که مدارک باستان‌شناس مقام عهد عتیق را مجددا بالا برده و حتی با ارائه اطلاعات وسیعتری از سابقه آن عهد عتیق را منطقی‌تر ساخته و درنتیجه به ارزش آن افزوده است. گرچه هنوز علم باستان‌شناسی نظریات نهایی خود را ابراز نداشته است. ولیکن نتایج بدست آمده اعتقادات مذهبی را مورد تأیید قرار می‌دهد، به عبارت دیگر کتاب مقدس نمی‌توانند از پیشرفت علم سود نبرد.(4) «در این اواخر نلسون کلوک (Nelson Glueck) باستان‌شناس شهر یهودی اظهار نظر جالبی نمده است: «کشفیات باستان‌شناسی تا به حال هیچ یک از مطالب کتاب مقدس را رد نکرده است» (۵).

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید علم باستان‌شناسی ارزش بسیاری دارد چون معرفت روشن‌تری از وقایع و رسالت کتاب مقدس را عرضه می‌دارد، لازم به تذکر است که تضادهای ظاهری که بین کتاب مقدس و دانستنی‌های پیشین وجود داشته اینک با بدست آمدن اطلاعات وسیع‌تر از بین رفته است. در نتیجه نباید راجع به مواردی که هنوز ظاهرا با کتاب مقدس مغایرت دارند تصمیم فوری اتخاذ کرد بلکه منطقی‌تر این است که تا روشن شدن موضوع از اخذ هرگونه تصمیم و نتیجه‌گیری آنی امتناع ورزید. به جای این که فورا نتیجه بگیریم که کتاب مقدس اشتباه است مقول‌تر آن است که برای حل

شدن مسئله منتظر کشفیات بیشتری در این زمینه باشیم. از آن جا که کشفیات جدید همواره درستی کتاب مقدس را تأیید کرده‌اند منطقی‌ترین رویه این است که در انتظار کشفیات نوین باشیم. مقصود از بیان مطالب مذکور این نیست که می‌توان کتاب مقدس را بوسیله علم باستان‌شناسی "ثابت کرد" و یا این که دلایل باستان‌شناسی را پایه ایمان به کتاب مقدس قرار داد. این روح‌القدس است که انسان را از حقانیت کتاب مقدس مطمئن می‌سازد. حقایق روحانی هرگز به وسیله باستان‌شناسی ثابت نمی‌شود. ولی به هر تقدیر با وجود تضادهای ظاهری بازمانده باز جای خوش‌بختی است که وقایع تاریخی کتاب مقدس به وسیله باستان‌شناسی مورد تأیید قرار گرفته است. باستان‌شناسی در چه مورد ویژه‌ای مفید واقع شده است؟

از مکان‌های تاریخی که به نحوی ارتباطی با دوره عهد عتیق داشته‌اند بیش از ۲۵ هزار محل در سرزمین‌های مربوط به کتاب مقدس پیدا شده است. با این حال هنوز اکتشافات نسبتا نادری در این مکان‌ها به عمل آمده و باید گنجینه‌های بیشتری مورد پژوهش و کاوش قرار گیرند. بهترین اسناد باستان‌شناسی که می‌توان برای مقایسه با کتاب مقدس به کار برد، در کتیبه‌های قدیمی شرق یافت می‌شوند. مدارک معاصر عهد عتیق به ندرت از خود فلسطین به دست آمده و برای کسب اطلاعات بیشتر باید از نوشته‌های نویسندگان ممالک همجوار نیز استفاده کرد. منبع اصلی دیگر جهت مقایسه روایات کتاب مقدس کاوش‌های باستان‌شناسی از نقاط جغرافیایی کتاب مقدس است. از آنجا که زمینه اطلاعات و فرضیات مربوط به کتاب مقدس بسیار وسیع است فقط به ذکر چند نکته از جنبه‌های اصلی اکتفا می‌شود. دوران زندگی ابراهیم نمونه مناسبی است که باستان‌شناس کمک ارزنده‌ای برای تأیید آن نموده است. منتقدین نیمه دوم سده نوزدهم و حتی سال‌های اول سده حاضر موقعیت تاریخی را که کتاب مقدس راجع به ابراهیم قائل بود غیر واقعی می‌دانستند، چون اعتقاد داشتند که ابراهیم بادیه‌نشین، جاهل و بی‌سواد بوده، از علم حقوق، تاریخ، تجارت و جغرافیا بیش از شیخی بادیه‌نشین در صحاری عربستان اطلاعی نداشته است .مهارت او از «اور» به «حران» را نمی‌توان بیشتر از یک کوچ بادیه‌نشین دانست. ولی پروژه‌هایی که لئونارد وولی **Sir C. Leonard)** **(Woolly**از اورکلدانیان به عمل آورده فرضیه فوق را منتفی ساخته است .

از قرار اطلاع "اور" که در زمان ابراهیم وجود داشته شهر بسیار آبادی بوده است .باستان‌شناسان طی حفاری در این منطقه به وسایل خانگی مجهز و الواح گلی که به منزله کتاب بوده‌اند دست یافته‌اند. این الواح عبارت بودند از فرم‌های رسید معاملات تجاری، سرودنامه‌های بتکده و جدول ریاضی شامل فرمول‌های محاسبات ریشه جذر و کعب اعداد و محاسبات ساده‌تر. از داخل انبار بتکده فرم‌های بی‌شماری به دست آمده است. این فرم‌ها عبارتند از رسیدهای اجناسی چون گوسفند، پنیر، پشم، مس و روغن لولای در و غیره و نیز فهرست حقوق کارمندان زن. همه این کشفیات باارزش و به طور شگفتی منطبق با موازین معاملات امروزی هستند (۶). «معلوم شد که ابراهیم از فرهنگ عالی و

پیشرفته‌ای برخوردار بوده و ترک موطن برای عزیمت به سرزمین‌های ناشناخته قطعا بر اساس ایمان و تصمیمی بزرگ بوده است» (۷). چگونه نمی‌توان تاریخ دقیقی برای این کشفیات تخمین زد؟ این شهرهای باستانی بارها در همان منطقه قبلی بنا شده‌اند. لایه‌های مختلف زمین‌شناسی در آن جا پیدا شده‌اند.طبیعتا لایه‌ای که زیر لایه‌های دیگر قرار گرفته قدیمی‌ترین آنهاست. شکل ظروف سفالی که پیدا شده با یکدیگر فرق دارند و اگر در دو حوزه مختلف تجسمی ظروف مشابه یافت شوند، بدون شک دو منطقه را باید هم زمان دانست. پادشاهان معمولا اسامی خود را بر روی گودی لولای دربتکده حک می‌کردند و نام بت آنها نیز همراه اسامی آنها نوشته می‌شد.

سنگ‌های حکاکی شده اغلب زیر قصر پادشاه و یا زیر دیوارهای بتکده به یادبود بانی آن مدفون می‌شد. مقبره‌های سلطنتی را نیز به همین شیوه می‌توان تشخیص داد .نسخه‌هایی که قدمت آنها به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد به دست آمد. این نسخه‌ها شامل فهرست اسامی سلسله‌های پادشاهانی هستند که به ترتیب روی کار آمده‌اند. با ذکر مدت سلطنت هر یک نسخه‌های مزبور را کاتبان سومری نوشته‌اند. در نزدیکی "اور" سنگ بنیاد حکاکی شده‌ای یافت شده که بوسیله یکی از پادشاهان نخستین سلسله پادشاهی "اور" نهاده شده است که کاتبان نامبرده او را جزء سومین سلسله پادشاهی بعد از طوفان نوح می‌دانند. احتمال دارد پادشاه مزبور در سال ۳۱۰۰ قبل از میلاد سلطنت کرده است؛ یعنی بیش از هزار سال قبل از ابراهیم (۸). باستان‌شناسی اطلاعات وسیعی پیرامون پادشاهان مذکور در کتاب مقدس در اختیار ما می‌گذارد، مع‌الهذا منتقدین به واقعیت تاریخی این اطلاعات مشکوک هستند. مثلا تاریخ باشکوه سلیمان پادشاه با شک تلقی می‌کنند. کتاب مقدس از سلیمان به عنوان صاحب کشتی‌ها (اول پادشاهان ۹: ۲۶) یاد می‌کند، در حالی که در کرانه‌های فلسطین بندرگاه مناسبی برای کشتی وجود ندارد.

کتاب مقدس از ثروت بی‌پایان و اسبان و ارابه‌های بی‌شمار او حکایت می‌کند. باز بر اساس گفته کتاب مقدس سلیمان پروژه ساختمانی وسیع و متعددی پیاده کرده و شهرهای اورشلیم، حاصور، مجدو و جاز را با استحکامات مجهز کرده است (اول پادشاهان ۹: ۱۵). حفاری‌های دامنه‌داری که در مجدو به عمل آمده پرده از وجود این استحکامات نظامی به ویژه اصطبل‌های سلیمان برداشته است (به گزارش این پروژه‌ها توجه فرمایید» .(خیابان وسیعی از دوازده شهر مجدو تا اصطبل‌های سلیمان سنگ‌فرش شده بود .اصطبل جنوبی ابعادی در حدود ۶۴ در ۸۲ متر داشت. یک ردیف اصطبل پنجگانه که رو به شمال بودند به حیات یا میدان سان باز می‌شد که طول هر طرف میدان در حدود ۳۶ متر بود. دیواری که ضخامتش در بعضی از قسمت‌ها به یک متر می‌رسید دور تا دور میدان‌های اصطبل، کشیده شده بود تا از هجوم شن و ماسه جلوگیری شود. آب انباری در نزدیکی‌های وسط حیاط در داخل زمین قرار داشته و احتمال می‌رود به عنوان مخزن آب برای اسب‌ها از آن استفاده

می‌کردند. این مخزن گنجایش ۲۷۷۵ گالن آب داشته است. دو اتاق مستطیل شکل که در یک طرف محوطه قرار داشته که احتمالا توقف‌گاه ارابه‌ها بوده‌اند .

هر یک از اصطبل‌ها در وسط دارای گذرگاهی به پهنای ۱۰ فوت (در حدود ۳ متر) بوده که کف آن از گل و آهک فرش شده بود. در طرفین گذرگاه دو راهرو به همان پهنا موجود بود. ستون‌های سنگی و آخورهای سنگی که به طور متناوب پهلوی یکدیگر قرار گرفته بودند گذرگاه وسطی را از راهروهای جانبی مجزا می‌ساخت. آخورهای مزبور آبشخورهایی به پهنای ۱/۵ متر داشتند که تماما از قلوه سنگ مفروش شده بود. طول هر راهرو به حدود ۲۴ متر می‌رسید، به طوری که هر کدام از آنها ۱۵ اسب را در خود جای می‌داد و در نتیجه ۱۵۰ اسب فقط در محوطه جنوبی جا می‌گرفتند.» (۹). در کتاب دوم پادشاهان از قالب‌های فلزریزی سلیمان صحبت شده است. جالب‌ترین اثری که در «عصیون جابر» پیدا شده یک کوره قالب‌گیری است. نلسون گلوک (Nelson Glueck) معتقد است که «بهترین و بزرگترین دستگاه تصفیه قالب‌گیری فلزات که از خاور نزدیک باستان بدست آمده کوره‌ای است که در شمال غربی منطقه مزبور از زیر خاک نمایان شده است. دودکش‌ها و لوله‌های هوای این دستگاه ساختمان پیچیده و مجهزی است. به طوری که می‌توان آن را از نظر ساختمان و طرز کار در شمار دستگاه‌های نوین دانست» (۱۰). باد شدیدی که از «عربه» به سمت شمال می‌وزید، در واقع کار دم آهنگری امروزی را انجام می‌داد .

سنگ‌های معدنی که قسمتی از آنها را در کوره‌های "عربه جنوبی" عمل آورده بودند به این تصفیه‌خانه در بندر سلیمان حمل می‌شد .اطلاعاتی که اکنون از مکان‌های معدن‌های "عربه" موجود است بیش از همه مدیون کوشش‌های گلوک می‌باشد. نامبرده در ۲۱ میلی جنوب دریای مرده به براده‌های مس نیز دست یافته است، سنگ‌های معدنی که در این ناحیه به دست آمده آثار صیقلی و حرارت کوره‌ای در آنها مشاهده می‌شود. «این ناحیه به شکل دوکی است که یک انتهای آن به سمت شمال و دیگری به سمت جنوب کشیده شده و رشته تپه‌های ماسه‌ای اطرافش را به شکل دایره احاطه کرده‌اند. در سمت شرق وادی کوچکی وجود دارد. (این وادی شامل نهری است که در فصول خشک آب ندارد). میان تپه‌های جنوب و مغرب و وادی در سمت مشرق و شمال، منطقه مسطح وسیعی قرار گرفته که در آن خرابه‌های دیوارها، ساختمان‌های بزرگ، کلبه‌های معدنچیان، کوره‌های قالب‌گیری و توده‌هایی عظیم از براده‌های مس یافت شده است. دو کوره یکی مربع و دیگری مدور نسبتا سالم و دست‌نخورده باقی مانده‌اند. اولی از سنگ‌های خشن تراشیده شده‌ای که ۳ یارد مربع مساحت دارند تشکیل یافته و شامل دو قسمت تحتانی و فوقانی است» (۱۱).

یادبود قابل توجهی نیز به جای مانده است که پاره‌ای از تاریخ موآب را که چندان مدارکی از آن در دست نیست، در خاطره‌ها زنده می‌سازد. پس از مرگ اخاب میشع پادشاه موآب بر پسر اخاب یهورام که جانشین پدر شده بود عاصی شده از پرداخت مالیات امتناع می‌ورزید. در نتیجه قشون اسرائیل،

یهودا و ادوم، موآب را محاصره کرده سخت تحت فشار قرار دادندف به طوری که میشع مجبور شد پسر ارشد خود را بر حصار به جهت قربانی سوختنی برای خدای خود سوزانید. از آن چه بعدا بر موآب گذشت چندان اطلاعی در دست نیست، ولی احتمال دارد سه پادشاه محاصره خود را شکسته و آنجا را ترک کرده باشند. در سال ۱۸۶۸ شخصی آلمانی به نام کلن در "دیبون" موآب سنگ حکاکی شده‌ای یافت. هنگامی که وی به اروپا برگشته بود تا برای خرید سنگ پولی تهیه کند در غیاب او عرب‌های آن منطقه سنگ را با آتش داغ کردند و سپس آب سرد روی آن ریختند تا آن را قطعه قطعه کنند و بدین وسیله پول بیشتری از فروش آن عاید خود سازند. خوشبختانه چون از سنگ دست نخورده نقشی موجود بود به زودی توانستند قطعات خردشده آن را کنار یکدیگر قرار دهند و نوشته روی آن را بخوانند. تخت سنگ مزبور اینک در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود. نوشته روی سنگ به سبک الفبای قدیمی فینیقی است و شرح می‌دهد که چگونه میشع پادشاه موآب این سنگ را بر پا داشته تا بگوید چگونه با کمک خدای خود "چموش" یوغ اسارت اسرائیل را از گردن او شکسته است. علاوه بر این از چند محلی که در کتاب مقدس هست نام برده شده و نیز از خدای اسرائیل که اسمش یهوه است (۱۲).

پروژه‌ها و کشفیات باستان‌شناسی درمورد عهد جدید به صورت دیگری است. زیرا کشفیات در اینجا حفاری و دست یافتن به خرابه‌ها و الواح سنگی حکاکی شده نیست، بلکه عبارت است از دسترسی به نسخه‌های خطی به وسیله علم باستان‌شناسی. «این اسناد خطی ممکن است نوشته‌های عمومی یا شخصی باشند که روی سنگ یا مواد استوار همانند و یا بر پاپیروس‌ها که از ماسه‌های مصر پیدا شدهثبت شده باشند. اسناد شامل متون ادبی، صورت خرید خانم‌های خانه‌دار و یادداشت‌های خصوصی است که بر بقایای سفال‌های کنده شده، و یا ممکن است این اسناد نقش‌ها و نوشته‌هایی باشند که بر سکه حک شده‌اند و حاوی اطلاعاتی است از فرمانروایان گمنام آن زمان و یا تبلیغات دولتی به مردمی که آنها را به کار می‌برده‌اند. اسناد ممکن است مانند "پاپیروس‌های چستربیتی گامران" مدارکی از کتب مقدس باشند که کلیساها آن را نگه‌داری می‌کردند و یا مانند طومارها و یا متون عرفانی از همدی(Nag Hammadi) ، بقایای کتاب‌خانه انجمن مذهبی می‌باشند؛ به هر تقدیر هر خصوصیاتی که این مدارک داشته باشند آنها برای مطالعه عهد جدید بسیار مهم و لازم می‌باشند. همان گونه که نوشته‌های میخی بر الواح سنگی برای عهد عتیق حائز اهمیت هستند» (۱۳). اسنادی که بر پاپیروس‌ها نوشته شده‌اند اطلاعاتی وسیع ارائه داده‌اند .

مردم عادی بر روی پاپیروس نامه می‌نوشتند و حساب‌های اقتصادی زندگی خود را بر آن یادداشت می‌کردند. وسیله تحریر ارزانتر دیگر تکه‌های سفالی بود که به استراکا (Ostraca) معروف است و برای نوشتن مطالب متفرقه به کار می‌رفت؛ یکی از مهم‌ترین آنها که از توده‌های خرابه‌های قدیمی به دست آمده سفالی است که تشابه و رابطه زبان محاوره‌ای مردم را با زبان یونانی عهد جدید آشکار

می‌سازد. تا قبل از این کشف عقیده عمومی بر این بود که میان زبان ادبی یونانی و زبان یونانی عهد جدید اختلاف فاحشی وجود دارد. حتی برخی از پژوهشگران معتقد بودند که یونانی عهد جدید زبانی است آسمانی که جهت نگارش امور روحانی مسیحیت عطا شده ولی کشف پاپیروس ثابت کرد که یونانی عهد جدید تشابه زیادی با زبان عامه مردم داشته است. در سال ۱۹۳۱ مجموعه‌ای از پاپیروس‌های برخی از نسخ عهد جدید یونانی بدست آمد و به پاپیروس‌های چتربیتی معروف شد. بروس اظهار می‌دارد که این دسته پاپیروس‌ها بدون شک کتاب مقدس برخی از کلیساهای دور افتاده مصر محسوب می‌شده است. زیرا حاوی یازده قسمت خطی از کتاب مقدس می‌باشد. سه قسمت آن در شکل کامل خود شامل بیشترین قسمت‌های عهد جدید است، که یکی از آنها چهار انجیل و اعمال رسولان، دومی ۹ رساله پولس به کلیساها و رساله عبرانیان و سومی مکاشفه را تشکیل می‌دهند. هر سه قسمت در سده سوم به تحریر رسیده‌اند. نسخه خطی که مربوط به رسالات پولس است قدیمی‌تر از همه می‌باشد و در اوایل سده مزبور نگاشته شده است. حتی با وجود ناقص بودن این نسخه‌های پاپیروس آنها مهم‌ترین گواه تاریخ عهد جدید و باارزش‌ترین مدرک برای شناسایی نسخه (Caesvean)به حساب می‌آیند .

نمونه‌های فوق اهمیت اکتشافات پاپیروس را نشان می‌دهند. یکی از منابع باارزش اطلاعات کتیبه‌های سنگی است. فرمان کلودیوس که بر سنگ آهکی نگاشته شده نمونه‌ای است از این کتیبه‌ها، کتیبه مزبور در دلفی واقع در قسمت مرکزی یونان بدست آمده است.» این فرمان در خلال هفت ماه اول سال ۵۲ میلادی نوشته شده و در آن از گالیلو به عنوان فرماندار رومی در اخائیه نام برده شده است. در ضمن از دیگر مانبع پیداست که از فرمانداری گالیلو بیش از یک سال دوام نیافته و از آنجا که فرمانداران در اول ماه ژوئیه به کار خود گماشته می‌شدند، نتیجه می‌شود که گالیلو در سال ۵۱ میلادی به فرمانداری رسیده است و چون فرمانداری گالیلو در اخائیه هم زمان با یک سال و نیم خدمت پولس در قرنتس بوده (اعمال رسولان ۱۸: ۱۱ و ۱۲)، می‌توان از روی کتیبه کلودیوس زمان خدمت پولس را به طور دقیق دانست» (۱۴). لوقا در نوشته خود اشاره ویژه‌ای به اشخاص و مکان‌ها می‌کند، بنابراین کشف آثار باستانی نوشته‌های او را بیشتر از سایر نوشته‌های عهد جدید تعبیر و تأیید می‌کند، به طوری که در دقت نوشته‌های لوقا شکی باقی نیست. هر وقت به صداقت نوشته‌های لوقا مشکوک شده‌اند، آثاری جدید کشف شده که به درستی و حقانیت او مهر تأیید زده است .بروس اظهار می‌دارد که (برای مثال لوقا ۱: ۳ را که لیسانیوس تیترارک آبلیه را با یحیی تعمیددهنده هم زمان می‌دانست (۲۷ م) اشتباه تاریخی تلقی می‌کردند، زیرا به طوری که مورخان نگاشته‌اند تنها فرمانروایی که در این قسمت حکومت می‌کرده و لیسانیوس نام داشته فرماندار نبوده بلکه پادشاهی که آنتونی بنا به تحریک کلئوپاترا در سال ۳۶ قبل از میلاد او را به این مقام گماشته بود.

لیکن کتیبه یونانی که در آبیلا (۱۸ میلی مغرب شمال غربی دمشق) جایی که نام آبلیه از آن گرفته

شده، پیدا شده است. شخصی بنام لیسانیوس را تیترارک (فرمانداری که از طرف قیصر روم منصوب می‌شد- مترجم (معرفی کرده و زمان فرمانداری او را بین ۱۴- ۲۹ میلادی نگاشته که با زمانی که لوقا به آن اشاره کرده برابر است». در سال ۱۹۴۵ مشتی مدارک خارق‌العاده بدست آمد. سوکینک (Eleazar L. Sukenik)در نزدیکی تالیپوت، از حومه‌های اورشلیم دو ظرف کشف کرد که در آنها استخوان‌های مرده بود. ظرف‌ها در داخل گودالی بودند که از سال‌های پیش از ۵۰ میلادی مورد استفاده قرار گرفته است Bruce .معتقد است که امکان دارد «در این نقطه آثاری از اجتماع ۲۰ سال اول مسیحیان اورشلیم موجود باشد» (۱۵). کشف سکه‌های قدیمی نیز در زمینه تاریخ عهد جدید اطلاعاتی عرضه داشته است. یکی از مهم‌ترین مسائل در تعیین زندگی پولس تاریخ به خلافت رسیدن فستوس است که به جای خلیفه قبلی فلیکس به تخت نشست (اعمال رسولان ۲۴: ۲۷). در سال پنجم حکومت نرون قبل از اکتبر ۵۹ میلادی سکه جدیدی ضرب خورده که احتمال نمایشگر آغاز خلیفه‌گری فستوس است .هویت برخی اماکن مقدس به طور قطعی آشکار شده و از مکان‌های معمولی نیز شناسایی به عمل آمده است. شناسایی جاهای معمولی آسان‌تر از کشف هویت نقاطی است که در آن وقایع بزرگ عهد جدید اتفاق افتاده است. اورشلیم در سال ۷۰ میلادی نابود گردید و در سال ۱۳۵ میلادی شهر دیگری به جای آن بنا گردید .همین امر شناسایی محل‌های اورشلیم را که اناجیل و اعمال رسولان از آنها نام می‌بردند، مشکل ساخته است، لیکن برخی از قسمت‌ها را به راحتی می‌توان تشخیص داد مانند: محوطه هیکل (معبد) و حوض سیلوحا جایی که مسیح مرد نابینا را برای شفا به آنجا فرستاد (یوحنا ۹: ۱۱) .

باستان‌شناسی در امر درک کتاب مقدس کمک مؤثری است، به طوری که بدون وجود اطلاعات جالب آن برخی مطالب مبهم باقی می‌ماند و حتی در بعضی موارد اگر این اطلاعات کمک نمی‌کردند چه بسا مطالبی که مشکوک یا نادرست تلقی می‌شدند. می‌توانیم باکنیون (Sir Fredric Kenyon) هم عقیده باشیم که «به نظر من ارزش واقعی باستان‌شناسی این نیست که حقیقت مطالب کتاب مقدس را ثابت می‌کند بلکه این که کتاب مقدس را روشن می‌کند...کمکی که باستان‌شناسی به مطالعه کتاب مقدس نموده باعث شده دانش ما درمورد داستان‌های این کتاب به ویژه عهد عتیق وسیع‌تر و عمیق‌تر گردد...». نتیجه مطالعات باستان‌شناسی آن که ضمن اثبات حقانیت عهد عتیق معانی آن را نیز روشن ساخته است. انتقادات مخرب جای خود را به حمایت از کتاب مقدس داده است و هر شخص معمولی می‌تواند کتاب مقدس خود را با اطمینان بخواند زیرا هرچه پژوهش‌های جدید ابراز دارند باز کلام خدای ما تا ابد باقی است.

توضیحات:

(۱)- Vos, Howard F. An Introduction To Bible Archaeology p. 121, guoting from W. F. Albright, Archaeology and the Religion of Israel. Chicago: Moody press,

n.d.

(۲)– Burtows, Millar, What Mean These Stones? P.1. New Haven: American Schools of Orietal Research, 1941

(۳)– Kenyon Sir Frederic, The Bible and Archaeology, p. 279

(۴)– همان کتاب.

(۵)– Glueck Nelson. Rivers in The Desert p. 31

(۶)– Short, A. Rendle

(۷)– Vos, Howard F. "Genesis Archaeology" p. 52 Chicago Moody Press, 1963

(۸)– Short, A. Rendle p. 138

(۹)– 75 Chicago: Moody Press, 1956 Vos, Howard F. An Introduction To Bible Archaeology p.

(۱۰)– Glueck, Nelson "Ezion – Gober", Bnlletin of bThe American Sc ools of Oriental Research.

(۱۱)– Vos.

(۱۲)– Short

(۱۳)– Bruce, F. F. "Archaeological Confirmation of The New Testament"

(۱۴)– همان کتاب.

(۱۵)– همان کتاب.

(۱۶)–

Sir Fredric Kenyon

فصل هشتم: آیا مسیحیت منطقی است؟

درجواب معلم دینی کلیسا که سؤال کرده بود «ایمان چیست؟»، پسر بچه‌ای چنین جواب داد: «ایمان یعنی باور کردن چیزی که می‌دانیم راست نیست!». چندان به نظر نمی‌رسد که غیر مسیحیان چنین نظری داشته باشند. ولی قبول این که مسیحیان نیز همین عقیده را داشته باشند مشکل و فوق‌العاده تأسف‌انگیز است. گاهی فرصتی برایم پیش می‌آید تا در جلسات بحث ازاد شرکت کرده، انجیل را به شرکت‌کنندگان بشناسانم. معمولا پس از سخنرانی، شنوندگان سؤالاتی مطرح می‌کنند. بحث‌هایی که به دنبال سؤالات پیش می‌آید گاهی مرا خوشحال می‌سازند و برخی مواقع نیز مأیوس. غیر مسیحیان معتقدند که جلسه مفیدی است چون در آن برای اولین بار چیزی معنی‌دار می‌شنوند. اظهار نظر آنان مرا شاد می‌سازد، ولی وقتی می‌شنوم مسیحیان نیز همین عقیده را دارند خوشحالی من جای خود را به ترس و یأس می‌دهد. چرا این مسیحیان به خود زحمت پژوهش در انجیل را نمی‌دهند تا درک کنند هرگاه انجیل نیز در مقایسه با دیگر مسلک‌ها و عقاید قرار می‌گیرد یارای مقاومت و اثبات درستی خود را خواهد داشت؟ اینان باید بدانند که مسیحیت با فکر و منطق منافی نیست. ما در دنیای علم و منطق زندگی می‌کنیم. دیگر دانستن این که به چه ایمان داریم کافی نیست. بلکه باید دلیل چرای ایمان و اعتقاد خود را نیز بدانیم. تنها ایمان به چیزی دلیل درستی آن چیز نیست و درستی یا نادرستی آن بستگی به اعتقاد و ایمان مردم ندارد. همین موضوع درمورد مسیحیت و هر چیز دیگر نیز صدق می‌کند.

امروزه در بین مسیحیان دو عقیده غلط درمورد این که آیا مسیحیت منطقی است یا نه، رایج شده است. اولی عبارت است از دسترسی به مسیحیت به شیوه‌ای نامعقول. اغلب این قسمت از کتاب مقدس را که می‌فرماید» :با خبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و فکر باطل بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی نه بر حسب مسیح» (کولسیان ۲: ۸)، اشتباه می‌فهمند. برداشت آنان از این آیه طوری است که فورا این تصور را به وجود می‌آورد که مسیحیت اگر هم مخالف منطق نباشد لااقل عاری از منطق است. غافل از این که ارائه معقول انجیل لازم است نه به طرزی که منطق را جانشین ایمان کنیم، بلکه آن را زمینه‌ای برای ایمان بدانیم، نه این که منطق جایگزین خدمت روح خدا شود بلکه وسیله‌ای باشد جهت روشن ساختن حقایق عینی کلام خدا تا این که مردم منطق را وسیله‌ای در اختیار روح‌القدس بدانند، زیرا این روح‌القدس است که دنیا را با دادن پیام خود متقاعد می‌سازد. «آنتونی فلو دانشمند پژوهشگر، در بیان مثالی که از داستان "جان میزدم" اقتباس شده، تشریح می‌کند که در نظر غیر مسیحیان اعتقادات مذهبی که نتوان از آن آزمایش عینی به عمل آورد پوچ است: «روزی دو سیاح به محلی بی‌درخت در جنگل پا نهادند که در آن علف‌های هرزه و گل‌های بسیاری روئیده بود. یکی از سیاحان به دیگری گفت: "چنین به نظر می‌رسد که این قطعه زمین در دست باغبانی بوده است. ولی دوستش مخالفت ورزیده، اظهار داشت: باغبانی در این مکان

نبوده است. پس از آن چادرهای خود را برپا داشته به مراقبت پرداختند، مع‌الهذا از باغبان خبری نشد. "شاید باغبان شخصی نامرئی است!" به پیروی از این فکر زمین را با سیم خاردار محصور نموده جریان برق از آن عبور دادند و خود با کمک سگ‌های شکاری به نگهبانی پرداختند .

ولی جریان برق کسی را غافلگیر نکرد. حرکتی نیز در سیم‌ها مشاهده نشد و سگ‌های شکاری هم برای کسی پارس نکردند.با تمام این احوال سیاح اولی قانع نشد. بی‌شک باغبانی وجود دارد، باغبانی نامرئی و مصون از نیروی برق که برای محافظت از باغچه‌ای که بدان دل بسته است، مخفیانه به آنجا می‌رود. بالاخره سیاح شکاک لب به سخن گشود "پس کجاست شخصی که به وجودش معتقد بودی؟ کجاست آن شخص غیر قابل لمس و نامرئی، آن باغبان ساختگی؟ چطور ممکن است وجود چنین باغبانی حقیقت داشته باشد؟" (۱). مثال مذکور برای تمام مذاهب که دعوی حقانیت دارند خط بطلان می‌کشد، جز بر مسیحیت زیرا ادعای مسیحیت تنها این نیست که باغبانی دلسوز از دنیا مواظبت می‌نماید بلکه این باغبان به شکل واقعی و تجربی در شخص عیسی مسیح وارد عالم انسانیت می‌شود (یوحنا ۲۰: ۱۴ و ۱۵) و رستاخیز مسیح دلیل روشنی است از ورود وی. عده دیگر از مسیحیان خوشبین نیز بر این عقیده‌اند که تنها با پاسخ دادن به سؤالات و بحث کردن می‌توانند مردم را به ملکوت خدا رهنمون گردند. هم چنان که با تفنگ بادی نمی‌توان در دیوار آجری سوراخی ایجاد کرد، با استفاده از این روش نیز نتیجه‌ای عاید نخواهد شد و سرانجام آن محکوم به فناست .

گرچه کتاب مقدس از جنبه عقلانی نیز برخوردار است ولی نباید جنبه اخلاقی آن را نادیده انگاشت. «انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود» (اول قرنتیان ۲: ۱۴). اگر روح‌القدس یاری نکند هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد و یکی از شیوه‌هایی که روح‌القدس برای روشن ساختن موضوع به کار می‌برد، عبارت است از شرح دادن انجیل و خط مشی که خدا درمورد انسان دارد، به طرزی منطقی. از آن جایی که مسائل انجیل به طرز قانع‌کننده‌ای ارائه نمی‌شود، اغلب غیر مسیحیان نسبت به آن بی‌اعتنا می‌باشند، ایمان واقعی را با خرافاتی که بر احساسات استوار است در هم می‌آمیزند و درنتیجه از قبول انجیل امتناع می‌ورزند. گفتار مسیح در انجیل متی ۲۲: ۳۷ دلیل دیگری است بر منطقی بودن انجیل، «خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.» تمام وجود انسان اعم از عقل و احساسات و اراده در امر توبه دخالت دارد. پولس رسول می‌گوید» :من به جهت حمایت انجیل معین شده‌ام» (فیلیپیان ۱: ۱۷). اظهارات مذکور دلالت بر کتابی روشن و قابل فهم می‌نماید که در عین حال با عقل نیز می‌توان آن را دریافت و از آن دفاع کرد. آشکار است که فکر ناآگاه نمی‌تواند به معرفت و حقیقت الهی پی ببرد؛ بلکه برای درک منطقی این حقیقت، آگاهی حقیقی لازم است. انجیل همیشه با حقیقت مترادف است و حقیقت نیز همواره با خطا متضاد است (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۱ و ۱۲) .

پولس رسول در رساله خود به رومیان می‌نویسد که «تمام مردم از دانش و معرفت کافی جهت پی

بردن به وجود خدا به وسیله طبیعت برخوردارند» (رومیان ۱: ۲۰). سپس می‌افزاید که «طغیان مردم نسبت به آفریدگار مانع شناختن خداست، نه این که خدا وجود غیر قابل درک و شناسایی باشد»، «هرچند خدا را شناختند ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند» (رومیان ۱: ۲۱). « ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق» (رومیان ۱: ۲۵) .

»روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند» (رومیان ۱: ۲۸). جنبه اخلاقی مسیحیت در تمام موارد، جنبه عقلانی خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد .برای ایمان آوردن خواستن شرط است نه توانستن. وقتی مسیح فریسیان را مخاطب قرار می‌داد به این مطلب اشاره کرد: «نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید» (یوحنا ۵: ۳۹). مسیح کاملا این مطلب را روشن می‌سازد که تسلیم اخلاقی منجر به رفع مسائل و مشکلات عقلانی می‌شود. «اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آورد درباره تعلیم خواهد دانست که از خدا یا آن که من از خود سخن می‌رانم» (یوحنا ۷: ۱۷). اغلب اوقات مشکلات فکری و عقلانی چون قشری از دود، سرکشی‌های اخلاقی را می‌پوشاند .

یک روز دانشجویی اظهار داشت که جواب‌هایی که به سؤالاتش داده بودم کاملا قانع‌کننده بوده است. از او پرسیدم: «حالا می‌خواهید مسیحی بشوید؟» جواب داد: «خیر». با تعجب گفتم» :چرا؟» پاسخ داد: «راستش را بخواهید نمی‌خواهم شیوه زندگیم بهم بخورد.» او درک کرده بود که نکته اصلی موضوع مربوط به عقل نیست، بلکه مربوط به اخلاق است. مردم اغلب می‌پرسند: «اگر مسیحیت منطقی و حقیقی است، چرا اکثر تحصیل‌کرده‌ها آن را قبول نمی‌کنند؟» جواب بسیار ساده است: به همان دلیل که اکثر افراد تحصیل‌نکرده نیز به مسیحیت ایمان نمی‌آورند؛ یعنی نمی‌خواهند. این امر بستگی به توانایی فکری ندارد. چه بسا هستند کسانی که با وجود مسیحی بودن در زمینه‌های مختلف هنری و عملی تبحر دارند. ایمان آوردن مسئله‌ایست که اساسا به اراده انسان بستگی دارد. مسیحیت به تمام سؤالات پاسخ کامل نمی‌دهد زیرا هنوز خداوند ما مسیح معرفت خود را درمورد همه چیز به ما آشکار نساخته است. «چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و او چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است» (تثنیه ۲۹: ۲۹). ولی به هر تقدیر ما از اطلاعات لازم و کافی برخورداریم تا زیربنای محکمی برای ایمان و اعتقادات خود بگذاریم. ایمان در مسیحیت بر پایه شهادت استوار است و ایمانی است با دلیل که ممکن است ماورای دلیل و منطق باشد ولی هرگز مخالف آن نیست .

هدف از نگارش این کتاب تشریح سؤالاتی است که اغلب عنوان می‌شود، سعی شده جواب‌هایی ولو مقدماتی برای این سؤالات ارائه شود .

توضیحات:

(۱)– **Flew Anthony. "Theology and Falsification**

فصل نهم: آیا مسیح از مردگان برخاست؟

طرفداران و دشمنان آیین مسیحیت هر دو به خوبی دریافته‌اند که رستاخیز مسیح پایه مسیحیت را تشکیل می‌دهد. پولس آن رسول بزرگ به ساکنین قرنتس که به طور کلی منکر رستاخیز بودند نوشت: «اگر مسیح برنخاست باطل است وعظ ما و باطل است ایمان شما»، تمام بحث پولس بر اساس رستاخیز مسیح بود. یا مسیح از مردگان برخاسته و یا برنخاسته است. اگر مسیح از مردگان برخاسته باشد، باید این امر را بزرگترین واقعه تاریخی تلقی کرد زیرا به موجب آن عمیق‌ترین سؤالی که در مورد "وجود" خود داریم به طور قطعی پاسخ داده می‌شود: از کجا آمده‌ایم؟ مقصود زندگی ما چیست؟ به کجا می‌رویم؟ اگر مسیح برخاسته است می‌توانیم به یقین بدانیم که خدایی هست. او کیست، چگونه با او تماس شخصی برقرار کنیم. تمام هستی از مفهوم و مقصود برخوردار می‌گردد و می‌توان خدای زنده را در امور زندگی خود دخالت داد، اگر مسیح برخاسته است. اگر عیسی ناصری از مردگان برخاسته باشد، تمام این وقایع و سایر وقایع عالی اتفاق می‌افتد و حقیقت دارند. از طرف دیگر اگر مسیح زنده نشده باشد مسیحیت چیزی جز یک کالای عتیق که در موزه نگهداری می‌شود نیست؛ هیچ اعتبار خارجی ندارد و واقعی نیست. گرچه یک فکر ایده‌آلی است، لیکن ارزش این را ندارد که انسان به خاطرش متحمل این همه زحمت شود. شهدایی که با سراییدن سرود جلوی شیرها انداخته شده‌اند و میسیونرهای معاصر که جان خود را در «اکوادور» و «کنگو» در راه بشارت مسیحیت فدا ساخته‌اند، اشخاصی گمراه و ساده‌ای بوده‌اند.

دشمنان مسیحیت بیشتر رستاخیز مسیح را هدف حمله خود قرار می‌دهند، زیرا دیده شده که مسئله دشوار و غیر قابل هضم همین موضوع می‌باشد. یک مورد قابل ذکر حمله یک وکیل انگلیسی بنام فرانک مارسین در سال‌های بعد از ۱۹۳۰ بود. نامبرده مطمئن بود که رستاخیز مسیح افسانه و خیالی بیش نیست. از آنجا که او فهمیده بود این موضوع پایه مسیحیت را تشکیل می‌دهد تصمیم گرفت با برملا کردن این حقه و خرافات برای همیشه دنیا را از شر آن راحت سازد. او فکر می‌کرد که چون وکیل است و از صلاحیت انتقادی برخوردار می‌باشد. در بررسی شواهد سختگیری به خرج خواهد داد و هیچ شاهدی را که واجد شرایط برای ورود به دادگاه نباشد قبول نخواهد کرد. به هر تقدیر هنگامی که با تحقیقات خود مشغول بود، حادثه جالبی اتفاق افتاد. جریان دادگاه آن طور که او انتظار داشت چندان هم بی‌درد سر نبود. نتیجه این مورد کتابی شد به وسیله همین وکیل که فصل اول آن بنام «کتابی که نمی‌خواست نوشته شود» می‌باشد. در این کتاب او شرح می‌دهد که چگونه پس از بررسی شواهدو مدارک بر خلاف میل خود، به این نتیجه رسید که رستاخیز مسیح واقعا اتفاق افتاده است. کتاب او بنام «سنگ را که غلطانید» می‌باشد. چه قرائنی در زمینه جواب دادن به سؤال "آیا مسیح از مرگ برخاست؟" وجود دارد؟

نخستین شاهد کلیسای مسیحیان است که گسترش آن جهانی است و در سال ۳۲ میلادی در فلسطین آغاز شد. آیا کلیسا خود به خود به وجود آمد یا علتی باعث پیدایش آن شد؟ این مردمی که برای نخستین بار در انطاکیه به مسیحی لقب گرفتند دنیای زمان خود را زیرورو کردند. تعلیمات، موعظه، زندگی و حتی مرگ آنان بر اساس قیام مسیح استوار بود. دومین شاهد روز پرستش مسیحیان (یکشنبه) است، که سابقه آن باز به سال ۳۲ میلادی برمی‌گردد. چنین تغییر اساسی در تقویم آن زمان حکایت از واقعه بزرگ و مهمی می‌کند. واقعه‌ای که منجر به تغییر روز عبادت از روز هفتم سبت یهودیان به روز اول، یکشنبه گردید. مسیحیان به مناسبت قیام مسیح روز پرستش را تغییر داده بودند. با توجه به این که این مسیحیان یهودی بودند تغییر روز شنبه امر مهمی می‌نماید. چه چیزی غیر از قیام مسیح می‌توانست باعث این تغییر تاریخی گردد. سومین شاهد کتاب مسیحیان یعنی عهد جدید است. در صفحات این کتاب شش نویسنده جدا از هم یافت می‌شوند که بر واقعیت رستاخیز مسیح شهادت می‌دهند. سه مورد آنها شاهدان عینی هستند: یوحنا، پطرس و متی. پولس در نوشته‌های اولیه خود که به کلیساها می‌فرستاد از رستاخیز مسیح به عنوان امری که برای خود و خوانندگانش کاملا شناخته و ثابت شده بود یاد می‌کرد .

آیا این اشخاص که در تغییر و تحول اخلاقی جامعه سهم شایانی داشتند، ممکن است دروغ‌گو یا دیوانه بوده باشند؟ قبول چنین احتمالی از پذیرفتن خود مطلب رستاخیز مشکل‌تر است به ویژه آن که کوچکترین مدرکی هم برای اثبات آن ندارد. در بین این مدارک دو مورد وجود دارد که برای ایمان‌داران و چه برای بی‌ایمانان کاملا باید روشن گردد و آنها عبارتند از قبر خالی مسیح و ظهور وی بعد از مرگش. آیا می‌توان قبر خالی را مدرکی برای واقعیت قیام مسیح دانست؟ نخستین شایعه‌ای که در این مورد ذکر شده بود که شاگردانش بدن مسیح را از قبر دزدیده‌اند. در متی ۱۱:۲۸-۱۵ مشاهده می‌کنیم که رؤسای کهنه و مشایخ وقتی قبر حیرت انگیز ناپدید شدن بدن مسیح را می‌شنوند چه عکس‌العملی نشان می‌دهند. آنها به سربازان پول داده گفتند این خبر را شایع کنند که وقتی خواب بودند شاگردان مسیح بدن او را دزدیدند. ساختگی بودن این داستان چنان روشن بود که متی حتی زحمت تکذیب آن را بر خود هموار نکرد! اگر شما از همسایتان شکایت کنید که هنگام شب وقتی خواب بودید به منزلتان آمده و تلویزیون شما را دزدیده است، هیچ قاضی به شکایتتان رسیدگی نخواهد کرد. چه کسی می‌تواند بگوید هنگام خواب چه اتفاقی افتاده است؟ هر دادگاهی به این نوع شکایت خواهد خندید. به علاوه از نظر روان‌شناسی و علم اخلاق غیر ممکن است چنین اتفاقی افتاده باشد. دزدیدن بدن مسیح دور از شأن حواریون است که ما می‌شناسیم و اگر آنها بدن مسیح را دزدیده باشند عمدا به مردم دروغ گفته‌اند و مسئول گمراهی و مرگ هزاران نفر هستند. حتی اگر بعضی از شاگردان هم مرتکب این عمل شده باشند، حتما سایر شاگردان از موضوع اطلاع پیدا می‌کردند.

هر یک از حواریون به خاطر اعتقاد و ایمان خود عذاب کشیدند و شهید شدند. انسان به خاطر چیزی که به حقیقی بودنش اعتقاد داشته باشد جانش را فدا خواهد کرد ولو این که عقیده‌اش در واقع دور از حقیقت باشد و یا لااقل می‌توان گفت که هیچ کس به خاطر چیزی که می‌داند دروغ است خودش را به کشتن نخواهد داد. انسان هر چقدر هم که دروغ‌گو باشد در بستر مرگ راست می‌گوید. به علاوه ظهور مسیح بعد از مرگش قضیه دزدیده شدن بدن وی را تکذیب می‌کند. فرض دیگر درمورد قبر خالی این است که رؤسای یهود و روم بدن مسیح را به جای دیگر منتقل کرده باشند. ولی چرا؟ اگر آنها می‌خواستند چنین کاری را بکنند دیگر چرا برای محافظت از قبر نگهبان می‌گماشتند؟ اما جواب قانع‌کننده دیگری این است که رؤسای یهود در مقابل موعظه شاگردان که با جرأت از رستاخیز مسیح در اورشلیم صحبت می‌کردند سکوت اختیار کردند. رهبران شورا غضبناک شدند و جهت پیشگیری از انتشار این خبر از هیچ چیز مضایقه نکردند (اعمال رسولان باب ۴). آنان به منظور بستن دهان پطرس و یوحنا آنها را زدند و تهدیدشان کردند. راه حلی بهتر از این نیز وجود داشت. اگر این ررسا واقعا به بدن مسیح دسترسی داشتند، آن را در خیابان‌های اورشلیم به نمایش درمی‌آوردند و با یک یورش ناگهانی مسیحیت را در گهواره‌اش خفه می‌کردند. بنابراین آشکار است که بدن مسیح نزد آنها نبوده است.

شایعه دیگر این است که زنانی که بر سر قبر می‌رفتند به علت غم و اندوهی که داشتند در تاریکی شب اشتباها به سر قبر دیگری رفته باشند و از شدت ناراحتی وقتی قبر خالی را دیدند خیال کردند مسیح زنده شده است. این اشکال نیز با دلیلی که برای مسئله قبل ارائه شد رفع می‌شود. اگر زنان سراغ قبر دیگری رفته باشند پس چرا رؤسای کهنه و دشمنان دیگر مسیحیت به قبر مسیح نرفتند تا بدن او را به مردم نشان دهند؟ به علاوه غیر ممکن است که پطرس و یوحنا نیز مرتکب همان اشتباه شده باشند .از طرف دیگر یوسف صاحب قبر نیز می‌توانست آنها را از اشتباه درآورد. درضمن لازم به تذکر است که قبر مسیح در قبرستان عمومی نبود، بلکه او را در قبر شخصی گذاردند؛ قبر دیگری در آن حوالی نبود که باعث این اشتباه شود. فرضیه سست دیگری نیز درمورد قبر خالی مسیح عرضه شده است، با این عنوان که مسیح واقعا نمرد بلکه در اثر خستگی، درد و از دست دادن خون زیاد غش کرد و مردم فکر کردند او مرده است. وقتی او را در قبر سرد نهادند به هوش آمد و نزد شاگردانش رفت و آنها گمان بردند که مسیح از مرگ زنده شده است. داستان مذکور از فرضیه‌های نوینی است که برای نخستین بار در اواخر قرن هجدهم شایع شد. جالب است چطور در بین حملات شدیدی که در زمان‌های پیشین به مسیحیت می‌شد، انتقادی به این شکل دیده نشده است. تمام قرائن نخستین مرگ مسیح را تأیید می‌کنند.

به هر تقدیر برای چند لحظه فرض می‌کنیم که مسیح در حال بی‌هوشی زنده به قبر سپرده شد. آیا ممکن است که باور کرد که او سه روز بدون غذا و آب و توشه توانسته باشد در قبری مرطوب زنده

بماند؟ چطور او توانسته در زیر کتانی که بدنش را با آن پیچیده بودند زنده بماند؟ آیا او این قدر قدرت داشته که خود را از بندهای کفن آزاد کرده در سنگی قبر را کنار زده و بر نگهبانان رومی غلبه کرده و با پاهای سوراخ شده خود کیلومترها راه رفته باشد؟ قبول چنین عقیده واهی به مراتب مشکل‌تر از قبول واقعه روشن رستاخیز مسیح است. حتی منتقد آلمانی استراوس **David Strauss)** که به هیچ وجه به رستاخیز مسیح ایمان ندارد، عقیده مذکور را بی‌اعتبار می‌داند و آن را رد می‌کند. او می‌گوید: «کسی که نیمه جان، تازه از قبر بیرون آمده، با بدنی ضعیف و رنجور راه رفته و محتاج به درمان و بانداژ و تقویت و پرستاری دقیق بوده و بالاخره به زحمات و آلام دچار شده باشد، محال است هرگز بتواند در نظر شاگردان فاتح مرگ و قبر و سرور حیات، جلوه‌گر شود .این موضوعی بود که در کار بشارتی آینده آنها تأثیر بسزایی داشت، رستاخیز ساختگی مزبور تأثیری را که زندگی و مرگ مسیح بر شاگردان داشت تضعیف می‌کرد یا حداکثر به صورت مرثیه‌ای درمی‌آورد ولی به هیچ وجه نمی‌توانست غم آنها را به شادی مبدل کند و احترامی را که نسبت به مسیح قائل بودند به حد پرستش اوج دهد» (۱).

بالاخره اگر این فرض درست باشد خود مسیح دروغ آشکارا گفته است. شاگردانش به زنده شدن او بعد از مرگ ایمان داشتند و آن را موعظه می‌کردند و مسیح در صدد برنیامد مانع اعتقاد آنها شود بلکه برعکس از آنها حمایت نیز کرد. تنها تئوری قابل قبول درمورد قبر خالی مسیح این است که عیسی مسیح به واقع از مرگ قیام کرد. نکته دوم که هر ایمان‌دار و بی‌ایمانی باید آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد نوشته‌هایی است که بر ظهور مسیح پس از مرگ دلالت می‌کند. دوره ظهور مسیح از قیام او، از مرگ شروع می‌شود و تا صعود او بعد از ۴۰ روز ادامه دارد. درباره ظهور او دست کم ده مورد مجزا ذکر شده است که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و در حضور مردم گوناگون اتفاق افتاده است. سه مورد پطرس و یعقوب و مریم مجدلیه بودند که مسیح بر آنها ظاهر شد. سپس ظهور چند بارگی مسیح است به مجمع شاگردان و باز ظهورش به ۵۰۰ تن از برادرانی که دور هم جمع بودند. هم چنین در جاهای مختلف خود را نشان داد، چند بار در داخل باغ نزدیک قبر خود، چند بار در بالاخانه‌ای، یک بار در اورشلیم به عموآس و چند بار دیگر در جلیل که از اورشلیم فاصله زیادی داشت. هر بار که مسیح خود را ظاهر می‌کرد سخنان و رفتارش با دفعات قبل فرق داشت. بر اساس همان دلیلی که ثابت می‌کرد قبر خالی مسیح دروغ و افسانه نیست، قضیه ظهور مسیح بعد از مرگ هم نمی‌تواند نادرست باشد. زیرا از شهادت‌های بر حق کسانی که شاهدان عینی بودند و از درستی نظرات خود اطمینان کامل داشتند برخوردار است .

مهم‌ترین فرضیه‌ای که به منظور تکذیب وقایع ظهور مسیح ارائه شده این است که این وقایع وهم و خیالی بیش نبوده‌اند. در وهله نخست به نظر می‌رسد که این فرضیه یک نوع تعریف دیگری است از وقایع مافوق‌الطبیعه. ولی این فرضیه تا موقعی درست است که انسان از قوانینی که بر اساس

تجربیات پزشکی اخیر ارائه شده بی‌اطلاع باشد. این قوانین بر پدیده‌های روانی نظیر مورد فوق دلالت می‌کند. وقتی این قوانین به شواهد موجود ربط داده می‌طشود ملاحظه می‌گردد که فرضیه‌ای که در ابتدا منطقی و درست به نظر می‌آمد اینک به صورت غیر ممکن درمی‌آید. عموما کسانی که به وهم و اندیشه‌های بیهوده دچار می‌شوند که گرایشی محسوس به اندیشه کردن و در خود فرو رفتن دارند و دچار اختلالات عصبی هم هستند. درست است که در بین گروه زنان شاهد ممکن است عده‌ای احساساتی وجود داشته‌اند، ولی مردانی چون پطرس ماهیگیر و دیگران نیز بودند که تن به احساسات نمی‌دادند و فقط سخن حسابی و عملی را می‌پذیرفتند.

وهم و خیال پدیده‌ای است کاملا باطنی و شخصی، به همین دلیل هیچ وقت دو نفر دچار یک نوع وهم و خیال نمی‌شوند. در صورتی که درمورد رستاخیز مسیح نه فقط او به اشخاص به طور انفرادی ظاهر شد بلکه به گروه‌ها نیز چنان که یک بار به اجتماعی متجاوز از 500 تن آشکار شد. به طوری که پولس اظهار می‌داشت هنوز عده‌ای از آن گروه زنده بودند و می‌توانستند بر آن واقعه شهادت دهند (اول قرنتیان ۱۵). اشخاص معمولا در زمان و مکان بخصوصی دچار عارضه وهم و خیال می‌شوند و این عارضه ناشی از تصوراتی است که درمورد واقعه‌ای بر ذهن آنها ایجاد می‌شود. ولی ظهور مسیح هم در داخل خانه‌ها و هم در محیط باز، هم در صبح و هم در بعد از ظهر و هم در شب اتفاق افتاد. عموما این عوارض روانی به طور طویل‌المدت و مرتب اتفاق می‌افتد. ولی ظهور مسیح به مدت چهل روز ادامه داشت و سپس ناگهان قطع شد. پس از آن هیچ کس ادعا نکرد که او را مجددا به همان هیئت دیده است. اغلب موضوعی که به طور قطعی، تئوری خیالی بودن واقعه ظهور مسیح را تکذیب می‌کند، فراموش می‌کنیم و آن این است که کسی خیالاتی می‌شود که گرایشی شدید به نقشه‌ای دارد که وجود خارجی ندارد و می‌خواهد به آن اعتقاد پیدا کند و حقیقت را با تصورات خود وفق دهد.

مثلا مادری که پسرش را در جنگ از دست داده است، به خاطر می‌آورد که چگونه او هر روز ساعت پنج و نیم بعد از ظهر از سر کار به منزل می‌آمد. این مادر کارش این است که هر روز در صندلی متحرک خود بنشیند و در افکار و خیالاتش فرو رود، سرانجام خیال می‌کند که پسرش از در وارد می‌شود و با او به صحبت می‌پردازد. در اینجاست که او از واقعیت خارج شده به خیالات پرداخته است. شاید کسی فکر کند شاگردان مسیح نیز درمورد رستاخیز وی چنین حالی داشته‌اند. واقعیت درست برعکس این است، آنها بر خلاف اراده و انتظار خود دریافتند که عیسی از مردگان زنده شده است. مریم صبح یکشنبه (اولین عید پاک) با شیشه عطری در دست بر سر قبر آمد چرا؟ برای تدهین بدن مرده مولای محبوب خود. آشکاراست که او انتظار نداشت با عیسی قیام کرده رو به رو شود. در واقع وقتی عیسی را دید او را با باغبان اشتباه گرفت! فقط وقتی مسیح با او صحبت کرد و خود را شناساند مریم توانست او را بشناسد. سایر شاگردان وقتی از موضوع خبردار شدند آن را باور

نکردند. این خبر را «افسانه‌ای پوچ» پنداشتند. وقتی بالاخره مسیح خود را به شاگردانش آشکار کرد آنها ترسیدند و فکر کردند روحی می‌بینند. آنها پنداشتند خیالاتی شده‌اند و به خود می‌لرزیدند، سرانجام مسیح مجبور شد بگوید: «بر من دست گذارده ببینید زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد چنان که می‌نگرید در من است» و از آنها پرسید غذا دارند و شاگردان تکه‌ای ماهی بریان به وی دادند. لوقا تذکر این نکته آشکار را لازم نمی‌داند که اشباح ماهی نمی‌خورند (لوقا ۲۴: ۳۶- ۴۳).

بالاخره نوبت می‌رسد به تومای شکاک که هنوز هم از او صحبت می‌شود. وقتی برای بار نخست مسیح به شاگردان ظاهر شد توما در بین آنها نبود. وقتی شاگردان واقعه را برای او تعریف کردند آن را باور نکرد و شاگردان را استهزا نمود. در واقع او می‌خواست بگوید: «من آدم منطقی هستم. تا با چشم خود نبینم باور نخواهم کرد. من هر چیز را از طریق تجربه قبول دارم. تا وقتی که انگشتم را در جای زخم‌های میخ دست‌هایش نگذارم و با دستم پهلویش را لمس نکنم باور نخواهم کرد» او خیالاتی نشده بود! یوحنا داستان مصور (یوحنا باب ۲۰) ظهور مجدد مسیح به شاگردان بعد از ۸ روز را نقل می‌کند. مسیح از توما می‌خواهد به بررسی دست‌ها و پهلوهایش بپردازد. ولی توما وقتی به مسیح چشم دوخت به زمین افتاد و او را پرستش نموده گفت: «ای خداوند و خدای من». در صورتی می‌توان ظهور مسیح را خطای احساس پنداشت که از شواهد موجود کاملا چشم‌پوشی شود. چه امری باعث شد مشتی شاگرد وحشت‌زده و ترسو به مردانی با جرأت و راسخ در اعتقاد خود تبدیل شوند؟ چه بود که پطرس را که شب قبل ازمصلوب شدن مسیح از ترس جانش سه بار عیسی را انکار کرد که حتی او را نمی‌شناسد به شیر ژیان مسیحیت تبدیل کرد؟ در حدود ۵۰ روز بعد از این واقعه پطرس به خاطر این که ادعا کرده بود که مسیح زنده را دیده است جانش به خطر افتاد. لازم به یادآوری است که پطرس وعظ تکان‌دهنده روز پنطیکاست خود را در اورشلیم ایراد کرد، یعنی جایی که این وقایع در آن اتفاق افتاده بود و به همین جهت زندگی‌اش در خطر بود. او در جلیل که فرسنگ‌ها از آن جا فاصله داشت نبود تا هیچ کس نتواند درستی وقایع را بسنجد و یا نسبت به سخنان طنین‌انداز او بی‌تفاوت باشد .

تنها رستاخیز مسیح می‌توانست این تغییر را به وجود آورد. سرانجام به بیان مدرکی از رستاخیز مسیح می‌پردازیم که در زمان خود شخصا از آن برخورداریم. اگر عیسی مسیح از مردگان زنده شده باشد، امروز هم زنده است و این قدرت را دارد که کسانی که او را به زندگی خودشان دعوت می‌کنند دگرگون سازد، امروزه هزاران نفر متفقا شهادت می‌دهند که زندگیشان به وسیله عیسی مسیح دستخوش انقلاب گشته است. مسیح موافق قول خود با آنها رفتار کرده است. با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود! هنوز هم می‌توانید» بچشید و ببینید که خدا نیکوست!» در، آزمایشگاه برای هرکس که بخواهد آزمایش کند باز است .

در خاتمه ما هم با کانن وست کات (Canon Wescott) که سال‌ها استاد بی‌نظیر «کمبریج» بوده می‌گوییم «واقعا اگر تمام شواهد مربوط به قیام مسیح را با هم جمع کنیم، با جرأت می‌توان گفت که هیچ اتفاق تاریخی به اندازه این واقعه از مدارک گوناگون بیشتر و بهتر برخوردار نیست .هیچ چیز نمی‌تواند در اثبات و درستی این واقعه نقصی تولید کند. مگر این که قضایای پیشین بر دروغ بودن آن شهادت دهند» (۲) .

توضیحات:

(۱)- Strauss, David. The Life of Jesus for The People vor.1, London 1879, P. 412

(۲)- Westcott, B. F. The Gospel of The Resurrection pp. 4- 6, London, 1879

فصل دهم: آیا مسیح خداست؟

شناخت قطعی وجود خدا و پی بردن به ذات الهی غیر ممکن است مگر این که خدا اراده کرده خود را بر ما آشکار کند. باید از کیفیت وجودی خدا آگاه شده، و خواست او را درباره خود بدانیم. شاید معترف به وجود خدا باشیم لیکن او را چون آدلف هیتلر دمدمی مزاج، شریر، بدبین و ستمگر بدانیم. چه برداشت وحشتناکی! برای دانستن این که اثر و مدرکی در مکاشفه خدا وجود دارد یا نه باید افق تاریخ را دقیقا بررسی نمود. اگر این کار را بکنیم متوجه می‌شویم که اثری روشن از مکاشفه خدا وجود دارد. تاریخ می‌گوید در دهکده گمنام از فلسطین در حدود ۲۰۰۰ سال قبل طفلی در آخوری زاده شد. به دنیا آمدن او در دل هیرودیس پادشاه وقت، هراسی به وجود آورد، اقدام پادشاه جهت از بین بردن طفلی که شایع بود پادشاه یهود خواهد شد، سبب کشته شدن کودکان بسیاری گردید، به طوری که تاریخ از آن واقعه به عنوان «کشتار معصومان» یاد می‌کند. والدین طفل او را به ناصره بردند و در آنجا عیسی حرفه ناپدریش را که نجاری بود فرا گرفت. او بچه معمولی نبود. وقتی ۱۲ سال بیش نداشت در اورشلیم با دانشمندان و مقامات مذهبی به بحث پرداخت و آنان از نبوغ و توانایی فکری او مات و مبهوت شدند. هنگامی که بدون اطلاع والدینش در خانه خدا باز مانده بود، پدر و مادرش وی را مورد سرزنش قرار دادند که چرا همراه آنان نیامده است؟ او چنین پاسخ عجیبی داد و گفت: «آیا نمی‌دانید که باید در امور پدرم باشم؟» این جواب نمایشگر رابطه بی‌نظیر مسیح با خداست.

عیسی مسیح تا سن ۳۰ سالگی شهرتی نداشت ولی از آن به بعد خدمات عمومی خود را که سه سال به طول انجامید آغاز نمود. سرنوشت چنین بود که زندگی او مسیر تاریخ را دگرگون سازد. او شخصی مهربان بود و گفته شده «مردم امی با خوشحالی به او گوش می‌دادند.» بر خلاف معلمین مذهبی خود او با قدرت تعلیم می‌داد و نه مثل کاتبان و فرسیان. به زودی مسلم شد مسیح ادعاهای جالب و تکان‌دهنده‌ای درمورد خود داشت. او مدعی بود که مقامش برتر از مقام یک معلم یا پیامبر است، با صراحت اعلام می‌داشت که او مقام الهی دارد. شناسایی خود را محور اصلی تعلیماتش قرار داده بود. مهم‌ترین سؤالی که از پیروانش به عمل آورد این بود: «شما مرا که پسر انسانم که می‌دانید؟ «از جواب پطرس که گفت: «تویی مسیح پسر خدای زند» (متی ۱۶: ۱ و ۱۶)، عیسی نه تعجب کرد و نه پطرس را به خاطر آن جوابش سرزنش نمود، بلکه وی را تأیید کرد. هنگامی که مسیح صریحا ادعای خود را اظهار داشت، شنوندگانش مقصود او را کاملا فهمیدند و در این مورد چنین می‌خوانیم: «پس از این سبب یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا نه تنها سبت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته خود را مساوی خدا می‌دانست» (یوحنا ۵: ۱۷). درمورد دیگر وقتی مسیح اظهار داشت: «من و پدر یک هستیم، یهودیان فورا خود را آماده سنگسار کردن وی نمودند. در جواب مسیح که پرسیده بود به خاطر کدام یک از کارهای نیکش می‌خواهند وی را نابود سازند گفتند: «به سبب عمل

نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم بلکه به سبب کفر. زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی « (یوحنا ۱۰: ۳۰- ۳۳).

عیسی صفات خدا را به خود نسبت می‌داد. هنگامی که مفلوجی را از پشت بام منزلی به داخل اتاق نزد پاهای عیسی فرود آوردند به مفلوج گفت: «ای فرزند گناهان تو آمرزیده شد» در آن موقع کاتبانی که در آن جا حضور داشتند از سخنان مسیح دچار تشویش شدند و به خود اندیشیدند «چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای واحد کیست که بتواند خدا را بیامرزد؟» عیسی که می‌دانست در افکار آنان چه می‌گذرد گفت: «کدام سهل‌تر است مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شده یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟» و سپس بدین منوال افزود: «لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست (درحالی که شما می‌گویید فقط خدا می‌تواند گناه را ببخشد و حقیقت هم جز این نیست. ولی عمل بخشیدن گناه را کسی نمی‌تواند ببیند، حالا من کاری می‌کنم تا شما بتوانید ببینید) به مفلوج رو کرده دستور داده برخیز و بستر خود را برداشته به خانه خود برو) «مرقس ۲: ۴- ۱۱). برخی معتقدند لقب «پسر انسان» الوهیت مسیح را مخدوش کرده او را در مقام انسانی قرار می‌دهد. در صورتی که حقیقت جز این است. زیرا از صفات وی به عنوان پسر انسان به خوبی می‌توان فهمید که این صفات نمایشگر مقام الوهیت اوست. چون صفات او فقط درمورد خدا صادق است .

در لحظات بحرانی هنگامی که به خاطر دعوی مقام خدایی، زندگیش در مخاطره قرار گرفته بود، به رئیس کهنه (کاهن بزرگ) که سؤال کرده بود: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟» با تصدیق جواب داد: «من هستم و پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته بر ابرهای آسمان می‌آید». رئیس کهنه به مجرد شنیدن این سخن لباس خود را دریده چنین گفت: «دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟ کفر او را شنیدید.» (مرقس ۱۴: ۶۱- ۶۴). و او (مسیح) چنان پیوند نزدیکی با خدا داشت که طرز فکر مردم را درمورد خدا، با رویه‌ای که آنها درمورد خود او داشتند، یکی می‌دانست به طوری که شناختن وی به منزله خدا بود» (یوحنا ۸: ۱۹ و ۱۴: ۷). «دیدن او در واقع دیدن خدا (یوحنا ۱۲: ۴۵ و ۱۴:۹ و ایمان آوردن به او ایمان آوردن به خدا بود (یوحنا ۱۲: ۴۴ و ۱۴(1 :، پذیرفتن او پذیرش خدا (مرقس ۹: ۳۷)، نفرت از او تنفر از خدا (یوحنا ۲۳:۱۵) و بالاخره احترام به مسیح تجلیل از خدا تلقی می‌شد (یوحنا ۵: ۲۲« (۱). از بررسی ادعاهای مسیح، می‌توان به یکی از این چهار نتیجه رسید :مسیح دروغ‌گو یا دیوانه یا افسانه یا حقیقت بود. انکار نتیجه چهارم) حقیقت) خود به خود قبول یکی از سه نتیجه دیگر را باعث می‌شود .

مورد اول این است که ممکن است عیسی مسیح به دروغ دعوی خدایی می‌کرده است، یعنی او می‌دانست که خدا نیست ولی عمدا مردم را فریب می‌داد تا بدین وسیله با حیله به تعلیمات و دستوراتش رونقی بخشد. به جردت می‌توان گفت که کمتر کسی ممکن است چنین نظریه‌ای راجع به

مسیح داشته باشد. چه حتی کسانی که الوهیت او را قبول ندارند منکر این که او معلم اخلاقی بی‌نظیره بوده، نیستند. ولی در اینجا مسئله‌ای پیش می‌آید و آن تناقض اعتقاد این افراد است، زیرا مسیح نمی‌توانست معلم اخلاق بزرگی باشد و در عین حال درمورد حساس‌ترین نکته تعلیمش یعنی شناسایی خود به مردم، مرتکب دروغ این چنینی بزرگ شده باشد .

مورد دوم کمی ملایم‌تر است ولی دست کمی از اولی ندارد، و آن این است که مسیح شخص بی‌ریا ولی فریب‌خورده‌ای بوده است. امروزه اگر شخص خیال کند خداست، او را به تیمارستان می‌فرستند. اگر مسیح هم فقط خیال می‌کرد خداست نمی‌توان در سلامت فکر او شک کرد. لیکن هرگاه زندگی مسیح مورد بررسی قرار می‌گیرد هیچ موردی و اثری از حالت غیر طبیعی و اختلال حواس، که در شخص دیوانه یافت می‌شود، در وی مشاهده نخواهد شد بلکه برعکس شخصیت بردباری که هیچ فشار روانی قادر نیست او را به زانو درآورد. وقتی پیلاطوس او را محاکمه می‌کرد مرگ را در چند قدمی خود احساس می‌کرد، با این وجود کاملا ساکت و آرام بود. به طوری که سی. اس. لوئیس می‌نویسد: «بین تعلیمات پرف و عاقلانه او و فرض دیوانگی وی چنان تضادی وجود دارد که به هیچ وجه قانع‌کننده‌ای برطرف نمی‌شود، جز به یک وسیله یعنی قبول این که او (مسیح (حقیقتا خدا بود» .(۲)

سومین احتمال این است که ادعاهای او درمورد خدا بودنش افسانه‌ای بیش نیست و اصل قضیه چنین است که مریدان متعصب او در سنه سوم و چهارم می‌زیستند، داستانی دروغ برای مسیح ساخته‌اند که خود مسیح اگر آن را می‌شنید متأسف می‌شد و بی‌تردید خط بطلان بر آن می‌کشید. فرضیه مذکور با وجود کشفیات باستان‌شناسی سال‌های اخیر مردود شناخته شده است. از شواهد باستان‌شناسی به طور یقین ثابت شده که نگارش اناجیل چهارگانه در زمان حیات کسانی انجام یافته که با مسیح هم زمان بوده‌اند. چندی بیش باستان‌شناس شهیر دنیا "Dr. William F. Albright"که اکنون از دانشگاه "Gohns Hopkins" بازنشت شده است، اظهار داشت که هیچ گونه دلیلی درمورد این که اناجیل بعد از سنه ۷۰ میلادی نوشته شده‌اند موجود نیست. با در نظر گرفتن رواج و تأثیری که انجیل د طی قرون متمادی داشت، قبول این مطلب بی‌اساس که انجیل افسانه است، به نظر ناممکن می‌آید. فرض کنید در این زمان شخصی شرح حال روزولت رئیس جمهور فقید امریکا را بنویسد و در آن متذکر شود که نامبرده ادعا کرده که خداست و گناهان مردم را پاک می‌سازد و پس از مرگش نیز زنده شده است. چه کسی چنین داستانی را باور خواهد کرد؟ هیچ کس، چون هنوز همد عده‌ای زندگی می‌کنند که روزولت را از نزدیک می‌شناختند. فرضیه واقعی نبودن دواعی مسیح یا وجود نسخ قدیمی انجیل بی‌ارزش و باطل است.

در نتیجه مورد چهارم فقط قابل قبول است: "مسیح حقیقت را گفته است." البته به صرف ادعای تنها کمتر توجه می‌شود، به اصطلاح فقط «حرف» است! هرکس قادر است ادعایی بکند. کسان

دیگری نیز دعوی خدایی کرده‌اند، آخرین آنها «پدر الهی «از اهالی فیلادلفیای امریکا بود که مدتی پیش به رحمت ایزدی پیوست! من و شما نیز می‌توانیم ادعا کنیم که خداییم، ولی مسئله این است که چه مدرکی برای اثبات ادعای خود ارائه می‌دهیم؟ واضح است که در عرض ۵ دقیقه می‌توانید ادعای مرا باطل کنید، من هم می‌توانم در مدت کوتاهی نادرست بودن ادعای شما را ثابت کنم. اثبات دروغ‌گو بودن پدر الهی نیز چندان دشوار نبود، ولی درمورد عیسی ناصری این امر بسیار چنان که خود فرمود: «... هرگاه به من ایمان نمی‌آورید به اعمال (من) ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او» (یوحنا ۱۰: ۳۸) .

مدارک او چه بود؟

نخست شخصیت او، که با ادعایش سازش داشت. به طوری که قبلا از نظر گذشت بسیاری از ساکنین ساکنین تیمارستان‌ها نیز ادعای فلان کس بودن کرده‌اند، لیکن ادعاهای آنان با شخصیتشان سازگار نبوده است. درمورد مسیح چنین نیست. او را نمی‌توان با هیچ کس سنجید، چون مسیح غیر از دیگران است. او منحصر به فرد است، همان طور که خدا نیز چنان است. عیسی مسیح عاری از گناه بود. کیفیت زندگی او از چنان شایستگی اخلاقی برخوردار بود که وقتی با جرأت از دشمنانش می‌پرسید: «کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد» (یوحنا ۸: ۴۶) همه سکوت می‌کردند حتی کسانی درصدد بودند عیبی در او بیابند. گرچه می‌دانیم مسیح مورد وسوسه و آزمایش قرار گرفت؛ ولی هیچ‌گاه چیزی درباره این که از درگاه خدا برای گناهش طلب مغفرت کرده باشد نشنیده‌ایم. به شاگردانش یاد داد که توبه کنند ولی خود هرگز چنین کاری نکرد. تضاد فاحشی بین زندگی مسیح و زندگی مقدسین و صوفیان وجود دارد، زیرا مسیح برخلاف آنان هیچ وقت حس گناه نمی‌کرد. بشر هرچه بیشتر به خدا نزدیک می‌شود خطاها، فساد و تقصیراتش را آشکارتر می‌بیند. انسان در روشنایی است که کثافات بدنش را می‌بیند و در نتیجه خود را شستشو می‌دهد و هم چنین است روح او در مقابل نور خدا.

یوحنا، پولس و پطرس از دوران کودکی آموخته بودند که تمام مردم مرتکب گناه شده‌اند ولی جالب است که چطور همین افراد ردی به بی‌گناهی مسیح می‌دهند: «در وی هیچ گناهی نیست» (اول یوحنا ۳: ۵)، «هیچ گناهی نکرد و مکر در زبانش یافت نشد» (اول پطرس ۲: ۲۲)، مسیح «گناه نشناخت» (دوم قرنتیان ۵: ۲۱). حتی پیلاطس که از دوستان مسیح نبود گفت: «او (مسیح) چه بدی کرده است؟» وی می‌دانست که مسیح بی‌گناه است. افسر رومی که شاهد مرگ مسیح بر روی صلیب بود شهادت داد «فی‌الواقع این شخص پسر خدا بود» (متی ۲۷: ۵۴). شخصیت کامل انسانی در مسیح یافت می‌شود. پرفسور "Bernard Ramm" می‌گوید: «اگر خدا نیز مثل ما انسان می‌بود، لابد توقع می‌داشتیم که از تمام خصوصیات انسان عالی و کامل برخوردار باشد. فقط خدا می‌تواند خصوصیات انسان کامل را برای ما آشکار کند. در عهد عتیق نیز از ویژگی‌های انسان کامل و نمونه

اشاره شده است. در رأس این خصوصیات ادراک کلی از خدا توأم با ارشاد نفس و تسلیم کامل به او قرار دارد، و سپس سایر محسنات و خصلت‌های پسندیده و صفات به چشم می‌خورند که سازنده شخصیت کامل انسانی هستند. عقل نباید مانع دینداری باشد و نه دعا جایگزین کار، غیرت نباید به تعصب خشک و غیرمنطقی تبدیل شود و نه پرهیز و خودداری به بی‌حسی و خشکی. تمامی صفات مشخصه شخصیت انسان در عیسی مسیح به طور کامل گنجانده شده است زیرا اوست خدای مجسم شده‌ای که از انسانیت کامل برخوردار است. شاف (Schaff) مورخ نامی کلیسا با اشاره به بحث مذکور عیسی مسیح را چنین تشریح می‌کند: «غیرت او هرگز به احساسات پستی چون خشم و شهوت تنزل نکرد، و نه پایداری او به سرسختی و لجاجت، نه نیکوکاریش به ضعف شخصیت، نه دلسوزی او به احساسات پوچ و آنی.

گرچه او دنیوی نبود ولی هیچ‌گاه نسبت به مردم دنیا بی‌تفاوت نبود و خود را از اجتماع جدا نمی‌کرد. انکار نفس وی باعث ترش رویی او نمی‌شد و پرهیزکاری وی مستلزم ریاضت بدنی نبود. معصومیت کودکانه را با نیروی مردانه، اشتیاق پرستش خدا را با علاقه به سعادت بشر، محبت به گناه‌کاران را با عدم سازش با گناه، شخصیت آمرانه را با تواضع گیرا، جرأت را با احتیاط، سختگیری و ثبات را با نجات و لطافت در هم آمیخت» (۳). قدرتی که مسیح برای رام کردن نیروهای طبیعت آشکار می‌ساخت فقط می‌توانست متعلق به آفریننده این نیروها یعنی خدا باشد. او باد و طوفان شدید دریای جلیل را ساکت کرد. این عمل وی باعث شد سرنشینان قایق با ترس و هیبت از یکدیگر بپرسند: «این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کند؟» (مرقس ۱۴: ۴۱). او آب را به شراب تبدیل کرد و با پنج نان و دو ماهی ۵۰۰۰ نفر را سیر کرد، پسر مرده‌ای را زنده کرد و به مادر ماتم‌زده‌اش بخشید، جان دختری را که با مرگ خود پدرش را داغدار کرده بود احیا کرد. دوست دیرینه خود را با گفتن «ای ایلعازر بیرون بیا» به طرز شگفت‌انگیزی از مرگ رهانیده و زنده کرد. دشمنانش که نمی‌توانستند منکر این معجزات شوند درصدد کشتن مسیح برآمده گفتند: «اگر او را چنین واگذاریم همه به او ایمان خواهند آورد» (یوحنا ۱۱: ۴۸). مسیح قدرت آفریدگار را در جهت درمان درد و مرض نیز به کار می‌برد. شلان را توانایی راه رفتن می‌بخشید، دل‌ها را قدرت تکلم عطا می‌کرد و نابینایان را بینا می‌ساخت. اغلب کسانی که به وسیله او شفا می‌یافتند امراض و نواقص مادرزادی داشتند که درمان آنها از طریق (Psychosomatic) روانی و بدنی ممکن نبود.

یک مورد کاملا بی‌نظیر چنین شفا، معجزه شفای نابینایی بود که در انجیل یوحنا باب ۹ شرح واقعه آن آمده است. گرچه شخص نابینا از پاسخ دادن به سؤالات افرادی که درمورد شفا شک داشتند عاجز بود ولی همین برایش کافی بود که می‌دانست دیگر کور نیست. به جواب او توجه فرمایید «یک چیز می‌دانم که کور بودم ولی اکنون بینا شده‌ام.» و به دوستانش که شفادهنده او را به عنوان پسر خدا قبول نداشتند اظهار داشت «از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را

باز کرده باشد!» در او هیچ شکی درمورد پسر خدا بودن مسیح وجود نداشت. برترین مدرک دیگر برای ادعای خدایی مسیح رستاخیز اوست. در زمان حیاتش پنج بار پیش‌گویی کرد که چگونه خواهد مرد و پس از سه روز چطور از مرگ بر خواهد خواست و خود را به شاگردانش نشان خواهد داد. بی‌طتردید این ادعا آزمایش خطیری بود که فقط با اتفاق افتادن پیش‌گویی ممکن بود درست از آب درآید. چون رستاخیز مسیح امری است بسیار مهم و اساسی، ترجیح دادیم که فصل کامل از این کتاب را به بحث پیرامون آن اختصاص بدهیم. اگر رستاخیز مسیح واقعیت داشته باشد، معجزات وی نیز بدون شک واقعی بوده‌اند. اگر چنان چه مسئله رستاخیز برای ما حل شود، مسلما سایر مسائل مربوط به خدا، صفات وی و چگونگی روابط مخلوق با خالق را نیز باید حل شده انگاشت. جواب دادن به این مسئله اصلی راه را برای یافتن پاسخ به مسائل فرعی فراهم می‌سازد.

مسیح توانست تاریخ بشر را بدان گونه تحت تأثیر قرار دهد که جز از خدا ساخته نیست **Schott** . این موضوع را چنین مجسم می‌کند: «این عیسی ناصری با دستی تهی از مال و اسلحه توانست عده بی‌شماری را به خود جذب کند، به طوری که پیروان او میلیون‌ها نفر بیشتر از تابعین اسکندر، قیصر، محمد و ناپلئون بوده‌اند و بدون تجهیزات علمی توانست بهتر از کلیه دانشمندان و فلاسفه مسائل بشری و الهی را روشن سازد. بدون این که فن سخن‌رانی را در آموزشگاهی آموخته باشد، چنان کلمات حیات بخشی را بر زبان می‌راند که تا به حال هیچ کس قادر به گفتن آنها نبوده است و هیچ ناطق و شاعری نتوانسته است آن چنان تأثیری در شنوندگان خود به وجود آورد؛ بی آن که او خود اقدام به نگارش کرده باشد، بیشترین نوشته‌ها، موضوع‌های خطابه، نطق‌ها، بحث‌ها، کتاب‌ها، هنرها و سرودهای ستایش چه در گذشته و حال در وصف او بوده است.» سرانجام می‌دانیم که مسیح خدا است زیرا می‌توانیم در قرن بیستم او را در زندگی خود تجربه نماییم. تجربه به خودی خود دلیل قاطع نیست ولی هنگامی که آن را با حقیقت تاریخی قیام مسیح توأم می‌نماییم، اساس ایمان ما را تأمین می‌کند. برای بیان نهاد مسیحیت هیچ فرضیه‌ای ژرف‌تر از این حقیقت که عیسی مسیح پسر خدا است وجود ندارد.

توضیحات :

(۱)- Sttot, John. R. W. Basic Christianity p. 26. Chicago: inter. Varsity Press, 1944

(۲)- Sttot. Ibid, P. 32, quoting C. S. Lewis, Miracles

(۳)- Ramm, Bernard. Protestant Christain Evidences. P. 177